انّها لخیر و شفاء ١٢

پوزش خامه سپاس گذاری آلاء نامتناهی بارگاه شاهنشاهی گیتی خلاصهٔ ذخیرهٔ خوارزمشاهی مسمی به



از بدائع روزگار تصانیف نبیل ارسطو عدیل حکیم اسمعیل بن حسن الحسینی الجرجانی نوّر الله مرقده

در مطبع صدیقی بریلی طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

بنام جهاندار جان آفرین	حکیم سخن بر زبان آفرین
پسش نعت پیغمبر آخرین	بود خاتم ابتدا انگبین

بعد ازین میباید شنید که روزی در سر بن هیچکان خیال افتاد که چون
اهتمام معاش و التزام معاد همه موقوف بر صحت است در باب حفظ این
امر سترگ کتابی از کتب طبیه چنان بایستی شد که قانونی از قوانین او فرو
نشود و خاطر را بملاحظه آن علالتی بهم نرسد چون بیشتر کتب مطبوعه و غیره
اتفاق مطالعه افتاد بعضش از تعلیق طوالت و بعض از تعلیق عبارت پسند
طبع نیامد نیز از کشاکش علائق که هیچکاره درین نامی تنگ خالی از حوادث

نیست فرصتی چندین کو که درین طول امل سرانجی بانجام رساند و شاهد مدعا
بکنار آرد بارے این نمیقهٔ الهام وثیقه از تصنیفات زاکیات نطق آموز
ناطقه فلسفی اسوة الحکما قدوة العلما المؤید بالدلیل حکیم اسمعیل بن احمد
الحسنی الجرجانی صاحب الذخیره که منتسب خوارزمشاه است اعلی الله درجته
از دوستی بدست آمد چون از سیرش کیفیتی برداشتم دربرتصرف مصنفی
اعتقادی بردم خواستم که این گنجینهٔ دفینه را که از چشم مردم مها چون مردمک
دیده از دیده نادیده فتاده بود بتعمیم افادت وتشیع افاضت کوشم
نسخها چند بجهد تمام جمع آورده اختلافات وشبهات را ازیاد گیر
برداشتم وعلی قدر الامکان بدقتی در تصحیح عبارت وتحقیق لغت وتدقیق ادات و
وتوضیح محاورات که بر نهج فارسی بود بسر بردم و در مطبع صدیقی واقعه بریلی
حلیهٔ طبع پوشانیدم الکنون نبذے از کمالات حضرت مصنف باید دید و
داد انصاف از دست نباید داد درین اوراق معدوده چها تصرفات
علمی و عملی را بکار برده که دریا را با قطره و قطره را با دریا نموده
الحق جزرا با کل نسبتی است بزرگ یعنی ذخیره که از انواع جنس وفصل

دباب و مثال علی سبیل کلی مالا مال است همچنان بمقابله او این جزئیه را
با هر واحد نسبت تساوی بیدا نه غلط کردم بل ترجیح مزید هویدا نمود
که بعض فوائد عجیبه و نکات غریبه که اکثر کتب مطوله از و معرا بل بمصلحے در
بطون فکر حضرت مصنف مهیا بود از شغف دل مثال در یتیم از سینه صدف
برون کشیده درین سلک آویزه گوش باین ساخت گردن منت نهادنست
و زبان شکوری کشادن فجزاه الله خیر الجزا حالا چشم از ارباب کرم
آن دارم که اگر ازین گلدسته تازه بهار مشام جان را معطر کنند و بهمرای
مصنف این عاجز تبه کار مستمند مغفرت کردگار را نیز بدعای خیر یاد فرمایند
که غرض اصلی همین است ؎ بر کریمان کارها دشوار نیست +

و آخر دعونا ان الحمد لله رب العلمین

الملتمس خادم الطلبا محمد یوسف خان عفی عنه

برای سند معینی که این کتاب مطبوع مطبع صدیقی است سطر عنوان الوحشتن متضمن ماده تاریخ نوشته شد



الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد وآله اجمعین

اما بعد چون خادم دعاگوی اسمعیل بن حسن بن الحسین الجرجانی از جمع

کتاب ذخیره خوارزمشاهی فارغ شده بر زبان عالی خداوندزاده امیر الاصفیاء

الاجل السید العالم العادل بهاء الدین عمدة الاسلام علاء الدولة ضیاء الملة

نجم الامه مؤید الملک تاج الملوک والسلاطین نظام المعالی قزل ارسلان ابو المظفر اتسز

بن خوارزمشاه حسام امیر المومنین حرس الله دولته رفت که کتاب ذخیره کتابی بزرگ

است کتابی بایستی مختصر که همه دست توان گرفتن و مطالعه کردن در سفر

و حضر با خود داشتن بحکم فرمان مبارک که لفظ عالی زید علوه این مختصر آغاز کرده شد

چنانچه همه با بهاء آن مختصری مشتمل است بر نکتهای بسیار و فوائدی که بیشتر کتابهای بزرگ از آن خالی ست و اهل فضل و ارباب صنعت را مقصود آن نکتها باشد و از بهر آنکه علم طب دو بخش است علمی و عملی و بخش علمی را فروع بسیار است اما آنچه از یاد کردن چاره نیست درین مختصر دو نوع است یکی تدبیر حفظ الصحة یعنی نگاهداشتن تندرستی دوم تقدمة المعرفة یعنی شناختن احوال که بر بیمار پدید آید و بدان درازی و کوتاهی و امیدواری و نومیدی از و معلوم شود بدین سبب این کتاب دو بخش کرده شد علمی و عملی ازین کتاب دو مقاله نهاده آمد یکی در تدبیر حفظ الصحة دوم در تقدمة المعرفة

مقاله اول در تدبیر حفظ صحت و آن شانزده باب است باب اول در تدبیر هوا باب دوم در تدبیر فصلهای سال باب سوم در تدبیر شهر و مسکن باب چهارم در تدبیر جامه پوشیدن باب پنجم در تدبیر غذا باب ششم در تدبیر آب باب هفتم در تدبیر شراب باب هشتم در تدبیر خواب و بیداری باب نهم در تدبیر حرکات و سکنات باب دهم در تدبیر استفراغ بداروی مسهل باب یازدهم در تدبیر استفراغ بداروی قی باب دوازدهم در تدبیر فصد و حجامت باب سیزدهم در تدبیر استفراغهای دیگر باب چهاردهم در تدبیر اعراض نفسانی

باب پانزدهم در تدبیر پیران باب شانزدهم در تدبیر مسافران

مقاله دوم در تقدمة المعرفة

و آن هفت باب است باب اول در شناختن بیماری باب دوم در شناختن نضج باب سوم در شناختن بحران باب چهارم در شناختن نشانهای سلامت باب پنجم در شناختن علتها که بعلت دیگر زایل شود باب ششم در علتها که پدید آید و نشان بیماری باشد باب هفتم در شناختن وقت مرگ اندر بیماریها و بخش علی هفت مقاله آمد اول در وصیتها که طبیب در علاج گوش بدان باید داشت دوم در علاج بیماریهای اندامها از سر تا پا سوم در علاج تپ و حصبه و آبله و مانند آن چهارم در علاج آماسها و ریشها پنجم در علاج شکستگی استخوان و از جای بیرون آمدن بندها ششم اندر پاکداشتن بشره و ظاهر تن که اطبا آنرا زینت خوانند هفتم در علاج زهرها و این مختصر در دو جلد نهاده شده بر قطع مطول تا پیوسته در موزه توان داشتن و بدین سبب این مختصر را خفی علائی نام کرده شد و از ایزد تعالی توفیق تمام کردن این مقصود خواسته آمد

✢ ✢ ✢ ✢ ✢

مقاله اول از بخش نخستین اندر تدبیر حفظ الصحه

واین شانزده باب است **باب اول اندر تدبیر هوا** اسباب تندرستی و بیماری
شش نوع است که طبیبان آنرا اسباب ستّه گویند و آن هوا است و حرکت
و سکون و خواب و بیداری و طعام و شراب و استفراغ و احتقان و اعراض
نفسانی **نوع** اندر تدبیر حفظ الصحه تدبیر این سببها واجب است از بهر آنکه هرگاه
این سببها چنان باشد که شاید چندانکه باید و آن وقت باید که سبب تندرستی باشد
و هرگاه برخلاف این باشد سبب بیماری گردد و ازین سببها هیچ سببی نیست بمردم
نزدیکتر و با او ملازمتر و تن او بدان محتاج تر که هوا است از بهر آنکه قوام همه تن
بسه قوت است طبیعی و حیوانی و نفسانی و این قوتها کار خویش نتواند کرد مگر
بمیانجی روح و مادهٔ روح هوا است که مردم آنرا بنفس میگیرد و بدین سبب نزدیکتر از همه
چیزها که بیرون تن حیوانست هوا است که باندرون و بیرون او رسنده تر است
و اگرچه هوا گرم و تر است این هوا که نزدیک ماست بقیاس با مزاج روح و حرارت
غریزی سرد است و آن هوا که بدم زدن با بحرارت غریزی رسد و با روح
بیامیزد گرم شود و بسوزد اگر بدم زدن دیگر از روح جدا نگردد مزاج روح

از اعتدال بگردد و هرگاه که بدم زدن دیگر از روح جدا شود و مزاج
راست بود و هوای تازه اندر آید بدو روح گردد و ورا حتی از آن هوای تازه بروح رسد
بدین سبب روح را از هوا منفعت عظیم حاصل شود و دلیل بر آنکه آن هوا که نزدیک
ماست بقیاس از مزاج روح سرد است آنست که هرگاه از گرمای گرم هوا را بجنبانیم
خنکی هوا بیابیم از بهر آنکه آن هوا که مماس پوست ماست و ساکن است اندر
مدت سکون از پوست ما حرارتی یافته است و کیفیت آن همچون کیفیت پوست
ما گشته و حس لمس را از چیزی خبر نباشد که مانند اوست و هرگاه که هوا را
بجنبانند آن هوا که مماس پوست ماست دور شود و هوای تازه مماس گردد پوست
ما از کیفیت آن هوای تازه خبر یابد و نباید دانست که این هوا که نزدیک ماست هوای
محض نیست لیکن به بخارها و دودها و غیر آن آمیخته است و از هر چیز اثر
پذیرفته و همچنین در هر فصلی از فصلهای سال از طبع خویش بگردد و طبع آن فصل
گیرد و بهتر آن باشد که هر فصل بطبع خاصه خویش باشد و هرگاه که فصلها از
طبع خاصه خویش بگردد سبب بیماریها گردد و بهترین هوا هوائی باشد که از بخار دریا
و دیگر آبها و بخار مرغزارها و بیشها و نباتها و از درختان بد چون بید انجیر و

انجیر و جوز و چون بخار پالیزتره که در وی کرنب و باقلا و سیر و جرجیر باشد و
از بوی آهک و گلخن و عفونتها دور باشد و در میان درختان انبوه و دیوارهای
بلند نباشد و از جانب شمال گشاده باشد و اندر تابستان غبارناک و اندر زمستان
نمناک نباشد و حرکات تش معتدل بود و بباید دانست که هوای گرم تن را لاغر کند
و رنگ روی را زرد کند و تشنگی آرد و دل را گرم کند و قوتها را ضعیف کند و اندر
رطوبتهای فضولی عفونت پدید آید و مردم سردمزاج و غداوند بیماریهای سرد
را سود دارد و رطوبتها را تحلیل کند و مسام بگشاید و هوای سرد اندر بیشتر حالها
مردم تندرست را سود دارد و مادتها غلیظ کند و فرود آرا ماند بدین سبب آماسها و
جراحتها کمتر باشد لیکن زکام و نزله بسیار افتد و مسام بسته شود و سینه درشت گردد
و هوای تر مردم لاغر را سود دارد و پوست را نرم کند و هوای خشک بضد این باشد
و هوای غلیظ هوائی باشد که اندر وی ستارهای خرد اندر شبهای تاریک پدید
نباشد و دم زدن در وی بس خوش نباشد و هوای نمناک زیان کارتر از هوای
غلیظ باشد و هوای خانه گران تر باشد از هوای صحرا و هرگاه که هوا بد شود و بخارهای
بد با او بیامیزد آنوقت هوای خانه بهتر باشد از هوای صحرا و هرگاه وبا تولد کند

بخار عنبر و عود و کندر و مصطکی و صندل و سعد و لادن و قسط و لاجورد و چوب
سرو و چوب گز و بادام تلخ سود دارد و اصلاح هوا کند و سرکه اندر خانه و حوالی
خانه پراگندن سود دارد خاصه که اندکی انگوزه در وی حل کنند باب دوم اندر
تدبیر فصلهای سال و طریق اصلاح هوای وبائی اما در فصل بهار
مادتها که در زمستان در تن مردم گرد آمده باشد و فسرده پیش از آنکه بحرارت
تابستان گداخته شود و منبسط گردد کم باید کردن بدو وجه یکی آنکه طعام
کمتر و لطیف تر خورد و معده را از طعام لطیف پر نکند و هر بار پیش از طعام اندکی
ریاضت کند و از طعامهای گرم و تر چون رشته و تتماج و گوشت بسیار و از شراب
و طعامهای تلخ و شور پرهیز کند وجه دوم آنکه استفراغ کند تا ماده کمتر شود
و اولیتر استفراغی در فصل بهار استفراغ خون باشد و در فصل تابستان رغبت
طعام و شراب و جماع کمتر کردن و آسودگی گزیدن و شربت و غذا را میل بخنکی
داشتن و کسانیکه قی توانند کردن قی کردن چند نوبت خوب است و مسهل قوی نشاید
خوردن آب سیوا و آب لبلاب خیارشنبر و شراب بنفشه و سفوف بنفشه کفایت باشد
صفت شربت بنفشه بگیرند بنفشه خشک هفت درم تا ده درم کوفته و بخته با همچندان

شکر سوده بیامیزند و آب سرد بخورند و فصل تابستان پیران و خداوندان
مزاج سرد و بیماری سرد را سود دارد و در فصل خزان از گوشت صید و گوشت
قدید و از جماع و از چیزی که خشکی فزاید دور باشند و شب تا بر امتلاء معده نباید خفتن
و در جایگاه خنک نشاید خفتن و از گرمای نیمروز و خنکی بامداد خود را نگاه باید
داشتن و اندر آب سرد نشاید نشستن و در آخر فصل خزان استفراغ کردن بدارو و
مسهل صواب باشد و قی نباید کرد و شراب کهن را ممزوج باید خوردن و در فصل زمستان
ریاضت بسیارتر و غذا بسیارتر میل باید کرد و اگر زمستان طبع زمستانی ندارد
غذا باندازه باید خوردن و ریاضت بیشتر علی الجمله در زمستان اسفیدباجات
و قلیهای خشک کباب و مانند آن باید خورد و بدارچینی و کرویا و غیر آن و شراب
صرف باید خوردن و هر کس در زمستان بیمار شود زود استفراغ باید کردن از بهر
آنکه تا سبب قوی نباشد در زمستان عارضی پدید نیاید و استفراغ در زمستان
باسهال صواب ترست از آنکه بقی **باب سوم اندر تدبیر شهر و مسکن** هر مسکنی که فراشته
تر باشد هوا و نسیم آن خنک تر و بهتر و دم زدن در هوای آن آسان تر و هر
مسکن که نشیب تر باشد هوای آن گرم تر و گرفته تر و بخارهای آن بیشتر بود و دم زدن

در وی ناخوشتر و هر مسکن که از یک جانب آن کوه باشد و از یکجانب دریا هوای
آن تر باشد و زیانها بسیار دارد و پس اگر زمین آن صلب و خشک باشد و کوه آن
سنگ باشد مضرت آن کمتر بود و اگر کوه گل بود و زمین او در خور باشد تری آن
زیانکارتر باشد و اگر مزاج ولایت گرم باشد عفونتها و بیماریهای او عفونی باشد
خاصه اگر مسکن در نشیب باشد و اگر با این حالها جانب شمال بسته باشد و دریا از
جانب جنوب بود و باد و بیماریها در آن شهر بسیار شود و مسکنی که در میان شوره و گوگرد
باشد و نفط و مانند آن همه از اعتدال دور باشد و مسکنهای بیابانی درشت و
خشک باشد و مسکن دریائی تر باشد و مسکن کوهی خاصه کوهی که مقابل مشرق باشد
هوای آن درشت و مردم قوی و دراز عمر و درشت سخن بود و مسکنی که زمین آن
گل پاکیزه باشد هوای آن خوش و معتدل بود و مسکنی که در میان بطیها و بیشها
باشد بد بود خاصه که حشرات آبی و غیره بسیار تولد کند و مسکنی که بر ساحل دریا بود
هوای آن تندرست تر باشد از بهر آنکه دریا عفونت نه پذیرد و اگر نهاد شهر بد افتاده
باشد و کسی خواهد که مسکن و نهاد خویش را بر نهاد نیک نهد تواند نهاد و آنچنان
باشد که خانه را بلند و هر خانه که در وی باشد روی سوی مشرق کند و گذر سوی

شمال را در روی گشاده کند و چنان سازد که شعاع آفتاب در بیشتر خانها افتد
وسقف خانه بلند کند و دریچهای فراخ باز گذارد **باب چهارم در تدبیر جامه پوشیدن**
هر جامه که مردم پوشد نخست جامه از تن مردم گرم شود پس مردم گرم شوند و
جامه گرم جامه را گویند که مردم را گرمی بسیار تر ازان کند که از تن وی گرمی
پذیرد چون جامه پشمین و پوستین و جامه خنک جامه را گویند که گرمی کم ازان باز دهد
که پذیرفته باشد و این جامه باشد متخلل که بخار تن مردم در وی جمع نشود و بدین سبب
گرمی بیش ازان پذیرد که باز دهد چون جامه روی کتان و مانند آن و جامه پنبه
میان این و آن باشد و ابریشم از کتان گرمتر و از پنبه خنکتر و جامه نرم خاصه آنکه
خمل و پرز دارد تن را گرم کند و جامه زمستان باشد و آنچه به تن بار گیرد و چون
کتان و آنچه قصارت کاذر دارد جامه تابستان بود و جامه درشت تن را لاغر کند
و پوست را صلب کند و جامه نرم ضد این باشد و سموزر و باه مرغوی بیشتر گرم کند و پوست
بره نیز گرم بود و حرارت سنجاب کمتر بود از بره و روباه و قاقم و سنجاب دیگر با
بهم و حوصل کمتر از هر دو باشد بالجمله هر جامه بهار بست **باب پنجم اندر تدبیر**
غذا و معرفت آن غذای نیک چیزی باشد که در وی همه معنی دارد باشد

چون تره و میوه و هرچه ازین نوع باشد یعنی از انواع میوه و تره آنرا غذا ساختن
و دوای خواهند و ازین نوع چیزها جز بسبیل علاج نباید خورد و از بهر آنکه هرچه لطیف
کننده است خون را بسوزد و صفرا زیاده کند و هرچه غلیظ است تری بلغم را افزاید
لیکن غذای نیک نان پاکیزه باشد از گندم آفت نارسیده و گوشت گوسفند پخته
تندرست و آسوده باشد و شیرینیها که درخور مزاج هر شخصی باشد و بهتر مانند تره میوه
بعد از انگور است و انجیر که تمام رسیده باشد و خشک شده اما انگور رسیده باید و چند روز
آونگ کرده و آنجا که خرما عادتست رطب باید و هرگاه از غذای نیک فضله از تن
پدید آید زود استفراغ باید کردن بطریقی که سهلتر باشد و عادت دارد و هرگاه که
از غذاها و دوائی چیزی خورده باشد بر عقب آن چیزی که ضد آن بود باید خوردن
تا مضرت آن بازدارد چنانکه اگر خیار و کدو و مانند آن خورند و از مضرت آن
ترسند مقداری سیر و گندنا و نعناع و مانند این بر عقب آن بخورند و اگر سیر و گندنا
و مانند آن خورده شود چیزی چون کدو و برگ خرفه و کوک و خیار بر عقب آن بخورند
و اگر طعام غلیظ خورده شود که از آن سده تولد کند چون هریسه و پاچه و نان فطیره
و حلوای نشاسته بر عقب آن چیزی سده گشاینده خورند و لطیف کنند چون

آبکامه و کبر بسرکه و پیاز بسرکه و ترب بسرکه و چغندر پخته و نخود دل خشک کرده و دلیل
مرو زسکنجبین خورد و طعام اندک خورد و اگر چیزهای تیز و شور خورده شود بر عقب
آن چیز تر و نفه خورد چون خیار و کدو و مانند آن و تفه چیزی باشد که طعمی قوی
ندارد و اندر زمستان گوشت نخنی و ابوارد و مانند آن نباید و اندر تابستان ابوارد
نوع چهارم (۴)
اولیتر در طعام بر شهوت صادق باید خورد و هرگاه شهوت صادق پدید آید در
طعام خوردن تاخیر نباید کردن و چنان باید که دست از طعام باز دارد که هنوز
شهوت باشد و پس ازانکه طعام تمام خورده باشد طعام دیگر خوردن و معده را گران
کردن سخت بد باشد و اگر روزی چنین اتفاق افتد روز دیگر بسیار نباید خورد
و بسیار ریاضت کردن بآهستگی و پس ازانکه از خواب برخیزد اندکی جوارش معتدل
موافق مزاج یا اندکی شراب صرف بباید خوردن و اندر طعام ترتیب نگاه باید
داشت هرچه نازکتر و لطیفتر بود و آشامیدنی باشد نخست باید خوردن مثلا
نخست شوربا باید آشامیدن پس ثرید پس گوشت و از پس تعب و رنج چیزهای نازک
چون شیر و ماهی تازه و مانند آن نشاید خوردن از بهر آنکه معده گرم شده باشد
و چیزی نازکتر زود اندر معده گرم تباه شود و آنگاه اخلاط را تباه کند و بسی را

که غذاهای بدگوار دران اعتماد نباید کردن از بهر آنکه بروزگار خلطهای بد تولد کند و بسیار شود و بسیار غذاها باشد که دران نوعی مضرت باشد و گروهی با آن خو کرده باشند آن غذا ایشانرا بهتر از غذای باشد که در وی هیچ مضرت نبود و با آن خو نکرده باشند و بسیار کسان باشند که غذای ایشان اگرچه نیک باشد ایشانرا زیان دارد ایشانرا ازان غذا پرهیز باید کرد و چند گونه طعام مخالف در یکنوبت خوردن سخت بد باشد و مدت دراز در یکنوبت طعام خوردن هم بد باشد از بهر آنکه لقمه نخستین هضم پذیرد و لقمه باز پسین از آن در افتد و هضم ناهموار شود و بهترین نوبتها اندر طعام خوردن آنست که در دو روز سه بار طعام خورند یکروز بامداد و شبانگاه دیگر روز نماز پیشین و هرکه در یکروز دو بار طعام خوردن عادت دارد اگر بیکبار انداز ضعیف شود و اگر یکبار عادت دارد پس دو بار خوردن آغاز کند هم ضعیف شود و کسلانی و امتلا تولد کند و کسی که معده گرم باشد بهترین آن باشد که بامداد چند لقمه نان با شراب غوره یا شراب انار یا شراب آلو و مانند آن چیزی بخورد و پس بریاضت و حرکت مشغول شود و طعام باید که دو بار خورد و اندک اندک و چنین مردم چون گرسنه شوند صفرا در معده بسیار گرد آید و چون طعام خورند طعام در معده ایشان تباه شود و هرگاه طعام تباه شود طعام

تا باید خورد و نزد و طبع را نرم باید کرد و معده را از آن پاک کردن باب گرم یا
شراب آب لو یا مانند آن چیزی و هر که از پس طعام نخواهد خفت لختی چند قدم بباید رفتن
باهستگی تا طعام از فم معده فرود آید پس بخسپد و هر که اندر تشند رستی چون طعام خورد
گرم شود و ویرا چندان طعام که کفایت باشد بیکبار نشاید خورد بتفاریق باید خورد
و هر که ریاضت کمتر کند و مردم پیر که قوه ایشان ضعیف شده باشد طعام کمتر و
لطیف تر باید خوردن و از جرم گوشت دست کشیده باید داشتن و بمرقه قناعت باید
کردن خداوند صفرا را غذاهای سردتر باید خوردن چون کشکاب جو و قلیه کدو و
خیار و ماش مقشر با کدو و کوک و اشیای ترش چون غوربا و الوبا و دوغ باو زیربا و
غذاهای خداوند سودا باید که میل با تری دارد و اندک مایه گرم باشد چون تنه سفیدبا و
دشورباهای گوشت بره فربه و خایه مرغ نیمبرشت و مرغ فربه بریده و مرطوب را
غذای لطیف و گرم باید خوردن چون نخود آب سفید با خاصه گوشت گنجشک کبک و
تدرو و بط فربه و توابل او دارچینی و زیره کرمانی و کرویا و صعتر باشد و مرطوب
را خاصه قلیه آبکامه صعتر و اندکی سیر و مغز جوز و قلیه خشک از مرغی گوشت که سفیدی
از وی جدا کرده باشند و بروغن جوز بریان کرده یا بروغن زیت در روغن مغز زرد الو

و غذاهای لطیف تندرستی را بهتر نگاه دارد و فضول از آن کمتر افزاید و قوة
بیشتر دهد و غذاهای غلیظ قوت بیشتر دهد و هر که غذای غلیظ از برای قوة
خورد برا اشتهای صادق باید خوردن و کمتر باید خوردن تا نیک هضم پذیرد و قوة
افزاید و غذاهای خشک چون کاورس و عدس و گوشت نمکسود شهوة طعام ببرد و لون
بشره تباه کند و طبع خشک آرد و غذاهای چرب کسلانی و سستی آرد و ترشیها
اعراض پیری پدید آرد و نیز چشم را زیان دارد و مضرت ناگوار بدن گوشت نان
کمتر باشد از مضرت ناگوار بدن گوشت و بسیار غذاها باشد که در یکدیگر ودیگ بهم
نشاید خورد چون ونع با وغوره با هیچ دارو پس از انار ترش و شفتالو و آلو و زردآلو
نشاید خوردن و کریم با چیزی که از سرکه سازند نشاید خوردن و سکباج و
غوره باج با ماهی شور و گوشت نمکسود نشاید خوردن و کبوتر بچه و سیر و پیاز و حردل
بهم نشاید خوردن و گوشت نمکسود و سرکه و شیر بهم نشاید پختن و گوشت مرغ با جغرات
نشاید پختن و از پس هیچ میوه تر آب یخ نشاید خوردن و انگبین و خربزه از پس یکدیگر
نشاید خوردن و شیر و پیاز بیکجا نباید خوردن و گوشت بریان که از تنور برآید نشاید
پوشیده و اگر پوشیده باشد نشاید خوردن و بسیار خوردن پیاز کیف و سرگشتن آرد

و شیر و شراب خوردن اندر یکروز نقرس آرد و از پس فصد و حجامت چیزهای
شور خوردن گر و بهق آرد و سرکه اندر چیزی که مس و ارزیز باشد نشاید داشتن و
روغن و شیر در ظرف مس و روئین نشاید داشتن و ماهی تازه و شیر و پنیر و خایه مرغ
بیکجا نشاید خوردن و با قلا و جغرات بیکجا نباید خوردن باب ششم اندر تدبیر آب
آب خالص سرد و تر است و باشد که بسبب نزدیکی آتش یا گرمی هوا گرمی عرضی در وی
پدید آید نه آنکه چیزی گرم آب را دریابد و همچنین بسبب سردی هوا سردی عرضی
پذیرد بی آنکه چیزی سرد آب را دریابد و هرگز گوهر آب خشکی نپذیرد مگر آنوقت که
بنفسه هرگز گوهر آب تری و فسردنی نپذیرد از بهر آنکه ممکن نیست که آب ترگرد
چه فعل خاصه آب ترکردن است و اگر گرمی کند یا خشکی کند بسبب چیزی زمینی کند که
با وی بیامیزد یا بسبب کیفیتی عارضی که پذیرفته باشد و آب باران تری فزون
تر از آبهای دیگر کند و باران زمستانی خالص تر از باران تابستانی باشد از بهر آنکه
حرارت هوا اندر زمستان ضعیف باشد و بخارهای غلیظ نتواند کشید و بخارهای خشک
و غبارها نباشد یا کمتر باشد و باران تابستان بر ضد باران زمستان بود و
باران بهاری میان این و آن بود و آب باران اگر چه سخت نیک بود زود

متعفن شود از بهر آنکه لطیف است و لطیف زود تر اثر پذیرد و اگر بپزند دیر تر اثر پذیرد
و یخ که از آب نیک فسرده باشد و بر زمین پاک آمده باشد فرقی نیست میان یخ و برف
که این را در آب افگند و یا از بیرون آب را بدو سرد کنند و آب سرد خداوند درد
عصبها و بندها را زیان دارد و آب ریا و آب شور مردم را لاغر کند و خداوند
بیماریهای سرد و تر و خداوند نقرس و رعشه و استسقا و فالج را سود دارد و خداوند
دملها و نقرس بلغمی را در وی نشستن سود دارد و اگر آب خوش را نمک در افگنند
و در آفتاب نهد یا باتش بپزند فائده آب دریا دهد و اندر چشمه گوگرد نشستن و
آب آن خوردن خداوند ریش گرده و مثانه را سود دارد و اگر پنج استار گوگرد
فارسی کوفته اندر صره بسته در مقدار سی من آب بپزند تا یک سیر از وی برود
و بپالانید فائده آب گوگرد بدهد و آب شور خوردن خون را تباه کند و خارش
آرد و نخست اسهال آرد و پس طبع را خشک گرداند و آب تلخ هم اسهال آورد
و از آب تیره شده سنگ مثانه و گرده تولد کند و آب گرم طعام را بر سر معده
آرد و تشنه را هیچ خورسندی ندهد و آب سرد باعتدال همه تندرستان را سود
دارد و معده را گرم کند همچون گوارش باشد و گرم را بجای هوای خنک باشد و نگاهها

از دماغ باز دارد و عفونتها را دفع کند و نگذارد که خون تباه شود لیکن آنرا که بادیکه باده بچیده شود زیان دارد و آب گرم سرگشتن آرد و اگر سخت گرم باشد بادها را بشکند و قولنج را سود دارد و تشنگی در وقع را باطل کند و معده را بشوید و خداوند نزله و مالیخولیا و درد چشم را سود دارد و ادرار حیض براند و آب چاه و کاریز قیاس آب جوی بد باشد و آب جوی با آب چاه بهم نشاید خوردن آمیختن و آب ایستاده خاصه که در میان درختان باشد یا نیستان سخت بد باشد سپرز را بزرگ کند و همه احشا را زیان دارد و باشد که باستسقا کشد و خصلتهای بد بسیار دارد و آبهای بد را باصلاح توان آوردن تدبیرهای بسیار و آسان تر و بهتر آنست که آب را با خاک پاکیزه بیامیزند و بجنبانند و بنشانند و کمتر آنست که بپزند و بنشانند و آب غلیظ با شراب نشاید خوردن با سیر نیز نباید خورد و آب شور با سرکه و سکنجبین و اگر چیزی قابض چون خرنوب و حب الاس و زعرور در وی افکند یکشبانه روز مضرت آن باز دارد و آب زاک با شراب یا چیزی چرب خورند طبع را نرم گرداند و آب تلخ با چیزی شیرین یا چیزی چرب خورند و آب تیره با سیر باید خوردن تریاق همه آبهای مخالف پیاز ست خاصه که بسرکه پرورده باشد و با آب ایستاده هیچ چیز

نشاید خوردن چیزهای خنک باید خورد و آنجا که آب اندک باشد در روزگار گرم
باشد آب را با سرکه بیامیزد تشنگی کمتر آورد و اگر تخم خرفه بکوبند و با سرکه بیامیزند با آب
کمتر حاجت آید و بر سر طعام آب بسیار نشاید خوردن و اگر کسی را صبر نباشد اندکی
آب سرد بخورد و هر چند سرد و تر تشنگی بهتر بنشاند و صبر کردن بر تشنگی مرطوب و سرد
را سود دارد و محرور را زیان آورد و آب خوردن بناشتا و از پس گرمابه سخت
زیان دارد و اگر کسی را آب خوردن بناشتا صبر نباشد آب با شراب ممزوج کند
تا زیان کمتر آورد و اندر زمستان آن شراب که با آب ممزوج کنند و بناشتا
بخورند گرم باید کرد و اندر تابستان سرد باید و آب خوردن بشب که از خواب
بیدار شوند زیان دارد خاصه اگر حاجت صادق نباشد لیکن محرور و مخمور را زیان
کمتر دارد و از پس طعام گرم آب سرد زیان دارد و اگر چاره نباشد اندکی در دهان نگاه
باید داشت پس فرو بردن و اگر تشنگی دروغی غلبه دارد صبر باید کردن و خفتن
تا طبیعت اندر خواب آن ماده را که تشنگی می آرد بپزاند و تحلیل کند و اگر بدین تشنگی
دروغی آب خورده شود تشنگی زیاده کند از بهر آنکه ماده مدد یابد و قوی تر شود
و تخم بادیان و آب بادیان این تشنگی را زائل کند باب هفتم اندر تدبیر شراب

اگرچه دین اسلام شراب را حرام کرده است لیکن چون در ملت های دیگر مباح بوده است و طبیبان سود و زیان آن در کتب آورده اند و بعضی مخالفان دین لذت و ضرر و منفعت آن میطلبند و از انجا که طریق طب است منفعت و مضرت آن باز نموده می آید اما منافع شراب آنست که مزاج و حرارت او مناسب حرارت غریزی است که تن مردم بدان زنده است بدینجهت حرارت غریزی را بیفزاید و طعام را نیکو هضم کند و خلطهای خام بپزاند و بگدازد و پس بعضی باسهال و بعضی با درار و بعضی بعرق و بعضی بقی دفع کند و بدین سبب است که هر که شراب خوردن عادت دارد هرگاه که دست ازان کوتاه کند هضم او تباه شود و حرارت غریزی ضعیف شود و همه قوتها در اندامهای او ناقص شود و خلطهای که بعرق و اسهال و قی و ادرار دفع شدی اندر تن او بماند و بسیار گرداند و بیماریهای گوناگون تولد کند و منافع دیگر آنست که رنگ روی را برافروزاند و قوت روح و قوت اندامها را مدد کند و رگها را از اخلاط بد بشوید و شهوت کلبی ببرد و قولنج و سده ها بگشاید و رگها را فراخ کند و غذا را بتمام تن برساند و بدین سبب ناقهه را فربه کند و خواب خوش آورد و پادزهر زهرهای سرد است چون افیون و شوکران

و مانند آن و گزدم زده را شراب قوی گرم کرده سود دارد اما این منفعت آنگاه
دارد که بوقت و اندازه بکار برد و هرگاه که از اندازه بگذرد همه مضرت است
از بهر آنکه منفعت بزرگتر اندر شراب آنست که حرارت غریزی را مدد کند و هرگاه
بسیار خورند حرارت غریزی را ضعیف کند از بهر آنکه شراب حرارت غریزی را
غذاست و غذا پذیرنده آنگاه قوی باشد که غذا از اندازه قوت او باشد چون
غذا افزونتر شود قوت غاذیه هاضمه از تصرف کردن در آن عاجز و قاصر آید ناچار
غذا پذیرنده ضعیف گردد و حال حرارت غریزی با شراب بسیار همچون حال آتش
اندک بود که هیزم بسیار بر وی نهند تا چنانکه آتش اندک که از فروزانیدن بسیار که
بر وی نهند عاجز آید و فرو میرد حرارت غریزی همچنان از هضم شراب بسیار عاجز
آید و ضعیف گردد و بدین سبب است که هر که افراط کند بیم بود که بمفاجات میان شراب
بمیرد از بهر آنکه شراب زود با خون بیامیزد و هرگاه بسیار خورد همه رگها و اندامها
چون جگر و شش و دل پر شود و هوا را که مدد روح است گذر نماند در حال بمیرد
در مفاجات و معنی آن شرحی تمامتر اندر ذخیره خوارزمشاهی یاد کرده ایم
و از مضرت های دیگر وسواس است و مالیخولیا و غفلت و کند فهمی و رای ناصواب

وخیرگی چشم و تباه شدن حاستها و ترسیدن در خواب و بیداری بی سببی و سکته
وخناق و رعشه و نقرس و فالج و سرسام و هذیان و دیوانگی و تبهاء محرقه و استسقاء
وچگونگی تولد این علتها در ذخیره یاد کرده آمده است و بعضی مردمان باشند که هرگاه
قدحهای بزرگ خورند دیر مست شوند و اگر قدحهای کوچک خورند زود مست شوند از بهر
آنکه معده و جگر ایشان گرم نباشد و از قدح بزرگ بخار نتوان انگیختن و چون بخار
شراب بدماغ پر نشود دیرتر مست شوند و از قدح کوچک بخار زودتر تواند انگیختن
بدین سبب دماغ زودتر از بخار شراب ممتلی گردد و زود مست شود و بباید دانستن
که محرور را شراب سفید و رقیق موافق تر باشد و اگر شراب قوی را اندک گلاب کوفته
بسکا تا رقیق شود و بجای آب باشد خاصه اگر ممزوج کنند و شراب زرد قوی
تر باشد و هرچه رنگین تر و قوی تر پیران و مرطوبان را شاید و شراب انگور سیاه
غذا دهد لیکن حرارت او کمتر از شراب زرد باشد خاصه شرابی که رنگ آتش دارد
و شرابی که طعم و بوی او ضعیف باشد محرور را شاید لیکن از معده دیر بیرون شود
و شراب خوشبو را شراب ریحانی گویند غذا دهد خفقان و غشی را موافق باشد و شراب
ناخوش بوی دماغ را زیان دارد و اخلاط بد افزاید و شراب شیرین تن را فربه کند

داد از صافی کند لیکن مستدہ آرد و دیر گوارد و جگر و سپرز را زیان کند و شراب
رقیق زرد زودتر بر گہا گذرد و بدماغ رسد و زود ترست کند و ادرار بیشتر کند
و شراب غلیظ ضد این باشد و شراب خام ناجوشیدہ آہستہ و ہوشیاری زودتر باشد
و نشاط زیادہ کند و خون را صافی کند لیکن بوی دہان از مداومت آن ناخوش
شود و دماغ را تری فزاید و شراب جوشیدہ انچہ تلخ باشد گوارندہ تر باشد و
ہشیاری از وی دیرتر باشد و خمارش قوی تر باشد و نشاط از وی ہمچون نشاط
شراب خام باشد و شراب جوشیدہ شیرین سنگ و ریگ اندر مثانہ و گردہ پدید آرد و باشد
کہ باستسقا ادا کند و شراب مویزی را حرارت و رطوبت کمتر از انگوری باشد و غذا کمتر
و بیرون نفخ کند و کسانی را کہ مزاج ایشان گرم و خشک باشد نشاید و پیران را نیز
سبب نشاید و انواع شرابہا کہ از گرنج و گاورس و غیر آن کنند آنرا از جملہ شراب
نشمرد و فعل و منفعت شراب از ان نیاید جز آنکہ دماغ را ممتلی کند و شراب کہن
حکم دارو دارد و شراب نو تمام نارسیدہ جگر را زیان دارد و باشد کہ اسہال
کبدی آرد و ہر کہ از گرمی شراب ترسد غذا از غورہ و ریواج و مانند آن باید ساخت
و نقل انار و ترشی ترنج و ہر کہ شراب او را در دسر آرد نقل آبی و انار باید خورد

و در میان ہر دو سہ پیالہ اندک آب سرد خوردن تا قوۃ شراب از دماغ باز دارد
و ہر کہ معدۂ او گرم و ضعیف باشد نقل حب الآس و آبی ترش باید خورد و اگر معدہ
سرد باشد نقل کمونی و سعد و قرنفل و پوست ترنج باید و اگر کسی را در میانہ شراب
قی و منش گشتن رنجہ دارد نقل زیرہ و نمک کند و پوست بیرون پستہ اندر دہان
نگاہدارد و بمزد قی فرو نشاند و شراب ناشتا دماغ و عصب را زیان دارد و تشنج
آرد و خرد را زائل گرداند و مستی متواتر مزاج جگر و دماغ تباہ کند و بیماریہای
عصب آورد و بیم سکتہ و مفاجات باشد و کودک نارسیدہ را شراب سخت زیان دارد
زیرا کہ حرارت غریزی را ضعیف کند و تحلیل کند و کسیکہ خواہد کہ از مستی زود
ہشیار شود سرکہ با آب بیامیزد و مقدار سہ پیالہ بخورد و دوغ ترش و برف
گداختہ خورد کافور و صندل ببوید و روغن گل و سرکہ و گلاب بر سر نہند و کسی را کہ
خواہد زود مست شود تا عضوی را بدستکاری علاج کنند بذر البنج و قشور بیروج
اندر آب بپزند تا آب سرخ شود و با شراب بیامیزند و بدہند تا بخورد و ہر کہ خواہد
شراب بسیار خورد و دیر مست شود اگر محرور باشد آب درخت رز کہ انگور آن سفید باشد
و آب انار ترش از ہر یکی مثلا دہ درم یا پنجدرم سرکہ بیامیزد و یک اوقیہ بدہند و اگر

مبرد و باشد سداب خشک و زیره و نمک را بسایند و برابر بوزن راست کنند و
و آب بر چکانند و قرص کنند و خشک نمایند و هر ساعت دهان بدان خوش کنند

باب هشتم در تدبیر خواب و بیداری بهترین وقتی خواب آنوقت است که طعام
از قسم معده فرو گذرد و در قعر معده آید و قوت هاضمه آنرا تصرفی تمام کرده
باشد و معده خالی خفتن زیان دارد و حرارت غریزی را ضعیف کند و تن را لاغر کند
و خواب بسیار بیماریهای رطوبی و نزله آرد و خاصه اندر زمستان و رنگ روی را تباه کند
و تن را سست گرداند و کسلانی و سقوط شهوت آرد زیانکارترین چیزی خداوند مزاج سرد
را بسیار خفتن است و کسانی که خفتن بروز عادت دارند بتدریج ازان عادت
باز باید گشتن و خواب روز بجای خواب شب بایستد روی را زرد کند و وقت خفتن
نخست بر پهلوی راست باید خفتن یکزمان پس بر پهلوی چپ باید گشتن و شکم را گرم
باید کردن و چیزی گرم چون سمور مانند آن بر شکم باید نهادن و اگر بر شکم خسپید
صواب باشد تا حرارت جمع شود و طعام را نیک هضم کند و به پشت باز خفتن زیان دارد
از بهر آنکه فضلهای دماغی که منفذهای ایشان سوی پیش است چون بینی و کام
بدین منفذها باید که فرود آید و بسبب باز خفتن به پشت بسوی پس میل کند

و لب سینه و عصبها فرود آیند و نزله و سل و درد عصبها و فالج و درد پشت تولد
کند و از آنچه اندر دماغ بماند کابوس و صرع و سکته تولد کند و بیخوابی و شب
ناخفتن گوهر دماغ را کمتر کند و طعام و شراب خام و ناگواریده بماند و قوت را اسقاط
کند و خواب بامداد زیان دارد بحکم آنکه اندر شب غذاهای هضم یافته اند و معده
خالی گشته همچنان باشد که کسی بر گرسنگی بخسپد و آوازهای پیوسته و هموار که
معتدل باشد چون آواز آب و آواز آسیا که سخت نزدیک نباشد و مانند آن
خواب آورد و ماندگی و رنج ببرد و مالیدن بسیار و شراب ممزوج
خواب آورد و کسی را که از بیخوابی رنج باشد نگذارند که تکیه کند و چشم فراز کند
و اطراف او ببندند و از اندک مایه غنودنی که باشد باز دارند تا مانده شود
و پیش او جماعتی بنشینند و سمرهای (حکایات) گویند و کتابهای خوانند تا ملول شود و ناگاه
از پیش او برخیزند و چراغ بردارند اندر حال بخسپد باب نهم در تدبیر حرکت
و سکون باید دانست که حرارت غریزی از سببهای بیرونی و اندرونی اثرها
می پذیرد و اندک اندک بتحلیل بخرج میرود و حاجت است بدانکه عوض آن باز
آرند و آنرا مدد همی دهند هم از گوهران و هم حرارت که از اندرون و بیرون

بتن مردم رسد همه غریزیست و از گوهر آن نیست و حرارتی که مدد آنرا شاید و از گوهر
آنست جز حرارتی نیست که از حرکت گوهر اندامها خیزد و از بهر آنکه چون مردم حرکت
کنند اندامهای او گرم شود و حرارت غریزی برافروزد و مددی یابد هم از گوهر
خویش و این حرکت را ریاضت گویند و اصل بزرگ اندر تدبیر حفظ الصحة ریاضتست
از بهر آنکه ریاضت حرارت غریزی را برافروزد و فضله را که از غذای روز
گذشته در تن بماند آنرا به تحلیل دفع کند و بهترین وقتی ریاضت را آن وقت باشد
که طعام هضم شده باشد و طبع اجابت کرده و روده از فضله طعام خالی گشته و
نخست که تدبیر ریاضت خواهد کرد بفرماید تا ویرا بمالند مالیدنی نرم و بتدریج
سخت نمایند تا آخر سخت تر بمالند پس بریاضت مشغول شوند و چون از ریاضت
فارغ شوند دیگر باره ویرا بمالند مالیدنی نرم و در میان مالیدن دم چندبار
اندامها بگشایند و عصبها دراز کنند و نفس باز گیرند چندانکه توانند که تا فضلها
که بریاضت دفع نشده است بدین طریق دفع شود و مدة ریاضت چندان باید که
رنگ روی افروخته شود و حرکت بنشاط تواند و هرگاه که ماندگی پدید خواهد آمد
و عرق آمدن گیرد و چه از ریاضت باز ایستد و ریاضت بر گرسنگی زیان دارد

و انواع ماندگیها که از ریاضت و غیر ریاضت پدید آید سه نوع است قرحی و تمددی
و ورمی و گروهی دیگر گویند نوعی دیگر هست که آنرا تقشفی گویند اما قرحی ماندگی
باشد که اگر دست بر وی نهند یا حرکتی کنند المی یابد چنانکه از قرحه یابند و سبب
آن فضله باشد رقیق و بسیار حرارتی قوی که اندامها گرم کند و گوشت و پیه
بگدازد و اندر نواحی پوست پراگنده کند و اگر آن فضله بسیارتر باشد سرمای اندر
پشت می یابد و اگر سخت بسیار باشد لرزه و تب کند علاج اندر آبزن نشستن باشد
و مالیدن نرم بروغنهای گشاینده چون روغن بابونه و روغن بیخ خطمی و روغن
شبت و گرمابه فاتر و طعام از چیزی که لطیف باشد چون فروج که بآب غوره و
نانک و جو بچه باشند و چون قلیه کدو و اسفاناخ و ماش مقشر و ماندگی تمددی
چنان باشد که مردم پندارد که اندامهای او کشیده است و امتلا و حرارتی همی یابد
از همه رگها و بندها و حرکت دشوار تواند کردن و سبب آن فضله باشد که اندر عضلها
مانده باشد یا بادی علاج آن گرمابه باشد و آبزن و روغنها که در علاج قرحی
یاد کرده آمد بکار داشتن و اگر آن ماندگی نه از ریاضت تولد کند از استفراغی
چاره نباشد و ماندگی ورمی نوعی است که تن گرم باشد و رگها و عضلها ممتلی و اگر

دست بر سر دمی نهند المی یابند چنانچه عضوی آماسیده باشد و سبب آن
همچون سبب تمدد می باشد علاجش بسه چیز تمام شود امتلا را باستفراغ و کم خوردن
زائل کنند و حرارت را بشربتهای خنک تسکین دهند و امتلاء عضلها را والم
آنرا بگرمابه و آبزن و بروغنها علاج کنند و آسایش گزینند و ماندگی قشفی چنان
باشد که مردم پندارد که اندر اندامهای او خشکی است و سبب آن رنجی باشد که عرق
بسیار کند یا در هوای سخت گرم سفر و رنج در روزه و کم خوردن اتفاق افتاده باشد
علاج آن آبزن و گرمابه و روغنها مالیدن و شربت کشکاب و شکر و روغن بادام و
لعاب اسپغول و شکر و طعام باچه اندر کشکاب پخته و فروج و مانند آن باب دهم اندر

تدبیر استفراغها بداروهای مسهل

باید دانست که مردم تندرست را و کودک را
و پیر را و مردم خشک را و لاغر را و کسی را که گوشت عضلها و شکم او اندک باشد و کسی
را که قوت ضعیف باشد و کسی را که معده یا دل ضعیف باشد و کسی را که عضلهای
زبان ضعیف باشد چنانکه بعضی در سخن سین را تا گوید و کسی را که در تن او خون بسیار تر
از خلطهای دیگر باشد این چندین گروه را که یاد کرده آمد داروی مسهل نشاید خوردن
و نیز اندر فصل گرما و فصل سرما نشاید خوردن خاصه در گرما بست روز پیش از

از بر آمدن شعرای یمانی و بست روز پس از بر آمدن او هیچکس را داروی
مسهل نشاید خوردن و فصد و حجامت نشاید کردن مگر که ضرورتی باشد
عظیم آنگاه فصد کنند و شرطهای احتیاط و تسکین بجا آرند و مباشرت نیز نباید
کردن خاصه در ایام باحور و اول باحور نوزدهم روز باشد از ماه تموز و کسی را
که شادی بزرگ یا غمی بزرگ رسد یا مهمی و اندیشه بزرگ دارد داروی نشاید خوردن
و خوردن مسهل بسیار عادتی است ناپسندیده و تن را ضعیف کند و کسی که داروی
مسهل خوردن آزموده نباشد طبیب نشاید که او را داروی مسهل دهد و صواب
آن باشد که بغذای لطیف و اندک تدبیر او کند یا اگر چاره نباشد داروی لطیف
دهد و مردم خشک مزاج را داروی نرم و لغزنده پیش از آن استفراغ کند که
داروی تیز دهد و خواباید که نخست تن را براز روده دارو خوردن کند تا مقصود
حاصل شود بی مضرتی و همچنان باشد که چند روز چیزی که احشا را ضعیف کند
نخورد و معده را مراعات کند و گذرهای دارو را گشاده و طبع را نرم کند و خلط را
بزاند پس مسهل خورد و آن ساعت که مسهل خورد باید که طعام هضم شده باشد و
هنوز شهوت طعام دیگر پدید نیامده باشد و دارو نخست شیرین نباید تا معده آن را لعوق

غذا قبول نکند و بهضم آن مشغول نشود و خفتن پس از آنکه دارو خورده باشد
نشاید و اگر دارو قوی باشد پیش از آنکه در کار آید بخسپد تا دارو کار بهتر کند و
چون در کار آمده باشد اگر بخسپد باقی فعل دارو باطل شود و اگر دارو نرم و
لطیف باشد پیش از آنکه در کار آید بخسپد دارو اصلا کار نکند یا کمتر کند و آبگرم
خوردن پس از داروی مطبوخ قوت دارو را ضعیف کند و از پس حب های
قوی اگر در کار آن تقصیری باشد آب گرم شوربا و لیتر تازه و آنرا دفع کند و
اگر یک درم مصطکی سوده با اندکی شکر خورد دارو را یاری دهد تا تمام فرود و دفع کند
و تا دارو تمام کار نکند طعام و شراب نباید خوردن و اگر معده صفراوی باشد
و صبر کردن احتمال نکند پیش از دارو بزمانی اندک لقمهٔ چند نان بشراب ترید
کنند و بدهند یا شربتی از سکنگبین یا آب انار و اگر کسی را بفصد و اسهال هر دو هم
حاجت آید نخست نگاه باید کرد اگر اخلاط گرم است نخست فصد کنند و اگر اخلاط بلغمی
است نخست مسهل خورد و اگر کسی را دارو کار نکند و تاسه و ناآرامی و تمدد در اعضا پدید
آید شیافی یا حقنه بکار دارند یا دو مثقال مصطکی سوده با شکر اندر آب گرم بباید
داد تا دارو را دفع کند و اگر کسی ممتلی باشد و چشمها بیرون خیزد رگ باید زدن

و بسیار باشد که آب سیب غشیانی را که از دارو باشد زایل کند و دارو را
در کار آرد و اگر نیز این اعراض تولد نکند چون اجابت نیفتد هم فصد باید کرد
اگرچه پس از دو روز یا سه روز باشد و هرگاه که دارو کار تمام نکند و تن از آن
ماده که مقصود باشد پاک نشود گرمابه بکار باید داشتن چند روز تا ماده که بجانب
زیر و روده ها میل نکرده است و بسوی پوست میل داشته باشد بعرق دفع شود و اگر از
گرمابه لذت بیابد نشان آن باشد که ماده دفع میشود و اگر لذت نمی یابد و تا سه
دروی پدید می آید در حال بیرون آید و بشربت و غذاهای موافق تدبیر کند
و چون از دارو فارغ شد از همه چیزها که آن احوال مردم بگرداند چون شادی بزرگ
و غم بزرگ و جماع و خشم عظیم و مانند آن خویشتن را دور باید داشتن و طعام اندک و
لطیف باید خوردن پیش از طعام مبرد درا و مرطوب را تخم ترب تیز که از اسپندان
گویند و حب الرشاد باید خوردن اندر جلاب محرور صفراوی را اسپغول و معتدل المزاج
را تخم شاهسفرم و اگر کسی سخت محرور بود اسپغول را بروغن گل چرب کند پس جلاب
کند و کسی که سخت مبرود باشد حب الرشاد بروغن زیت چرب کند و شراب خوردن
پس از دارو بیم باشد که تب آورد و بیم باشد که اضطرابی آورد و اگر دارو اسهال

فزون از اندازه کار کند شیر تازه دهند تا تیزی و قوت دارو از رود باز
دارد و اگر تخم لسان الحمل اندر شیر بجوشانند و بدهند در حال باز دارد و اگر
تب آمده باشد اسپغول و گل ارمنی و صمغ عربی بروغن گل چرب کنند و با شراب آبی
یا شراب مورد بدهند و تریاق فاروق و فلونیا اسهال باز دارد و هرگاه که اسهال
چندان شود که فواق پدید آید اسپغول بروغن گل چرب کرده با آب سرد بدهند و
اطراف بربندند و عطسه آرند و فلونیا دهند و اهل تنعم و ملوک و کسانیکه دارو دشوار
خورند تدبیر ها لطیف باید ساخت اما خداوندان معده ضعیف و گرم که باستفراغ
محتاج باشند بگیرند سقمونیا مقدار یک شربت و اندر جلاب خام حل کنند و آبی یا سیب ترش
شیرین پاره کنند و بسر کارد بیازند و اندرین جلاب نهند یکشب تا ازین جلاب نخستین اندر
خویشتن خورد و آن آبی بر چینند بسر خلال و بدهند و آن جلاب بگذارند تا صفت
سقمونیا نباشد و مزه دارو ندهد اما اگر مقدار سقمونیا زیادت از یک شربت کنند تا انچه آن آبی
باز ستاند بمقدار شربتی باشد صواب بود و اگر باستفراغ صفرا و رطوبت حاجت آید
ترید سفید تر اشیده نیکو کوفته بگیرند یکدرم یا بیشتر بحسب قوت و طبع خورنده دارو و اندر
صد درم آب بجوشانند تا بنیمه باز آید بپالایند و مقدار حاجت از سقمونیا درین آب

حل کنند و مقداری شکر سوده در انگنند و یکشب بنهند پس آنرا یا سیب پاره کنند و بیازنند و دران آب اندازند و یکشب بنهند و بامداد آن آب یا سیب بدهند مقصود حاصل شود صفت مطبوخی که خداوند نزله را سود دارد بنفشه خشک پنج درم بیخ سوسن پنج درم نیلوفر ده درم اندر نیم من آب بپزند تا به نیمه باز آید و بست مثقال شیرخشت یا ترنجبین درو حل کنند و بپالایند این شربت بود صفت حب لطیف بنفشه خشک ده مثقال رب السوس یکدرم عسل فلوس خیار شنبر چندانکه بدان بسرشند و حب کنند باب یازدهم در تدبیر فربهی کسانیکه سینهٔ او تنگ بود و از گوشت برهنه باشد و گردن دراز و حنجره ظاهر و بیرون آمده باشد کسانی را که در سینه بیماری باشد قی نشاید کردان و کسانی که دماغ و عضای ضعیف باشد و کسیکه سخت فربه بود قی نشاید کردن داروی مسهل اولیتر از قی کردن باشد اما منفعت قی آنست که همه بیماریها و دردها را که از فرو سوی ناف باشد سود دارد و معده را پاک کند و آرزوهای بد ببرد چون آرزوی گل و مانند آن و آرزوی طعام پدید آرد و خداوند یرقان و رعشه و فالج و نقرس و مالیخولیا و قوبا را سود دارد و خداوند جذام و کسانی را که رنگ روی زرد باشد سود دارد و

کسانی را که داروی مسهل سقمونیا و غثیان آرد و اگر بیشتر از آن که دارو خواهند
خورد قی کنند چون دارو خورند قی و غثیان نباشد و منفعتهای قی آنست که معده
را نیکو کند و اخلاط بد از روی بدر آورد و دندان و بیماریهای سینه و چشم را زیان
دارد پس اگر قی باندازه و وقت حاجت کند گرانی سر و گوش زایل کند و چشم را
روشن کند و از بهر قی چند گونه طعامهای مختلف باید خوردن و چند گونه شربهای
مختلف تا مقصود حاصل شود و چون طعام و شراب خورده باشد یک زمان صبر باید کردن
تا اخلاطی را که مقصود باشد با طعام بیامیزد آنگاه پیش از آنکه معده بهضم مشغول شود
بدو قی باید کردن به پر مرغ شسته که فرو کنند یا آنکه شبت و آب گندم جوشیده گرم
بیاشامند و گفته اند از طعامها نخست پاچه و بسیار باید خوردن تا برا اخلاط او بیرون
و کسی را که قی دشوار افتد سه روز پیش از قی هر روز یک وقیه روغن شیر بخت با یک اوقیه
شراب صرف بیامیزند و بخورند و هر روز در گرمابه شوند و روغن اندر مالند و شراب
و شوربا های چرب خورند و طعامهای گوناگون و اگر هوا سرد باشد خانه گرم کنند یا در گرمابه
گرم قی کنند و در وقت قی کردن فاده بر پشت چشم نهند و به بندند و بر آب بنشینند
و چون فارغ شوند چشم و روی را با آب سرد بشویند و دهان با گرم بشویند و چند بار

غرغره کنند به سکنجبین یا با آب کامه بهترین روزگاری قی کردن را تابستان
است و مرطوب قی پس از ریاضت کند و پیش از طعام مخمور پس از طعام و شراب کند
کسیکه خواهد معده او زبون نشود و پس از آنکه دهان شسته باشد و غرغره کرده مقدار
یکدرم یا یکمثقال مصطکی سوده با اندکی شکر یا بی شکر با آب سیب بخورد تا مادتهائی که
روی بمعده آرد باز دارد و باقی فضله که در معده مانده است بجانب روده ها دفع کند و
گلشکر و اطریفل کوچک هم چنین سود دارد و اگر از داروی قی سوزش معده تولد
کند شوربای چرب تر از آن کند خاصه شوربای مرغ فربه و اگر فواق بر افتد جرعه جرعه
آب گرم میخورد و عطسه می آرد و اگر اندر سینه و پهلوها درد و تمددی پدید آید
بروغن بنفشه یا روغن زیت یا روغن گل تازه یا روغن بابونه بمالند و آب گرم تکمید
کنند و تکمید چنان باشد که مثانه گاو یا مانند آن چیزی پاک کنند و بشویند و
پر آب کنند و بر آن موضع نهند و از داروهای قی آنچه بی خطر است اینست
بگیرند تخم ترب دو درم تخم شبت یکدرم بوره نان چهار دانگ کوفته با انگبین بسرشند
و پیش از طعام بخورند این یکشربت باشد و ترب را پاره کنند همچون درم درم و اندر غضاری
نهند تو بر تو و بر هر توی اندک نمک بر بپاشند پس مقداری سکنجبین عسلی بر سر آن

و یکشب بنهند دیگر روز پیش از طعام آن ترب آن سکنجبین بخورد و پس طعامها ی ملطف بخورد
تدبیر قی کند و پاره پیاز نرگس اندر میانه طعام بخورد و یا ماهی شور بخورد قی آورد
و فقاع گرم با آب شبت و یا ماء العسل بخورد قی آورد و جوز القی در رفع بیماری نخورد
که بخطر باشد والله اعلم باب واز دهم در تدبیر فصد و حجامت فصد
استفراغی ست کلی از بهر آنکه مرکب همه اخلاط خون است و بدین سبب هرگاه که فصد کرده
شود از هر خلطی چیزی کم شود و فصد را بدین سبب استفراغ کلی گویند و فضیلت فصد
آنست که چون رگ کشاده شود رنگ و قوام و قوت بیرون آمدن خون میتوان دید
و چندانکه مصلحت باشد بیرون کردن اندک اندک یا بسیار اما دارو ی مسهل و قی اگر
تقصیری کند تدارک آن بدارو ی دیگر خطرناک باشد و اگر افراط کند باز داشتن دشوار
بود بدین سبب فضیلت هیچ استفراغی بفضیلت فصد نرسد و منافع خون در تن بسیار ست
انچه ازان چاره نباشد درین مختصر یاد کردن آنست که معلوم است که جگر گرم است و معدن
قوت طبعی است و تولد خون اندر جگر است بدین سبب اندر خون حرارت طبعی است و همه تن
ازان بهره یابد و بدان پرورده شود و مرکب حرارت غریزی خونست و خون آن حرارت را
بهمه تن میرساند و بدین سبب است که هرگاه خون لختی بیشتر بیرون کنند ضعف قوت و

غشی تولد کند و منفعت بزرگتر آنست که رگ بزرگی از جگر بدل پیوسته است و
نصیبی تمام از خون بدل میرساند و آن خون در دل مرکب حیوانی گردد و اندر همه
شریانها برد و قوت حیوانی باطل شود و مردم هلاک گردد و کمترین منافع خون
آنست که پوست را رنگین و تازه و با رونق دارد و از بهر این منافع بعضی پیشگان
خون بیرون کردن بهیچ حال روا نداشته اند و این رای خطاست از بهر آنکه منفعت
خون آنگاه باشد که مقدار خون اندر تن چندان باشد که باید و مزاج آنچنان باشد که
باید پس هرگاه که بمقدار بیشتر شود یا مزاج آن بگردد ناطبیعی شود و سبب بیماریها
گردد و زائل کردن حال ناطبیعی واجب است و عذری خواسته اند و گفته است که چون
غذا از بیمار باز گرفته آید و یا چیزی نافع و اندک داده شود هم مقدار خون هم
مزاج با عتدال آید و به بیرون کردن خون فاسد حاجت نیفتد جواب آن میگوییم
اگرچه این تدبیر صواب است اما مهلتی و آنائی باید تا غرض حاصل شود و آنجا که ایمن
نتوان بود که آفت پیشدستی کند و مهلت ندهد پس بضرورت خون کم باید کرد و
صواب آنست که در چنین حال هر سه تدبیر کرده شود غذای نافع دادن و اندک دادن
و مقداری خون بیرون کردن تا غرض حاصل آید و اندر حال بیرون کردن خون اعتماد بر

قوت و بر حال دل باید کرد و این به نبض توان دانستن و اولیتر آن بود که طبیب
در حال فصد دست بر نبض دارد تا هرگاه که اثر تغیری پدید آید در حال ببندد
و هرگاه که بسبب فصد تباهی خون باشد تا رنگ و قوام آن نگردد نباید بست مگر که از ضعف
پدید آید و هرگاه که سبب فصد آماسی بود تا رنگ از خون نگردد نباید بست بقراط
بدین سبب گوید که اندر شوصه رگ باسلیق باید زد تا رنگ خون نگردد نباید بست
مگر بدو سبب یکی آنکه ضعف پدید آید دوم آنکه آماس قوی باشد رنگ خون برگردد
و بیم باشد که ضعف پدید آید از بهر آنکه آماس گرم و بزرگ گذرهای خون بسته دارد
و خون را در آن موضع باز داشته و بدشخواری بیرون آید و مردم محرور و لاغر را
که در معده او صفرا تولد میکند و کسی را که گشاده باشد و کسی را که فم معده ضعیف و
کسی را که حس فم معده قوی باشد از غشی نگاه باید داشت طبیب را باید که دست بر نبض دارد
تا چون اثر تغیر پدید آید در حال ببندد و در حال خون آمدن غشی کمتر افتد بیشتر
پس از آن افتد که رگ بسته باشد و قی کردن پیش از فصد غشی باز دارد خاصه
کسی را که در معده او صفرا تولد کند و فم معده ضعیف باشد و اگر در حال غشی قی
کند غشی زائل شود و قوة باز آید و تدبیر نگاه داشتن از غشی آنست که پیش از

فصد بیک زمان اندک شراب انار دهند و شراب سیب ترش یا شراب آبی
ترش یا شراب غوره یا مانند آن و مبرود را پیش از فصد شراب پودنه دهند یا سیب
یا جلابی که افاویه رو ریخته باشد و منصور را به پشت باز خفته فصد کنند و مبر این شکل
نباشد تا خون چندانکه باید بیرون کند یا کمتر از قدر حاجت و بهیچ حال اسراف نکند
وازپس فصد ماء اللحم دهند و فصاد از نافه مشک آلتی که بدان قی تواند افگندن
چون پر مرغ و مانند آن حاضر دارد و دوا المسک نیز حاضر دارد تا اگر غشی افتد
در حال پر مرغ فرو کند و قی افگند و مشک ببویاند و دوا المسک اندر جلاب یا اندر
آب انار حل کند و بحلق اندر چکاند و کسی را که تپ بود اندر میان تپ روز نوبت
رگ نباید گشاد و کسی را که درد می صعب باشد رگ نشاید زدن نخست درد ساکن باید
کردن پس رگ زدن از بهر آنکه درد اخلاط را سوی خویش کشد و رگ زدن اخلاط
را سوی بیرون کشد و منازعت اندر میان این دو آن پدید آید و اضطراب شوریدن
پدید آید و ضعف تولد کند و اندر تابستان رگ روزی باید زدن که هوا خوش
باشد و اندر ساعت نخستین از روز آنروز که رگ زنند و دیگر روز طعام کمتر و لطیفتر
خورند و چیزی خورند که صفرا بنشاند خاصه مردم محرور مزاج و اندر تدبیر استفراغ

در میان دو شکستن

بدارو ی مسهل یاد کرده آمده است که بکدام روزگار از فصل گرما نه مسهل باید
خورد و نه فصد شاید کرد آن معنی اینجا نگاه دارد و چیزهای صفراوی نشاید خوردن
و از پس قی و اسهال و جماع و بیخوابی و رنج و از پس ناگواریدن طعام و از پس صفیه
و از پس هر کاری که تن را گرم کند یا بسبب آن تحلیل افتد بسیار و مسام گشاده شود
رگ نشاید زدن و اگر ضرورتی باشد میان آن حالها و میان رگ زدن یک روز یا
دو روز کم نشاید و پیش از رگ زدن آسودن و غلطیدن و از پس رگ زدن آسودن
و غلطیدن صواب باشد لیکن نشاید خفتن از بهر آنکه کسلانی و ضعف آورد و باشد که احتلام
افتد و بر سر رگ رفاده بزرگ باید نهاد و هیچ عطر و لخلخه نباید مالید و اگر سر رگ
گرم شود هر ساعت بباید گشادن و رفاده بگلاب سرد کردن و باز بر بستن و
مرطوبان پیش از رگ زدن ریاضت معتدل باید کردن تا حرارت برافروزد و
رطوبتها بگدازد و در جمله طعامی که قوت بسیار دهد چون قلیه خشک و کباب و مانند
آن نشاید خوردن از بهر دو کار یکی آنکه مقصود از فصد گرفتن قوت خون باشد
و از طعام قوی مقصود باطل شود و دیگر آنکه آن روز که فصد کنند قوت معده و دیگر
اندامها لختی ضعیف شود و قوتهای قوی باید تا طعام قوی را هضم تواند کردن

وچون قوت ضعیف باشد وطعام قوی خورده باشد هضم بد باشد وخلط بد تولد
کند و در حال کسلانی وگرانی پدید آید و آمار گها که بیشتر زنند قیفال است واکحل و
باسلیق وحبل الذراع واسلیم والبطی وصافن ومابض الرکبه وعرق النساء وهریکی را
منفعتی دیگرست اما قیفال علتهای سر وچشم وبینی وکام ولب وزبان ودندان
را سود دارد واکحل علتهای همه تن را سود دارد باسلیق علتهای جگر وسینه
وسپرز وذات الجنب وشوصه ودردهای سرین وزانو وساق وقدم را سود دارد
وحبل الذراع اندر بعضی دستها با رگ باسلیق آمیخته است واندر بعضی با اکحل آمیخته
است و بر زند او علا نهاده است نزدیک خورده دست واندر کتب میگویند که منفعت
آن همچو منفعت قیفال است وقیاس برخلاف این واجب میکند همانا این خلاف از
سهو ناسخان کتاب افتاده باشد واسیلم دنبال باسلیق است از دست راست درد
جگر را سود دارد واز دست چپ درد سپرز را سود دارد وخداوندگر وخارش را
مفید بود والبطی خلیفه اکحل است وصافن خون را از نیمه بالا فرود آرد ودر حیض
بگشاید ودر ریش وخارش ران وخایه وقضیب را ببرد ومابض الرکبه اندر زیر زانو است
بعضی طبیبان گفته اند مابض شاخهاست ودنبال رگها وشاخهای آن یک رگ

شده است و فصد آن درد احشاء و درد پشت را سود دارد و منفعت فصد
آن فزونتر از صافن است حیض بگشاید و درد مقعد و بواسیر و رحم را سود دارد
عرق النسا در پس کعب است بود یعنی کعب وحشی و فصد عرق النساء درد عرق النسا
را سود دارد و زائل کند و منافع دیگرش بمنافع صافن نزدیکست و صافن در پس
کعب چپ بود یعنی کعب انسی اما قیفال را بوریب زدن باید یا از پهنا و ر بوده باید
تا نیش از روی دیگر رگ بیرون نشود و دیگر از وتر و عصب و عضله و غشاهای آن بیاید
و اندر زیر اکحل عصب است احتیاط باید کردن و ربوده باید زدن و از درازنا باید زدن
از بهر آنکه بسیار باشد که اکحل اندر میان دو عصب باشد و باسلیق را از جهت آنکه
در زیر او شریانست از موضع خویش بیکسو باید برد و بوریب باید زدن یا از پهنا
باید زدن و از درازنا باید زدن و اگر از درازنا زنند باز گیرد و باشد که از هر دو
جانب و شریان باشد دست از آن رگ بباید داشتن و رگ دیگر باید زدن و اندر
بیشتر اوقات که باسلیق زنند بعد از بستن باز گیرد و نشان وی آن باشد که بر رگ آماسی
عدس و نخود ناهموار پیدا آید بباید گشادن و آهستگی بباید مالیدن تا ناهموار
دور شود و دیگر بار بندند اگر دیگر بار باز گیرد دیگر باید گشادن و بمالیدن و

و باز بستن و اگر هر بار با د گیرد دست باید داشتن و رگ باسلیق الطی کم باید
زدن و همچنین هر رگی که با د گیرد و نباید زدن البته و باسلیق را اولستر آن باشد
که به پشت نیش زنند چنانچه نیش حجامت زنند تا سلامت باشد و باسلیق الطی را
بسیار بباید مالیدن و آبگرم بسیار بر و ریختن پس بسیار شستن و بند بر رگ
بر باید افگندن و دست مفصود راست باید داشتن چنانچه زرادیه لغبل قائمه باشد و ابهام
را با بهام فرو باید گرفتن و نیش را از بالا فرو بردن و فصد اسیلم را استا بباید
بستن و بوریب باید زدن یا از دراز و دست اندر آب گرم باید نهادن تا خون
چندانکه باید برود و صافن را از بالای شتالنگ بباید بستن و گامی چند رفتن
و گروهه از پنبه درزیر پای او نهادن تا پای بر و فشار د تا رگ پدید آید و از اصل
رگ دو شاخ برخاسته است از دو جانب او و اصل درمیان هر دو است اصل را
بباید زدن و مابض اساق بباید بستن و ران نیز بباید بستن و چند بار فرو باید نشستن و
و برخاستن تا رگ پدید آید و عرق النسا و او پس کعب راست بود یعنی کعب وحشی
و فصد آن هر دو عرق النسا را سود دارد و زائل کند طریق فصد وی آنست که
دستاری دراز بگیرند و یک سر آن درمیان مفصود بندند و باقی را بر ران و

ساق آدمی بپیچند و می بندند سخت تا شتالنگ و چند بار فرو نشینند و برخیزد
و پای بر خشت نهد و فصاد بر پشت پای میان خنصر و بنصر رگ را بجوید اگر یافت
از خطا ایمن شد و اگر نیابد از پس شتالنگ از جانب وحشی بجوید و نشان عرق النسا
آنست که بر دی چند گره باشد و از دراز باید زدن از بهر آنکه هر دو جانب او عصب
و هرگاه فصاد را خطا افتد و سر نیشش بنشار عصبی باز آید اگر دست باشد یا پای
آماس کند و تپ گرم گیرد و گزاز تولد کند همه تن بر وغن بنفشه یا روغن بادام
چرب باید داشت و آب گشنیز تر و صندل سرخ و سفید و شیاف مامیثا بر آماس
ضماد کردن و اگر قوت بر جای بود از دست دیگر رگ کشادن یا رگ صافن پای
زدن و اگر این خطا بر پای افتد از دست رگ باید زدن هم از آنجانب و اگر
جراحت ریم کند جراحت فراخ باید کرد و رفاده ها بر می باید نهادن چنانکه ریم
دفع شود و اگر خطا از آنگونه افتد که رگ تنگ کشاده شود و خون در زیر پوست
جمع شود و جایگاه رگ کبود شود تا اثر آن زائل نشود بدان دست هیچ کار سخت
نباید کرد و هرگاه که کبودی کمتر شود نشان سلامتی بود و اگر کبودتر میشود یا سیاه
تر از دست دیگر رگ باید زدن یا رگ صافن باید کشادن و آن ضماد که بیشتر

یا دکرده آمده است باید نهادن و هرگاه که نبض شریان باز آید در حال
رگ را باید گرفت و داروی که آنرا لازق گویند بر باید نهادن و زود و تر رفاده
بر نهادن و باز و دست دیگر و پای که برابر آن دست باشد بر بستن تا خون بدان
دست مجروح میل نکند و اگر از بستن رنج رسد بباید گشادن و باز بستن
صفت لازق بگیرد دم الاخوین و انزروت و شب یمانی و قلقطار و اقاقیا
و جلنار و صبر و کندر و کثیرا از هر یک یکدرم صمغ عربی دو درم کوفته بیخته بسفیده
خایه مرغ بسرشند و آنرا با وبر خرگوش یا با قز بیخته یا خانه عنکبوت پاکیزه بر سر
جراحت دکر و اگر دوا آن نهند و به بندند و ده روز نگشایند پس از ده روز برفق
بگشایند اگر خون ساکن نشده باشد باز به بندند و هر چند روز میگشایند و باز می بندند
تا معلوم گردد که جراحت بسته و محکم شده و اندرین میانه طبع منفصل نگاه دارند تا
قبض نشود و باعتدال باشد و نشان سپیدن نیش شریان آنست که حرکت برون آمدن
خون حرکتی با نظام باشد همچون حرکت نبض و در حال نبض ضعیف شدن گیرد و خون
شریان رقیق تر باشد و اشقر باشد و اگر گوش بجراحت نزدیک دارند آواز خون
دافدانی توان شنیدن اما حجامت کودکان و پیران را بجای فصد

باشد و بر عضوی که حجامت کنند آن عضو را پاک کنند و با خون حجامت از گوهر
روح چیزی خرج نشود و با خون فصد بسیار خرج شود و کودکانرا تا از شیر
باز نکنند بی ضرورتی سخت حجامت نشاید کردن از بهر آنکه ضعیف شوند
و بران صفت بمانند و بزرگانرا پس از شصت سال حجامت نشاید کردن از
بهر آنکه خشکی بر پوست ایشان غلبه گیرد و اولیتر آن باشد که روز چهاردهم
و پانزدهم از ماه فصد و حجامت نکند و توقف کند تا نور ماه نقصان گیرد و آن روز
شانزدهم و هفدهم باشد از بهر آنکه روز چهاردهم ممتلی باشد از نور و اخلاط اندر
تن حرکت کرده باشد میل بجانب ظاهر کرده و رگهای باریک و شاخهای رگها
همه پر شده و اندرین وقت خون نیک و صافی بیشتر آید و خلط بد کمتر و هرگاه که نور
قمر نقصان گیرد خون صاف بازگردیدن گیرد و اخلاط که با خون حرکت کرده باشد
بسبب آن انچه غلیظ تر باشد باز پستر ماند و بدان زودی که خون صافی باز گردد
و باز نتواند گشتن بدین سبب با خون حجامت اندر نقصان نور ماه خلط بد بیشتر آید

باب سیزدهم اندر انواع استفراغهای دیگر و آن هشت نوع است

ادرار بول و عرق و مخاط و لعاب دهان و جماع و استفراغ بقشیا[ن] و استفراغ بحقنه

اما ادرار بول بباید دانستن که هر طعامی که خورده شود آنرا سه هضم است نخستین در معده و دوم در جگر و سوم در همه اندامها و از هر هضمی چیزی بماند که قوت مغیره آنرا تمام هضم نکرده باشد و اندر تدبیر حفظ الصحة تدبیر دفع آن واجب است و هر فضله را طریقی است که بدان طریق دفع شود و دفع فضلهٔ نخستین بقی باشد یا باسهال و تدبیر آن یاد کرده آمد و فضله دوم بادرار بول باشد از بهر آنکه این فضله در عروق باشد و هرگاه که اندک باشد بداروی ادرار کنند دفع شود و اگر بسیار شود بداروی که آن فضله را اندر عروق از خون جدا کند و باسهال دفع کند حاجت آید و تدبیر اسهال یاد کرده آمده است و تدبیر ادرار و داروهای ادرار کنند و اندر بخش عملی در باب علاج عسر البول بباید اما منفعت ادرار بول که باندازه حاجت باشد بزرگ است درد بندها و درد پشت و گرانی و کسلانی و استسقا و بیشتر بیماریها که از تری باشد زائل کند و آنرا املا کردن اندر آن هم باشد که مثانه را ریش کند و تشنگی و علت ذیابطیس و دق و گداز تن تولد کند تدبیر ادرار عرق بباید دانستن که عرق فضله هضم سوم است و طریق دفع آن گذرها باشد باریک تنگ ناپیدا که آنرا مسام گویند بعضی

از ان فضله بخارست که از همه تن بتحلیل خرج شود و آنرا نتوان دید و بعضی

چرک و وسوخست که بر پوست بماند و اندر گرمابه پاک کنند و بعضی عرقست که هم

بطریق مسام بیرون آید و در تدبیر حفظ الصحت و علاج بعضی بیماریها تدبیر عرق

آوردن باید کرد که سخت نافع است و بدین سبب است که هرگاه که بیمار عرق کند راحت

یابد و هوای گرم چون هوای گرمابه و رفتن و ریاضت اندر هوای تابستان

عرق آرد از بهر آنکه اندرون تن را گرم کند و فضله را بگداز د و هوای گرم

آن فضله را بیرون کشد و داروهای لطیف کنند و نیز تن را گرم کند و عرق آرد

لیکن در تدبیر حفظ الصحت عرق آوردن بداروها زیان دارد و حرکت و ریاضت

کفایت باشد از بهر آنکه ایمن نشاید بود که داروها تب آرد و عرق بسیار آرد

و تن را خشک کند و لاغر گرداند و پوست درشت کند و رطوبتهای اصلی را بگداز اند

و تحلیل کند و دق و ذبول تولد کند اما تدبیر مخاط بباید دانستن که مخاط فضله

غلیظ باشد که از سر بسوراخ بینی فرود آید و از آمدن آن دماغ پاک شود و

بیماریهای دماغی پاک کند و بیماریهای دماغ که از اخلاط غلیظ خیزد چون صرع

و سکته و مانند آن زائل کند و از بهر حفظ الصحت مرطوب را و کسانی را که در دماغ

ایشان رطوبتی بود تدبیر فرود آمدن آن باید کرد و تدبیر آن غرغره است
و عطسه و بخار سرکه و شراب که بر سنگهای گرم چکانند و بخار طبیخ بابونه و پودنه
کوهی سخت سودمند است و خربق سفید و فلفل و عرطنیثا بسایند نرم و ببویند
عطسه آرد و مخاط بسیار فرود آرد و این تدبیر پس از استفراغ بداروی مسهل
باید کرد و باید اندر وقتی که دماغ و تن را لختی پاک کرده باشند تا باقی بدین طریق دفع
شود و تدبیر لعاب این آبی است غلیظ که از کام و بن زبان فراز آید و آمدن
آن بوقت حاجت دماغ و چشم و گوش و حلق و فم معده را سود دارد و از بهر حفظ
صحت گاه گاه تدبیر رفتن لعاب باید کردن خاصه در زمستان مرطوبان را از بهر
آنکه در زمستان رطوبتها بیشتر گرد آید و تدبیر آن لعاب قرحا و مویزج و مانند
آن باشد که سختی بخایند و غرغره کردن بسرکه ریزی یا آبکامه یا با ایارج فیقرا
و آبکامه با سعتر و خردل و غرغره اندر گرمابه باید کردن یا اندر خانه گرم تدبیر
شیاف فعل شیاف اندر استفراغ ضعیف است و جز عادتی را که بدرد
نزدیک باشند نتوان آوردن اگر چه ترکیب آن از داروهای قوی باشد و
منفعت آن اندر درد پشت و کرگاه و سرین و حوالی آن باشد و از بهر شخصی

خردی و بزرگی سلطان در خور داد باید و از بهر مقصودی بدار و نا باندیشت
که بمقصود لائق باشد مثلا از بهر کسی که تپ می آید و محرور را از بنفشه و شکر و سبوس
سازند و از بهر مرطوبان و دردهای بلغمی از سکنجبین و حاوشیر و مقل و اشق و نمک
هندی و شحم حنظل و سورنجان و زنجبیل و تخم کرفس و جند بادستر و قسط و زرنباد و
انزروت و برگ سداب ماهی زهره و نزند تدبیر حقنه فعل حقنه قویتر از فعل شیاف
بود از بهر آنکه بمقدار بیشتر در رود و گرم تر باشد و کسی را که مانعی باشد که او را بدان
سبب داروی مسهل نتوان داد چون ضعف معده و تولد غثیان بسبب داروی خوردن حقنه
اگر امعا ثقل را دفع نکند چنانچه باید و مقصود از دارو تمام حاصل نشود و چنین تنها مر او
هیچ علاج چون حقنه نیست و کسی را که زخمی بر سر افتاده باشد و یا درد ماغ آماسی
و آفتی باشد ماده را از دماغ فرود آرد و بخار بر سر نفرستد چون داروی
مسهل و داروی حقنه گاه باشد که تا معده بر آید و بیشتری بر دوده باریک بر اید
بدین سبب هیچ حال بر رقیق حقنه نباید لیکن شربتی که معده را قوت کند باید
دادن تا دارو از معده باز دارد و نگاه باید کرد اگر حقنه از برای درد گرده
و کمرگاه کنند بیمار را بقفا باز خوابانند و سر بر بالش نهند چنانچه سینه او

استفراغ طبعی باشد و هر دم سبکی و نشاط یابد و اندیشهای بد و وسواس و
قوت عشق بدان زائل شود و اگر این استفراغ اتفاق نیفتد اندر همه تن گرانی پدید آید و
باشد که منی اندر جای خویش گرم شود و بخار آن بدل بر آید و بدان سبب
تپها تولد کند و باشد که بخار آن بدماغ بدر آید و وسواس و مالیخولیا و خیرگی
چشم و خفقان و گشتن پدید آید و باید دانستن که تولد منی از خون ست که غذای
اندامهای اصلی را شاید و آن بایسته ترین خون است در تن آدمی و دلیل برین
است که هرگاه که مردم جماع فزدن از عادت کند تن او سرد شود و ضعیف گردد
نه بینی که اگر چه مردم در جماع اسراف کنند جمله منی از وی جدا گردد و بخدرم باشد
یا نباشد و اگر فصد کند و دو بست درم خون بیرون کند در وی آن نقصان
و ضعف پدید نیاید که از جماع پدید آید این دلیل ست بر آنکه منی از بایسته ترین
خون ست اندر تن مردم و سبب آنکه جماع ضعیف کند و تر ست آنست که اوعیه منی
بدو یا به یا به پنج جماع تهی گردد و اگر بیشتر الحاح کند خون بیرون آید و هر آن
خون ست باکه غذای اندامهای اصلی خواهد شد و هر گاه که آن غذا خرج شود
مدتی دراز باید تا عوض آن بجای باز آید بدین سبب اولیس از گرمابه تن را

خشک کند و حرارت غریزی را کم کند و چشم را تاریک کند و پای را ضعیف کند
و در جمله از پس هر سببی که تحلیل بسیار کند چون شادی با فراط و بیخوابی و بسیار
و مانند آن سخت زیان دارد و از پس امتلا از طعام درد سر و درد بندها آرد و سستی
عصبها و سده و ضیق النفس و دمادم و رعشه و استسقا تولد کند و اگر در حال جماع
سرمای در پشت آید یا بالذات جماع رنجی یابد یا از اندامهای او بوی ناخوش
آید نشان آن بود که در تن او خلطهای بد است از جماع دور باید بودن و تن از
خلط بد پاک کردن و بباید دانستن که خداوند مزاج گرم و تر در کار جماع قوی باشد
و منفعت آن برو کمتر پدید آید و خداوند مزاج گرم و خشک هم قوی باشد لیکن لاغر
شود و اثر خشکی در وی پدید آید و چشم او در سر افتند و خداوند مزاج سرد و تر و خداوند
سرد و خشک هر دو ضعیف باشند و منفعت آن زود اندر هر دو پدید آید

باب چهاردهم در تدبیر اعراض نفسانی

اعراض نفسانی شادی است
و غم و خشم و لذت و ایمنی و ترس و خجالت و اندیشه کارهای مهم و الهامهای
باریک و امید و نومیدی و هر یک را اندر تن مردم اثری باشد ظاهر
فزودن از اثر طعام و شراب فزودن از اثر خواب و بیداری و حرکت و سکون

و غیر آن از بهر آنکه از طعام و شراب داروها که مردم خورند هیچ قوی تر و
اثر کننده تر از زهر نیست و بیشتر از زهرها تا اندر تن مردم قرار نگیرد و حرارت
او اندر ان اثر نکند منفعت و فعل آن پدید نیاید و اعراض نفسانی اندر حال
بی هیچ مهلت اثر کند نه بینی که اندیشه که بر خاطر کسی بگذرد و سخنها و خبرهای
خوش و ناخوش بشنود در حال اثر آن بر رنگ روی او پدید آید و حرکات و سکنات
او دیگرگون شود پس معلوم شد که اثرهای اعراض نفسانی فزونتر از اثر دیگر سببها
است و اعراض نفسانی بعضی تن مردم را گرم کند و اخلاط و ارواح را در حرکات
آرد چون خشم و شادی و لذت و امید و اندیشه کارهای مهم و بعضی سرد کننده
است چون ترس و غم و نومیدی و گرم کردن خشم قوی تر از گرم کردن شادی و دیگر
اعراض شدید باشد و سرد کردن ترس قوی تر از سرد کردن اندوه باشد و خشم که باندازه باشد خو
د قوت روح و حرارت غریزی را اندر تن بگستراند و خشم عظیم صفرا را بجنباند
و رنگ روی را بگرداند و زرد کند و مردم محرور را زیان دارد و مرطوب مبرود را
سود دارد و شادی باندازه روح را و حرارت غریزی را در تن بگستراند و
رنگ روی را برافروزاند و فربه کند و بدین سبب که بر تن مردم شادکام

انده بیرون کمتر پدید آید و هرگاه که کاری شادکننده پیش آید دل لختی گشاده شود
و طبع خواهد که بدان حال نزدیک باشد و اگر آن بیشتر کند و اگر شادی از
حد بیرون شود دل تمام گشاده شود و روح حرارت غریزی از بهر استقبال و
طلب تمامی آن حال خویشتن را بیرون افگند و دل هم چنان گشاده بماند و غشی افتد
و باشد که بدین سبب بمفاجات هلاک شود و اندوه و ترس خون را و حرارت غریزی
را بقعر تن باز گرداند از بهر آنکه طبع خواهد که از آن کار و حال دورتر باشد
و از بهر اینست که رخساره غمگین زرد شود و اگر اندوه و ترس از حد درگذشته باشد
حرارت همه باندرون دل باز گردد و دل فراهم آید و حرارت اندرو خفه شود
و بمفاجات بمیرد و مردن بمفاجات بسبب اندوه و ترس کمتر از آن باشد که بسبب شادی
بزرگ از بهر آنکه حرکت روح بسبب شادی بسوی بیرون است و بسبب اندوه بسوی اندرون
و حرکت شادی ناگاه باشد و یکبار باشد و حرکت اندوه آهسته تر باشد و خجالت
نیز خون را و حرارت را در تن بگستراند و لختی رطوبت فرو گذارند و تحلیل کند و
از بهر اینست که در آن حال روح بظاهر آید و روی سرخ شود و عرق روان
گردد و بآخر روی زرد شود از بهر آنکه حرارت لختی تحلیل پذیرد و منفعت امنی

وامیدواری همچون منفعت شادی معتدلست ومضرت نومیدی همچون مضرت
اندوه وخالی بودن از اندیشه خاطر را کند کند وهمه قوتها وحرارت غریزی
را ضعیف کند ورنگ وی بگرداند وبیماریها زیاده کند چنانچه مشغولی واندیشه
کارهای مهم از اندیشه دردها وبیماریها مشغول دارد تا دل دران کمتر بند شود
پریشان کمتر شود وبدین سبب است که سفر کردن وشهرها وکارهای عجب دیدن از بیماریها
عمر ووسوسه عشق برهاند واندر علاج عشق هیچکاری سودمندتر از ان نیست که
اندیشه کارهای مهم بردل دارد وهمچنین از خشم کسی که از وی تلختی حشمت دارد عشق
ناپدید شود وهیچ زیانکارتر از بیکاری وبی اندوهی نیست اما علاج خشم شربتهای
خنک وبغداها وسخنهای خوش وحکایتهای خنده ناک وبازیهای عجب حاضر کردن
دوستان وعلاج اندوه وترس بامیدواری قوی وسماع آوازهای بلند کنند
وبشراب ومفرحهای گرم واندر علاج اعراض نفسانی طریق دیگر هست وآنرا
علاج روحانی گویند وآنچنان باشد که مردم زیرک همت بلند دارد واز هرچه پیش
آید از شادی ولذت واز اندوه وترس خویشتن داری کند واندران حادثه
بچشم حقارت نگرد وقدر آن کمتر از ان نهد که شاید که بدان سبب تغیری پدید

شود و اگر به تن تغیری آید ظاهر نکند و از دوست و دشمن پوشیده دارد تا
بدین طریق نیک و بد روزگار دیدن و کشیدن عادت کند تا حوادث و تغیر
احوال در وی اثر نکند باب پانزدهم تدبیر پیران مزاج پیران
سرد و خشک است و هر گاه که مردم به پیری رسند همه تدبیرهای او بگرمی و تری
باید کرد چون گرمابه و مالیدن باعتدال بروغنهای گرم و خوشبو چون روغن سوسن
و یاسمین و عطرهای معتدل و شراب صرف بمقدار معتدل و اندر بستر گرم و نرم
غلطیدن و ریاضت اندک کردن و شادکامی و خوشدلی جستن و از هر چه مزاج پیری
دارد چون اندوه و ترس و عطرهای سرد چون کافور و نیلوفر و از طعامهای ترش
خویشتن را دور باید داشتن و بباید دانستن که هوای بد و بخار بد و بوهای ناخوش
و دود و غبار همه اندر پیران اثر کند زیاده از آنکه در جوانان خویشتن را
از آن نگاه باید داشتن و غذا را بتفاریق داد و اندک باید خوردن و اگر کسی را
معده احتمال کند که بیکبار طعام بخورند روا باشد و طعام پس از آنکه از گرمابه بیرون
آیند موافق تر باشد و طعام خورده اندر گرمابه نباید رفتن و طعامهای غلیظ که
سودا افزاید نشاید خوردن و چیزی تیز چون آبکامه و غیر آن نشاید خوردن

گر وقتیکه در معده رطوبتی گرد آمده باشد بر سبیل علاج روا باشد و شیر تازه اگر
در معده ترش نشود و بادنه انگیزد روا باشد و سود دارد و بدین سبب کرنج
با شیر و عسل یا شکر سود دارد و دیگر سنگی سخت زیان دارد و اندر معده و امعای
پیران رطوبتی بسیار گرد آید و گاه گاه حاجت آید بنرم کردن طبع و بعضی مردمان
را اندر پیری طبع خشکتر باشد قلیه کنند با روغن زیت پیش از طعام دیگر بخورند
یا آبکامه طبع را نرم کند و لبلاب اندر آب و نمک برزند و با آبکامه و روغن زیت
بخورند طبع نرم کند و پنج درم بسفایج با دو سه برگ کرنب بپزند و بپالایند و
مقداری تخم معصفر پاک کرده کوفته در وی بجوشانند طبع را نرم کند و دو
درم علک البطم با شکر کوفته بخورند طبع نرم و احشا را پاک کند و چهار درم افتیمون
با چند دانه انجیر خشک لختی تخم معصفر بکوبند نرم و بخورند اجابتی تمام کند و انجیر
خشک در ماء العسل آغشته پیش از طعام بخورند طبع را نرم دارد و بهر وقت این
ملینات بکار میدارد و تا طبع بیک چیز خو نکنند و تا ضرورت نباشد فصد نکنند و
طعام پیران گوشتابه شوربای گندم در شته و مانند آن باشد همه با دارچینی
واندکی زنجبیل و در فصل زمستان تریاق و مثرودیطوس بکار میدارد +

باب شانزدهم در تدبیر مسافران هر که عزم سفر دارد پیش از انکه به سفر بیرون شود هر چه داند که دران سفر خواهد بود چون کم خوابی و تشنگی و گرسنگی و گرما و سرما و طعامهای مسافران و پیاده رفتن و مانند آن اندک اندک با آن خو کند مثلا اگر وقت گرما باشد عادت تنعم گرما از خویشتن باز داشتن خوی کند و اگر وقت سرما باشد جایگاه کشاده نشیند تا با هوای صحرا خو کند و حرکت و ریاضت فزدن از عادت کند و نخست فصد کند یا بسهلی تن پاک کند و چون بسفر بیرون شود مستلی بر ستور نشیند و طعام خوردن وقت فرود آمدن بمنزل باز افگند تا وقت بر نشستن معده خالی بود و در راه حاجت نیاید بآب از بهر آنکه آب طعام را در معده بجنباند و شکم بدرد آید و اگر اندر گرما براه بیرون شود سه درم تخم خرفه با سرکه بخورد و آب ممزوج با سرکه تشنگی زائل کند و پیوسته سر از آفتاب پوشیده دارد و وقت بر نشستن پست جو با آب سرد بخورد و اندر منزل روغن بنفشه بناف و کف پا و عصبها اندر مالد و به بینی درکشد و اگر باد سموم جهد بینی و دهان را پوشیده دارد و برآنچ صبر کند و پیاز پاره در دوغ آغشته بخورد و از دوغ قدری بیاشامد و اگر کسی را باد سموم بزند آب سرد بسیار بر دست و پای و بادیدر تخت

ور روغن گل و آب بید و گلاب بر سر او باید نهاد و او را در آب سرد باید نشانید و
برگ خرفه و کوک و خیار و مانند آن انچه ازین بدست آید مقداری بخورد و با آب
مضمضه باید کرد و باید ریخت و اگر چاره نباشد جرعه جرعه آب خورد و اگر تب نباشد
شیر دوغ سخت موافق باشد و اگر کسی از راه سرما باید چون بمنزل رسد زود پیش
آتش نشاید رفتن ولیکن بتدریج خویشتن را بجایگه گرم باید پوشانید و دست و پا
بروغن زیت یا روغن فرفیون یا روغن قسط گرم کرده چرب باید کردن و در
طعام سیر و روغن گاو بسیار باید خوردن و اگر روغن گاو بخورد یک پیاله شراب
صرف بخورد سرما باز دارد و معده خالی نباید داشتن و اگر بعوض آب شراب خورد
موافق باشد و سرما زده را یکدرم انگوزه و حوش و نیم من شراب یا ماء العسل حل
کنند و بدهند و هنگام برنشستن پیش آتش نباید رفتن و البته پای را بروغن فرفیون
یا روغن سیر زده بمالند و یا بسیر و یا بقطران و لختی بر موی بر سر انگشتان نهند و
بکاغذ اندر پیچند و بموزه فرو کنند از سرما سلامت مانند و باید که پای اندر موزه
چسپان بود و اگر کسی را پای سرما دریابد بشلغم بجوشانند یا برگ کرنب یا شبت یا
بابونه یا انجیر خشک و پای اندران آب نهند و بهترین کاری آنست که پای در

برف گیرند تا سرما از وی بیرون شود و پیش آتش نشاید رفت البته واگر پای رنگ بگرداند باید رگ زدن و در آب گرم نهادن تا خون تمام برود پس گل ارمنی اندر سرکه و آب حل کنند و طلا کنند واگر پا سیاه و سبز شود نشان پوسیدن و تباه شدن بود جز آنکه جدا کنند هیچ تدبیر نباشد و لعاب اسپغول با سفیده خایه مرغ یا کتیرا حل کرده یا صمغ عربی بر وی طلا کنند و اثر آفتاب باد و آب از وی باز دارند و پیاز بسرکه و سیر که مضرت آبها باز دارد و کوک نیز سود دارد و تدبیر آبها اندر جایگاه خود گفته آمده است در روغن شبت و روغن بابونه بر عصب ها مالیدن ماندگی ببرد و از ترشی ها پرهیز کند و مسافر دریا را نخست که در کشتی سوار شود باشد که قی افتد باز نباید داشت تا خود بیارامد پس اگر بسیار شود باز دارد بشراب پودنه و آبی و انار و مانند آن و عدس بغوره پخته فم معده قوی کند خاصه اگر با پودنه خورد

مقاله دوم در تقدمة المعرفة

اینمقاله مشتمل است بر شناختن بیماری و شناختن نضج و بحران و شناختن نشانهای امیدواری و نومیدی بیمار و شناختن علتها که بعلت دیگر زایل

شود و شناختن حالها که در تن مردم پدید آید و نشان بیماری که باشد و خواهد
بود و این هفت باب است باب اول در شناختن بیماری طریق شناختن
بیماری آنست که نخست از علم منطق جنس و نوع و فصل و خاصه و عرض عام
بشناسند و جنس را قسمت کنند و نوعها را که در زیر آن باشد یکان یکان بجویند
و فصل هر نوعی بدان از یکدیگر جدا شوند بشناسند و نوع باز پسین بدست
آرند و نگاه کنند تا هیچ نوعی از میانه فرو نماند بدین طریق جنس و نوع و فصل و
خاصه و عرض عام بیماری توان شناختن و بر حقیقت هر بیماری که باشد واقف
توان شدن اما جنس بر دو گونه گویند یکی جنس الاجناس که در زیر آن
جنس های بسیار باشد چون جسم که در زیر آن جماد و نبات و حیوان در آید این
هر سه بقیاس با جسم انواع اند و هر یک بقیاس با نواعی که در زیر افتد
جنسی بود و این جنس الاجناس را نیز جنس الاعلا گویند دوم جنس خاص است
از بهر آنکه نبات و جماد و حیوانات که انواع جنس الاجناس اند و هر یک
بقیاس با نواع دیگر که زیر هر یکی است جنس است چون حیوان در زیر او
مردم و اسپ و دیگر جانوران هر یکی نوعی دیگر اند اینجا حیوان جنس

خاص‌ترست و مردم و اسپ و دیگر حیوان انواع جانوران هر یک نوعی
اند در زیر حیوان پس جسم نامی است که بر چیزها افتد که بنوعی و
معنی ازیکدیگر جدا باشند و نوع چون نام مردم که بر زید و عمرو
افتد و زید و عمرو بنوع یکے اند و بشخص و عدد ازیکدیگر جدا اند و فصل
خاص‌ترست از نوع و این نامی ست کلی و ذاتی که بر یکنوع افتد خاص تا هر
نوعی بدان نام ازیکدیگر جدا شوند چون ناطق که مردم بدان از دیگر جانوران
جدا اند و خاصه خاص‌تر از فصل است و این نامی ست کلی نه ذاتی لیکن عرضی
که بر نوعی افتد چون ضاحک و کاتب مردم را و عرض عام صفتی است نه ذاتی
که در بسیاری چیزها که بنوع مخالفند موجود باشد چون سفیدی در برف و پنبه
و سیاهی در غراب و غیر آن مثال بازجستن جنس و نوع و فصل و خاصه و عرض
عام آنست که مثلا مردی را تپ آید طبیب گوید تپ بیماریست و بیماری
جنس اعلاست و بیماری را علاج بفصد باید کرد و تپ بیماری گرم است علاج چیز
سرد باید و بیماری گرم جنس خاص‌ترست از بهر آنکه بیماری سرد باشد و
بیماری گرم باشد و در زیر بیماری گرم تپهای گرم و آماسهای گرم و

در د سر گرم و غیر آن در آید و اینهمه انواعست در زیر بیماری گرم که
جنس خاصست و در زیر هر نوعی انواع دیگر در آید چنانچه در زیر تپ
گرم تپ غب خالصه و غب غیر خالصه و تپ مطبقه و تپ محرقه و تپ یکروزه و تپ دق
در آید و در زیر هر نوعی انواع دیگر در آید چنانچه در زیر تپ غب خالصه غب غیر خالصه
و شطر الغب در آید و اندر زیر تپ دق دق راستینی و دق مشایخه در آید و هر نوعی
را فصلی ذاتیست و خاصه است و بفصل ذاتی از دیگر انواع جدا شود چنانکه
فصل ذاتی غب خالصه آنست که یکروز تپ باشد و دیگر روز هیچ اثر تپ نباشد
و فصل ذاتی غیر خالصه آنست که یکروز تپ آید سخت قوی و در روز دیگر از تپ
اثری بود و فصل ذاتی شطر الغب آنست که یکروز تپ سخت قوی بود و در روز
دیگر تپی بود ظاهر لیکن آهسته تر و خاصه حالی بود که یکنوع را باشد و روا
باشد که گاهی باشد و گاهی نباشد لیکن هرگاه که باشد جز ان نوع را نباشد
چون تلخی دهان در تپ صفرائی و عرض حالی باشد که به تبعیت بیماری پدید
آید چون صداع و بیخوابی در تپ صفرائی بدینطریق غب خالصه از همه بیماریهای
گرم و از همه انواع تپهای گرم جدا توان کردن تا بتوان دانستن که این

بیماری تپی است که سبب آن عفونت مادۀ وآن ماده صفرا است و علاج آن استفراغ صفرا است و تسکین حرارت و هرگاه که طبیب جنس و نوع و فصل و خاصۀ و عرض بیماری باین طریق و بدین ترتیب باز جوید زود بر بیماری و بر طریق علاج واقف گردد و اگر ازین طریق غافل باشد ممکن نیست که به بیماری واقف تواند گشتن تا علاج صواب تواند کردن

باب دوم در شناختن نضج

نضج پخته شدن مادۀ بیماری است و هرگاه که قوت مغیره بر مادۀ بیماری چیره گردد و آنرا بپزاند و ساخته آن گرداند که طبیعت آنرا تواند دفع کردن چنانچه در ذات الجنب بسرفه رطوبتی برآید بقوام معتدل و برنگ سفید بزردی گرائیده و باسانی برآید و ناخوش بوی نباشد نشان نضج تام بود و اگر بقوام رقیق باشد یا غلیظ و برنگ سفید یا کبود یا سبز بود و بوی ناخوش دهد تباهی و عفونت را نشان بود و هر خطری که باشد پیش از پدید آمدن نضج باشد و چون اثر نضج پدید آید بیماری در نقصان افتد و از خطر بگذرد از بهر آنکه پس از نضج در هیچ بیماری هرگز خطر نبوده است و نباشد مگر که خطائی کرده شود و اگرچه نضج نشان سلامت است اما پدید نا بودن نضج هم نشان

هلاکت نیست از بهر آنکه بسیار بیمار بها بود که دراز کشد و اثر نضج ظاهر
نباشد و بیماری اندک اندک زائل شود لیکن اعتماد بر قوة باشد اگر قوت
برجای باشد امیدوار باید بود و اگر قوت ضعیف باشد جای ترس بود و حال
خداوند تب اندر تب همچو عضویست که در وی آماس باشد و پخته خواهد شدن
همچنانکه در و آماس آنروز صعب باشد که پخته خواهد شدن تبها نیز آنروز قوی تر
و گرمتر باشد که ماده پخته میشود و چون پخته شد آهسته تر باشد و بدین سبب
است که غائت قوت بیماری تا وقت پدید آمد نضج باشد و از بهر آنکه حال
تب حال ماده تب همچو حال آماس است و در آماس تا ریم سفید و هموار تولد نکند
آماس پخته نباشد اندر تبها نیز تا در دلیل رسوب نیفتد و در بن شیشه رسوب
سفید و هموار پدید نیاید تب در رگها پخته نباشد و از پس نضج امینی از خطر
بیماری باندازه اثر نضج باشد هرگاه که اثر نضج تمام پدید آید بیمار از خطر
بتمامی بیرون آید و درازی و کوتاهی بیمار باندازه زودی و دیری نضج
باشد و نشانهای نضج ناقص و نضج تمام آنست که مثلا اندر بیماری سر چون
زکام و سرسام رطوبتی رقیق و تیز و سوزاننده پالودن گیرد نشان آغاز نضج باشد

اگر بران بماند نضج ناقص است و اگر قوام آن معتدل شود و رنگ آن سفید
یا زرد فام گردد نضج تمام باشد و همچنین اندر درد چشم اشک رقیق و گرم نشان
آغاز نضج باشد و اگر معتدل تر باشد نضج ناقص باشد و اگر باندکی باز آید و معتدل تر
شود و رمص کند نضج تمام باشد و اندر بیماریها رسینه هم چنین و اندر ذات الجنب
نفث رقیق نقصان نضج باشد و نفث معتدل و آسان و زرد فام نضج تمام
باشد و اندر دلیل نشان نضج تمام از سه وجه باید جست اما نشان خامی
آنست که هر چند بول سفید تر و رقیق تر باشد از نضج دور تر باشد و نشان
نضج یکی آنست که از پس سفیدی زرد باشد یا از پس رقیقی غلیظ شود و هم
بران بماند و رسوب نکند این نشان آغاز نضج باشد و دوم آنست که
در بن شیشه یا بر سر آب یا در میان آب رسوبی هموار سفید همچون ابری پدید
آید نشان نضج ناقص بود سوم آنست که رسوبی سفید و هموار و پیوسته در بن شیشه
پدید آید نشان نضج تمام باشد و هر گاه که نضج ناقص باشد بحران هم
ناقص آید و بباید دانست که رسوب ظاهر اندر قاروره بیماران خشک
اندام و لاغر و اندک خورش اندک باشد یا خود نباشد و یا ظاهر نشود

نشان نضج و قوت بیماری از رنگ آب و حالتهای دیگر باید جست +

باب سوم در شناختن بحران بحران در لغت یونانیان لفظی است شگافته شده از چیره شدن خصمی بر خصمی دیگر از بهر آنکه همچنانکه دو خصم مدتی میکوشند تا بر یکدیگر چگونه و کی دست یابند و هرگاه که فرصت یابند بر یک در وقت کار خویش بکنند و مهلت ندهد همچنین ماده بیماری و طبیعت بر سان دو خصم با یکدیگر میکوشند تا بدان مدت که ماده پخته گردد و طبیعت دست یابد اندرین حال نشان قوت طبیعت پیدا گردد و بحران نیک پدید آید و طبیعت عاجز آید و ماده مستولی گردد و اندرین حال نشان عاجزی طبیعت پدید آید پس معلوم شد که بحران تغیر حال بیمار است از حالی بحالی یا بهتر یا بدتر و بحران ششگونه است یکی آنکه طبیعت بیکبار بیماری را دفع کند این را بحران نیک تمام گویند دوم آنکه طبیعت بیکبار عاجز گردد و ماده مستولی شود و حال بیمار بیکبار بد شود و بیمار هلاک شود و این را نیز بحران تمام گویند و این هر دو اندر بیماریهای حاده باشد و معنی حاده تیزی و زود گذشتن است سوم آنکه طبیعت اندک اندک ماده را می پزاند و بدتی

تمام بپزاند و دفع کند این را تحلیل گویند چهارم آنکه طبیعت بتدریج ضعیف
میشود و ماده خام میماند تا پس از مدتی عجز طبیعت ظاهر گردد و بیمار هلاک
شود و این را ذبول گویند و این سوم و چهارم اندر بیماریهای دراز باشد
که طبیبان آنرا مزمنه گویند پنجم آنکه بحران مرکب باشد و آخر سلامت بود
و آنچنان بود که نخست بحرانی کند جید لیکن ناقص باشد و باقی در مدتی تمام
کند اینهم از جمله بحرانهای نیک باشد ششم هم بحران مرکب باشد لیکن نخست
بحران کند بد و ناقص و قوة آن بتدریج ضعیف میشود تا تمام ساقط شود
و این بحران پنجم و ششم در بیماریها باشد که نه از جمله حاده و نه از جمله مزمنه
و آنروز که بحران قوی خواهد بود اندر بیماریها بیمار را اضطرابی پدید آید
عظیم و هرگاه که بحران ناقص خواهد بود اضطراب کمتر باشد و سبب اضطراب
قوی قوت کوشیدن طبیعت باشد با ماده بیماری و هرگاه که طبیعت بیکبار
بیماری را دفع تواند کردن بسیار باشد که ماده را از اعضاء رئیسه دفع
کند و از اعضاء دیگر دفع نتواند کردن این را بحران انتقال گویند و مثال
این همچون بادشاهی باشد که نگاه دارد شهر را و نواحی بدشمن بازگذارد و

علی الجمله حرکت بحران پیش از وقت انتها یا از قوت بیماری و بیطاقتی طبیعت
باشد یا بسبب بیرونی که طبیعت را ہنگام بجنباند چون عرضی از اعراض نفسانی
یا طعامی و شرابی در وقت و نه لائق حال و ہرگاه که روزی بحران نیک توقع کنند
علامت بد پدید آید سخت بد باشد و بباید دانستن که از روزگار بیماری بعضی روزہای
بحران باشد که ایام الباحوریه گویند و بعضی روزہای خبر دہنده باشد که بحران
خواہد بود و کدام روز خواہد بود و آنرا الیوم الانذار گویند و بعضی روزہا در میان
این روزہا روز بحران باشد و نه روز خبر دہنده آنرا ایام واقعه فی الوسط گویند
و بحرانہای قوی روز چہاردہم باشد یا روز بستم که بدان نزدیک باشد پس
ہر روزی که پستر باشد بتدریج قوت بحران ضعیف تر باشد تا تمام چہل روز
محصول این سخن آنست که بحران قوی و صعب تا روز بستم بود و آنچه پس از
بستم بود آہسته تر بود و بقراط از پس چہل روز ہیچ روزہا را از روز بحران
نشمرده است مگر روز شصتم و روز ہشتادم و روز صدم و روز صد و بستم
از بہر آنکه بحرانہای بست گانی تا صد و بست روز بود و انہم نادر بود و پس
ظاہر نباشد و بباید دانستن که بعضی بحرانہا ہر چہار روزی باشد و بعضی ہر ہفت

روزی و بعضی هر بیست روزی و قوت بحران چهار روزی تا بیست روز تمام تر
باشد و پس از بیستم ضعیفتر باشد لیکن از آن بیرون نشود که از جمله روزهای
خبر دهنده بود و قوت بحران هفتگانی تا چهل روز بود پس ضعیفتر شود و پس قوت
بحران بیستگانی را باشد تا صد و بیست روز و از پس صد و بیست روز بحران
بیماری از پس هفت ماه باشد یا پس از هفت سال یا از پس چهارده سال یا از پس
بیست و یکسال و بحران همه بیماریهای حاده بیشتر اندر روزهای طاق باشد
و بدین سبب که بحران تب غب در یازدهم بیش از آن چشم دارند که روز چهاردهم
و اندر بیشتر بیماریهای حاده در تبها همچون عدد روزهای بحران باشد مثلا
هفت روز نوبت غب همچون هفت روز محرقه بود و اندر بیماریهای مزمن عدد
ماه و سال همچون عدد روزهای بیماریهای حاده باشد مثلا اندر تب ربع سوداوی
هفت ماه همچون هفت روز نوبت غب باشد در روزهای خبر دهنده از روزهای
بحران بیماریهای مزمنه همچون روزهای خبر دهنده از روزهای بحران بیماریهای
حاده باشد و اندر بحران بیماریهای مزمنه نیز تقدیم و تاخیر افتد همچنانکه در بحران
بیماریهای حاده یاد کرده آمد و روزهای را که بحرانهای بیوقت در آن روزها افتد

الایام الواقعه فی الوسط گویند و آن روز سوم است و پنجم و ششم و نهم و سیزدهم
اما بحران روز چهارم هرگاه از وقت خویشتن بگردد یا روز سوم باشد یا روز
پنجم و بحران روز نهم که از وقت خویشتن بگذرد در روز هفتم آید یا روز یازدهم
و از ایام الواقعه فی الوسط روز نهم قوی‌تر است پس پنجم پس روز سوم و
روز سیزدهم ضعیف است و روز ششم نیز بحران کند لیکن بد باشد هرگاه که در بیماری
حاده روز نخست اثر نضج پدید آید بحران روز چهارم بود و اگر بیماری گرم و
سریع الحرکت باشد بحران روز سوم باشد و اگر آهسته‌تر باشد روز پنجم باشد
و اگر روز انذار روز چهارم باشد و بیماری گرم بود بحران روز هفتم باشد و اگر
آهسته‌تر باشد روز نهم باشد و اگر روز انذار چهارم بود و نشانهای بد نماید بحران
روز ششم باشد و اگر روز انذار هفتم بود بحران روز یازدهم باشد یا چهاردهم
و اگر روز یازدهم نوبت زودتر آید و تب گرم‌تر باشد و اثر نضج پدید آید بحران
اندر چهاردهم باشد و اگر نشان نضج در چهاردهم پدید آید بحران در هفدهم باشد
یا هیجدهم یا بستم یا بست و یکم و بیشتر در بستم باشد و همچنانکه روز چهارم انذار
روز هفتم کند یازدهم انذار روز چهاردهم کند و هفتم انذار بستم یا بست و یکم

وهیچه هم انذار بست و یکم کند و باشد که اثر نضج که در هفتم هم پدید آید و علامت
باشد و بحران از بست و یکم درگذرد و بچهل روز رسد و روز بستم انذار روز
چهلم کند و از ایام الواقعة فی الوسط هرگاه که نشان بحران روز سوم
پدید آید بد باشد بحران ششم کند و روز پنجم بروز نهم انذار کند لیکن اگر نشان بد
بد باشد بحران روز ششم کند و روزها که بحران در وی نیک باشد یا بد یا ناقص
یا تمام جمله بست و پنج روز است سوم و چهارم بترتیب همچنین تا هفتم پس روز
نوزدهم و بستم و بست و یکم و بست و چهارم و بست و هفتم و بست و هشتم و سی و یکم
و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم و گروهی روز اول و روز دوم را از جمله روزها
بحران شمرده اند از بهر آنکه حمی یوم روز نخست یا روز دوم بگذرد و از بهر آنکه
گذشتن آن تغیر حال باشد آنرا بحران گفته اند از پس چهل روز بحران نباشد
لیکن بیماری بتحلیل بگذرد و از روز بستم تا تمام چهل روز دوازده روز است که
در وی بحران نباشد روز بست و دوم و بست و سوم و بست و پنجم و بست و ششم
و بست و نهم و سی ام و سی و دوم و سی و سوم و سی و پنجم و سی و ششم و سی و هشتم
و سی و نهم و آن جهت بیان قوت این روزها این فهرست نهاده شده است

و تمام روزهائیکه در وی بحران نیک باشد و روزها که در وی گاهی بحران باشد و گاهی نباشد و روزها که در وی بحران بد باشد یا ناقص و روزها که در وی بحران نباشد نوشته آمده است تا بر خوانندهٔ این کتاب نزدیک ظاهر شود و روز نخستین و دوم و سوم بسیار باشد که بیماریها و تبها که بغایت گرم باشد هم اندران روز بحران کند روز چهارم بحرانست و خبر دهنده است از بحران روز ششم و هفتم یعنی اگر آن نشانها که روز چهارم پدید آمده باشد بد باشد تمامی آن روز ششم باشد و اگر نشانهای نیک باشد تمامی آن روز هفتم باشد روز پنجم اندرین بحرانهای نیک بسیار باشد روز ششم اندرین روز بحران نیک نباشد در باشد و اگر باشد با رنج و خطر باشد و نکسی افتد روز هفتم هر بحرانی که درین روز بود بی رنج و بیخطر بود و این روز ضد ششم است و روز هشتم روز بحران نیست و اگر بنادر بحران کند نیک نباشد روز نهم بحرانست و حکم آن همچون روز سوم و پنجم است و خبر دهنده است از روز یازدهم چنانکه روز چهارم خبر دهنده است از روز ششم و هفتم روز دهم مثل روز هشتم است روز یازدهم همچون روز سوم و پنجم و نهم است و خبر دهنده است از چهاردهم روز دوازدهم همچون روز

هشتم بست روز سیزدهم درجهٔ او میانه است نه از روزهای بحرانست
که طبیب آن روز توقع بحران کند و نه از جملهٔ آن روزهاست که در وی بحران
نباشد روز چهاردهم روز بحرانست و از پس روز هفتم هیچ روز قوی‌تر ازین روز
نیست روز پانزدهم اندرین روز کم بحران باشد و اگر افتد نیک باشد روز شانزدهم
همچون روز هشتم و همچون روز دهم روز هفتدهم همچون روز نهم است و خبر دهنده
است از بست و یکم روز هژدهم اندرین روز بحران کمتر از آن باشد که در هفتدهم
و اگر باشد نیک نباشد روز نوزدهم درین روز بحران کمتر باشد و اگر باشد
بد باشد روز بستم روز بحران است و از چهاردهم گذشته هیچ روز قوی‌تر
ازین روز نیست روز بست و یکم روز بحران است لیکن اندر بستم بیش از آن
باشد که درین روز روز بست و دوم درین روز بحران نیست روز بست و سیوم
روز بحران نیست روز بست و چهارم روز بحران است و از پس بستم هیچ روز قوی‌تر
ازین روز نیست روز بست و پنجم روز بحران نیست روز بست و ششم روز بحران
نیست روز بست و هفتم روز بحرانست و از پس بست و چهارم هیچ روز قوی‌تر
ازین روز نیست روز بست و هشتم روز بحران نیست روز بست و نهم روز

بحران نیست روز سی ام روز بحران نیست روز سی و یکم روز بحران است
روز سی و دوم روز بحران نیست روز سی و سوم روز بحران نیست روز سی و
چهارم روز بحران است و آنچه پس ازین روز باشد ضعیفتر ازین روز باشد روز
سی و پنجم روز بحران نیست روز سی و ششم روز بحران نیست روز سی و هفتم روز
بحران است روز سی و هشتم روز بحران نیست روز سی و نهم روز بحران نیست روز
چهلم روز بحران است و بحرانی که پس ازین باشد ضعیف باشد و چون یاد کرده
آمده است که نامهای روزهای بحرانی و غیر بحرانی بکدام رنگهای نوشته
است از رنگهای این شجر قوت روزهای بحرانی و غیر بحرانی و ضعف آن معلوم
گردد بی هیچ اندیشه دانسته آید که روزهای که در ان بحرانی تمام و نیک آید کدام
است و چند است و آن روز چهارم است و هفتم و چهاردهم و بستم و بست و یکم و بست و
چهارم و بست و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم جمله یازده روز باشد
و روزهای که در وی گاهی بحران باشد و گاهی نباشد کدام است و چند است و آن
سوم و پنجم و نهم و یازدهم و سیزدهم و هفدهم جمله شش روز باشد و روزهای
که در وی بحران ناقص باشد یا بد باشد و یا رنج و خطر باشد کدام است و

و چند است و آن ششم و هشتم و دهم و دوازدهم و پانزدهم و شانزدهم و هیجدهم و نوزدهم جمله هشت روز باشد و روزهائی که در وی بحران نباشد بست و دوم است و بست و سوم و بست و پنجم و بست و ششم و بست و هشتم و بست و نهم و سی ام و سی و دوم و سی و سوم و سی و پنجم و سی و ششم و سی و هشتم و سی و نهم جمله سیزده روز باشد مبلغ سی و هشت روز حکم روز اول و دوم تمام است چهل روز بیشتر یاد کرده آمده است

باب چهارم در تدبیر شناختن نشانهای سلامتی و امیدواری

هرگاه بیمار بر پهلو تواند خفتن و زود بر پشت نیفتد و از بستر بشیب فرو نیاید و خود از پهلوی دیگر به پهلو تواند گشتن و بدان شکل بخسپد که در تندرستی عادت داشته است اینهمه نشان قوت طبیعت و امیدواری بود خاصه که دم زدن بیمار طبیعی باشد و نبض قوی بود و اگر بیمار پرهیز کند و بیماری زیاده نشود نشانی درست بود از قوت طبیعت و آرام و خواب یافتن بشب بامداد که از خواب بیدار شود آسوده تر بودن و حاجتهای درست و نظر چون نظر تندرستان نشان سلامت دماغ باشد و رنگ روی بر حال خویش بودن نشان سهلی بیماری بود و عطسه

از پس سرسام نشان پاک شدن دماغ باشد خاصه اگر دیگر نشانها نشان سلامت باشد
و همواری حرارت تپ اندر همه تن نشان سلامت باشند از بهر آنکه معلوم
گردد که اندر حشاء آماسی نیست و اندر تپ مطبقه ناقص روز بحران نشان
پاک شدن عروق باشد از عفونت و اندر تپ صفراوی شرما که آنرا تیحال
گویند نشان خیر باشد و اندر تپهای گرم عاف و قی و اسهال و ادرار بول و عرق
اندر روز بحران نشان سلامت باشد و اندر همه بیماریها شهوت طعام نشان
قوت معده و سلامت جگر و دیگر احشا بود و نیکوئی لون بول و رسوب نیک اندر تپها
و بیماری حشا و آماسها نشان سلامت باشد باب پنجم در شناختن علتی که
که بعلت دیگر زائل شود هرگاه که خداوند تپ گرم را گوش کر شود پس
اسهال صفراوی اتفاق افتد کری زائل شود و ممکن بود که خداوند
اسهال صفراوی را گوش کر شود و اسهال باز ایستد از بهر آنکه صفرا و ماده صفرای
روی سوی بالا کشد و اگر خداوند استسقاء را اسهال بلغمی اتفاق افتد و
رطوبتی آنباک برود علت استسقاء بدان زائل شود و اگر خداوند تشنج بلغمی
را تپ آید حرارت تپ آن ماده را بگدازد و تشنج زائل شود و صرع به تپ ربع

زائل شود و یا سهلتر شود و سوء المزاج سرد که اندر معده و احشا بود
هم به تب زائل شود و اگر خداوند ذات الریه را بر پای جراحتی پدید آید و آنچه
بدفعه برود نشان نضج دارد نشان آن بود که ماده انتقال کرد و طبیعت
آنرا باطراف دفع کرد و همچنین اگر خداوند ذات الریه را در بن گوش یا در حوالی
سینه و سر و پهلو ها ریشها پدید آید دلیل بحران انتقال باشد و امید سلامت
بود لیکن آن ریشها بسبب بدی ماده ناصور شود و اگر خداوند مالیخولیا و خداوند
سلم را بواسیر پدید آید بحران انتقال باشد و علت بدان زائل شود و دیدم
دیدم که خداوند مالیخولیا را بر پای ریشه پدید آمد مالیخولیا زائل شد و اگر
خداوند خناق و ذبحه را بر سینه آماسی و سرخی پدید آید بحران انتقال باشد
وطبیعت ماده را بظاهر دفع کند و همچنین اگر بظاهر حلق و زبان آماس پدید آید
نشان سلامت باشد و اگر خداوند سرفه کهن را بر خایه آماسی پدید آید سرفه
و سرفه زائل شود از بهر آنکه اندامهای دم زدن را باندامهای تناسل مشارکت
است و اگر خداوند داء الثعلب را دوالی پدید آید داء الثعلب زائل شود از بهر آنکه
ماده انتقال کرده باشد و همچنین اگر خداوند درد گرده و درد اندامها و نقرس

را دوالی پدید آید ماده انتقال کرده باشد علت زائل شود واگر خنده را ویند
فواق امتلائی را عطسه پدید آید فواق زائل شود باب ششم در شناختن
حالها که در تن مردم پدید آید و نشانهای بیماری که باشد
و خواهد بود هرگاه که در چشم و روی اختلاجی بسیار افتد بیم لقوه باشد
و اگر اندر عضو دیگر باشد بیم باشد که در ان عضو تشنج افتد و هرگاه که چشم و
روئی سرخ شود و از چشم آب بسیار رود و روشنی آفتاب نخواهد که ببیند و
از دیدار آن خیرگی یابد بیم سرسام بود و گشتن بسیار و کابوس پیوسته مقدمه
صرع باشد اندوه مندی و ناخوشی پیوسته بی سببی مقدمه مالیخولیا باشد
و دیدن خیال پشه پیش چشم یا دیدن دود مقدمه آب باشد در دسقیقه صعب
و صداع پیوسته بیم کننده باشد بعلت انتشار یا آب کسلانی و کندی حاستها
و اختلاج همه اندامها که پیوسته باشد مقدمه سکته باشد بسیاری زکام و نزله
بیم کننده باشد بعلت سل و ذات الریه عرق آمدن بسیار از همه تن نشان امتلا
باشد یا نشان رقیق شدن اخلاط و بیم کننده باشد بسقوط قوت و عرق تا بخشی
بیم کننده باشد به تبهای عفونی امتلاء مفرط بیم کننده باشد بسکته یا بدانچه

خون از گلو بر آمدن گیرد بقی ثقل ناخشبوی نشان تخمه باشد بول ناخشبوی
بیم کننده باشد به تپ های عفونی سقوط شهوة یا منش گشتن و تنگ و الم یافتن
نشان امتلا و مقدمه بیماری باشد سقوط شهوت یا منش گشتن و تولد باد در
شکم مقدمه قولنج باشد شهوت طعام فزون از عادت نشان سوء المزاج
سرد باشد اندر معده یا مادّه یا سقوط شهوة نیز تولد باد در معده
نشان کرمی فم معده باشد آرزوی ترشیها نشان تولد صفرا باشد اندر معده
آرزوی تیزیها چون خردل و مانند آن نشان ماده غلیظ باشد در معده سرخی
چشم و تیرگی رنگ روی و تنگی نفس و گرفتگی آواز مقدمه جذام است بسیاری
دملها مقدمه خراج بزرگ باشد بسیاری غدد ها مقدمه دبیله عظیم باشد بهق سفید
و بسیار و لازم مقدمه برص باشد خفقان پیوسته مردم تندرست را بیم کننده
باشد بمفاجات مردن گرانی صدبه تمدد که اندر جگر باشد و میل بسوی پهلوی راست
دارد نشان علتی باشد که اندر حدب جگر باشد سفیدی ثقل دلالت کند که آن نشان
سده و مقدمه یرقان باشد آماس پشت چشم و دست و پای نشان ضعیفی جگر
باشد و مقدمه استسقا بود گرانی و تمدد تهی گاه نشان آفتی باشد اندر گرده

اسهالی که مقعد را بسوزاند بیم کنند و بسحج امعا سوزانیدن آب تاختن بیم کننده باشد بدانکه در مثانه ریشی پدید آید خاریدن مقعد که بسبب کرمهای خورد نباشد مقعد بواسیر باشد

باب هفتم در شناختن وقت مرگ اندر بیماریها

و تولد تبهای تب اندر تبهای حادهٔ صعب و کشنده آن روز میرند که در بیماریها تسلیم بحران نیک باشد و اندر تبهای محرقه و آنچه بدان ماند اندر انتهای تب میرند و نشان مرگ آن باشد که عقل شوریده باشد و تاسه صعب خیزد یا ضعف و غنودگی پدید آید پس درد سر و تاریک شدن چشم تولد کند و دل در دگیرد و بیمار بیقرار گردد و هلاک شود و اندر تبهای بلغمی اندر اول تب بمیرد و نشان مرگ آن باشد که مدت سرما دراز باشد و گرم نباشد و نبض ضعیف و متفاوت نماید و کلانی و سبات پدید آید و در آن هلاک شود و در جمله مرگ اندر آن ساعت باشد از روز و اندر آن وقت از تب که اعراض تب و بیماری صعب تر بود و اگر در ابتدای تب بود یا اندر تزاید یا اندر انتها و اگر علامتهای نیک اندر چنین وقت ناپدید آید که یاد کرده آمد کمتر باید ترسید و هر بیمار که اندر ابتدای تب یا در وقت تزاید میرد بیشتر اندر تبهای میرد که سبب آن آماسی باشد اندر اندامهای

اندر وی و در آن وقت که ماده در حرکت آید و روی بدان موضع نهد و
الم زیاده گردد و آسیب آن بدل باز گردد و یا اندر بیماری که مادهٔ آن
سخت بد باشد و بسیار باشد و طبیعت را از حرکت آن هزیمت شود و حال طبیعت
با آن همچون آتشی اندک باشد که در زیر هیزم بسیار فرو میرد یا همچون حال
کسی که او را گلو بفشارند و اندر وقت انتهای تب نیز میرند هم بسبب آنکه طبیعت
را از ماده هزیمت شود و نباد را اندر وقت انحطاط تب نیز میرند هم بسبب آنکه
طبیعت را از ماده هزیمت شود لیکن درین وقت جز بسببی قوی که اتفاق افتد
نمیرند چون اسهالی قوی یا غشی عظیم و جمله بسببی از اسباب نفسانی چون غمی
عظیم و شادی عظیم و آنچه بدین ماند و یا سببی که از نوع دیگر باشد چون
طعامی و شرابی بسیار یا ناموافق و نخست عرق لزج کند پس میرد و حقیقت
آنست که این انحطاط مرد را انحطاط حقیقی نباشد لیکن قوتها ضعیف شده باشد
و حرارت غریزی تحلیل پذیرد و نبض ضعیف و آهسته باشد و بدان ماند
که تب اندر انحطاط است و نباشد از بهر آنکه اندر انحطاط راستی و قوت
باز آید و حرارت غریزی برافروزد و نبض قوی تر گردد و بنظام باز آید

اما در آبله در وقت انحطاط بسیار میرند و سبب آن بسیاری ماده و تباه شدگی
همه اخلاط بود و آنچنان باشد که بعضی اخلاط با آبله بظاهر تن بیرون آید و باقی
بباطن بازگردد و اسهال تولد کند و حشا را می رنجاند و میگدازد تا هلاک کند و علامتهای
بد اندر بیماریهای دیگر اندر چشم و بینی و گوش و پیشانی و صدغ پدید آید چنانچه
چشمها در اندر شود و بینی باریک شود و سرد شود و باشد که سر بینی کبود
یا سیاه شود و گوش هم چنین سرد شود و تشنج شود و ناخنها کبود شود و پوست
پیشانی کشیده شود چنانچه کسی پوست بگیرد و بر چیزی پر کشد و بنهد تا خشک
شود و پوست پیشانی همچنان شود این همه نشان سرد شدن خون است و فرو مردن
حرارت غریزی و نار سیدن باطراف و باخر سیاهی چشم بسوی بالا تر شدن
گیرد و سفیدی پیدا آید و از جمله علامتهای بد آنست که بیمار به پشت از افتد و
دستها فرو گذارد و به نشیب فرود آید اندر بستر و دندان بر هم ساید و ضریر کند
و بعضی را باشد که لب برین بر جهد و دندانها که پوشیده بود برهنه شود و چشمها
گشاده ماند و بعضی باشد که بیشتر لب حرکتی کردن گیرد و بعضی باشد که انگشت
بر دیوار میمالد چنانکه کسی پرز از جامه بر چیند این همه علامتهای بد است و نشان نزدیکی وقت مرگ

بسم الله الرحمن الرحیم

بخش دوم از کتاب خفی علائی در علمی

این بخش مشتمل است بر هفت مقاله و در هر مقاله چند باب در هر بابی نکته که مقصود
از ان باب آن نکته باشد و در بیشتر کتب اگر بجویند نیابند و هر یکی بشرحی که بدان لائق باشد
یاد کرده آمده است چنانچه چیزی برخوانده پوشیده نماند مقاله نخستین در وصیتها
که طبیب را در علاج گوش بدان باید داشت مقاله دوم در اشاره کردن بعلاج
بیماریهای اندامها از سرتا پای و این مقاله هشت باب است باب اول در بیماریهای سر و دماغ باب
دوم در امراض چشم باب سوم در امراض گوش باب چهارم در بیماریهای بینی
باب پنجم در امراض دهان و زبان و حلق باب ششم در زکام و نزله و سرفه و شوصه
و ذات الریه و ذات الجنب و ضیق النفس باب هفتم در بیماریهای دل باب هشتم در
بیماریهای معده باب نهم در انواع اسهال باب دهم در انواع قولنج باب یازدهم
در بیماریهای مقعد باب دوازدهم در بیماریهای جگر باب سیزدهم در
بیماریهای سپرز باب چهاردهم در انواع یرقان باب پانزدهم در
انواع استسقا باب شانزدهم در بیماریهای گرده و مثانه و خصیه و ذکر

باب هفدهم در بیماریهای زنان باب هیزدهم در اوجاع مفاصل ونقرس و دوالی و داء الفیل **مقاله سوم** در علاج تبها و آبله وحصبه و مانند آن **مقاله چهارم** در علاج آماسها و ریشها و جراحتها **مقاله پنجم** در علاج شکستگی استخوانها و از جای بیرون برآمدن بندها **مقاله ششم** در زینت و پاک داشتن ظاهر تن **مقاله هفتم** در علاج زهرها **مقاله نخستین در وصیت ها**

طبیب را که نزد یک بیمار آرند پس از آنکه شرطهای امانت دینی وشفقت مردمی بجا آورده باشد وچشم وگوش و دست وزبان از همه ناپسندیدها نگاه داشته نخست باید که نوع بیماریها وحقیقت آن بداند بدان طریق که در بخش نخستین یاد کرده آمده است پس احوال آن روز و روز گذشته بپرسد وبداند تا قوه بیماری امروز همچون قوت دی هست یا کمتر است یا فزونتر است و دیگر روز نیز پرسد احوال بیمار اگر روز سوم یا روزهای دیگر همان باشد حکم کند که بیماری بنهایت رسیده است و اگر هر روزی می افزاید هنوز در تزاید است و اگر هر روزی همی کاهد گوید در انحطاط است و تدبیرها بر حسب رسیده است تدبیرها در خور احوال کند چنانچه در بخش نخستین گفته آمد و بباید پرسید که بیمار در هیچ عضوی الم همی یابد یا نه اگر بیابد

معلوم گردد که معظم بیماری در آن عضوست و اندر آغاز تب ماده بر عضوی ریخته
می شود آن عضو را قوت دهد بضمادی یا نطولی موافق صفت ضماد و نطول
عدس مقشر و سماق و نار پوست و گلنار و گل سرخ و برگ مورد از هر یکی راستا است برابر را
بپزند و خرقه بدان آب تر میکنند و بران عضو می نهند و ثفل آن ضماد کنند و احوال
خواب بپرسند اگر بیمار خواب می یابد بداند که دماغ او سلامت است و آسایش هست
و امید وار است و اگر خواب نمی یابد بر خلاف این باشد و از شهوت طعام نیز بپرسد اگر
شهوت بر جائی باشد بداند که اعضای غذا بسلامت است و امیدواری زیادن
باشد و باید که جایگاه خواب لائق حال بیمار سازد و شربت و دارو و خدمتگاران
اختیار کند چنانکه باید و اندر بیماریهای گرم خانه خنک فرماید و بیمار را بجامه
پوشیده داشتن فرماید تا خنکی هوا و راحت آن بدل برسد و تن او سرد شود
و حرارت باندرون تن باز گردد و اگر بیمار کودک یا اہل تنعم باشد یا قوت ضعیف
باشد و چیزی آرزو کند متابعت آرزوهای او باید کردن از ان نوع یا مانند
آن چیزی اندک میباید داد و بباید دانستن که حال قوت اندر بیماری همچون حال
توشه است در سفر و همچنانکه مسافر توشه نگاهدارد تا سفر بدان تمام کند طبیب را باید

که همه عنایت بصرف نگاه داشتن قوت بیمار کند تا بیماری پایان رسد و بدین سبب
گاه باشد که طبیب را حاجت آید که بیمار را چیزی دهد که یقین داند که بیماری بسبب
آن زیاده خواهد لیکن بدان ننگرد و نگاه داشتن قوت بیمار بنگرد و بدان مشغول شود
و آنچنان باشد که در تپ محرقه بیمار را غشی افتد طبیب ننگرد آنجا بحرارت تپ
نگاه نکند نان را بشراب ترکند و بدهد تا قوت باز آرد و هم چنین اندر قولنج سرد
هرگاه که درد وی سخت پدید آید طبیب دارو ی خدر کننده دهد تا بیمار از درد بیهوش شود
بدین سبب عارض قوی را زایل کند پس بعلاج واجب باز آید و انجا که قوت قوی
باشد و باستفراغ حاجت آید هیچ توقف نکند و انجا که قوت ضعیف بود نخست
انتعاش قوت را تدبیر باید کرد پس استفراغ کردن و انجا که باستفراغ تمام حاجت
آید بیکبار طبیعت الحاح نباید کردن بتفاریق استفراغ میباید کرد و اگر بیماری
خطرناک باشد و ایمن نبود که قوت پندانی پای دارد که ماده پخته شود زود
استفراغ کند و علاج قوی باید کرد و اگر خطرناک نباشد علاج قوی تاخیر باید
کردن تا نضج پدید آید پس علاج قوی کند و اندر بیماریهای کهن هرچند روزی
فترتی باید افگند تا هم قوت نگاه داشته شود و بیمار از علاج آسایشی یابد

طبیعت از پس فترت علاج را قابل تر باشد و دارو اثر کننده تر آید از بهر آنکه در مدت دراز بسبب ادمت علاج طبیعت با دارو خو کرده شود منفعت آن پدید نیاید و هر چند روزی شربتها اگرچه همه از یک نوع باشد یکی بدیگری بدل باید کرد تا طبیعت بیک چیز خو کرده نشود و هرگاه که طبیب اندر علاج یکطریق می سپرد و هیچ اثر نه بیند بضد آن باید گشتن و اگر بحقیقت داند که تدبیر صواب است اگرچه داند که اثر آن دیر ظاهر شود از طریق صواب نشاید گشتن و اگر در علاج خطائی افتد و اثر آن خطا ظاهر نشود از آن طریق زود باید گشتن پیش از آنکه اثر قوی ظاهر شود و اگر بیماری خفتی باید بر خلاف قیاس بدان فریفته نشود و همچنین اگر بر خلاف قیاس عارضی هائل پدید آید نباید ترسید که عارض زود زایل شود و بیمار قوی ترکیب و تن آبادان را استفراغ بیش باید کردن و بیمار نازک و لاغر را علاج به تغییر مزاج باید کردن و استفراغ کمتر و در همه بیماریها دل خوشی بیمار باید جستن و با مراد او باید ساختن و تدبیر قوت دل باید کردن بهرچه ممکن گردد و از اندوه و ناخوشدلی دور باید داشتن و بعضی را به بشارتها و امیدها و بعضی را بزر و جواهر و غیر آن و بعضی را بحضور دوستان و جنس خوشدل کردن

تا شادمان و قوی دل گردد و اندر گرمای گرم و سرمای سخت هیچ علاج قوی نشاید کردن و آنجا که باستفراغ و تغییر مزاج حاجت آید و یک چیز یابند که هر دو معنی را شاید غنیمت باید داشت چنانکه در تب صفراوی آلوی سیاه و طبیب تا تواند که علاج بغذا کند بدارو مشغول نباید شدن و تا تواند که بیک داروی بسیط یعنی نا آمیخته علاج کند بداروی آمیخته نباید کرد و طبیب داروهای مجهول که مجهولان و پیرزنان آزمایند و حکایت کنند بکار نباید داشتن و بر آن اعتماد نباید کردن البته والله الحمد والمنه

مقاله دوم در علاج بیماریها اندامها از سر تا پای و این را هیژده باب است باب اول در بیماریهای سر و دماغ

سرسام گرم دو نوع است یکی آنکه ماده آن صفرای خالص باشد دوم آنکه صفرا با خون آمیخته باشد و غلبه خون را بود و آنچه ماده آن صفراوی خالص باشد آنرا بلغت یونان قرانیطس خوانند و بپارسی سرسام و سام بلغت پیشینگان آماس است یعنی سرآماس و این از بهر آن گفته اند که این علت آماسی باشد در گوهر دماغ یا در غشای دماغ یا در هر دو ولیکن قرانیطس در غشای دماغ باشد و ترجمه قرانیطس هذیان است و سبب این علت بسیاری صفرا بود در تن و بسیاری بخار آن کم

که بدماغ بر آید علامتها تپ گرم و درد سر و بیخوابی و هذیان و اختلاط عقل و تشنگی و خشکی دهان و تلخی و درشتی و زردی زبان علاج صندل سفید و اندکی کافور بگلاب سوده و قطره سرکه بر چکانیده میمویانند و خرقه کتان بدان تر میکنند و بر پیشانی و صدغ او می نهند و همچنین سرکه و گلاب و روغن گل بهم آمیخته نیم گرم بر پیشانی و صدغ او می نهند و پای در آب گرم یا طبیخ بنفشه و بابونه نهاده میمالند و می شویند و طبع را بحقنه نرم میکنند و یا شیافی که از بنفشه و شکر و سقمونیا ساخته باشد استعمال نمایند تا طبع فرود آید صفت حقنه نرم بنفشه ده درم نیلوفر ده درم عناب بست دانه سپستان چهل عدد و بابونه ده درم همه را در یکمن آب بپزند تا دو بهره برود و بپالایند و هفت درم روغن گل یا روغن بنفشه و یک اوقیه شکر سرخ در پنجاه مثقال ازین مطبوخ کنند و حقنه کنند و اگر از حقنه و شیاف مانعی باشد ماء الرمانین و شیر خشت دهند و یا طبیخ خرمای هندی و شیر خشت هر شب ده درم اسپغول در جلاب خام و یا آب انار ترش میدهند و هوای خانه خوش باید و در تاریکی و روشنی معتدل و دیوار خانه ساده باید نقش و صورت و کتابت هیچ نباید و نزدیک بیمار برگ بید شسته

ونیلوفر وبنفشه ومیوهای خوشبوی وخنک باید وشربت ازبهر تسکین حرارت
آب خرفه وشراب غوره وشراب ریواج وشراب حماض ترش وشراب نیشکر
شراب انار وشراب لیمون وشراب صندل وآب کدو وآب غوره آمیخته واندکی
شکر برنهاده واز جهت نرم داشتن طبع شراب آلو وشراب خرماء هندی و
آب خربزه هندی وآب میوه ها واگر حرارت بی اندازه باشد پس ازانکه استفراغ
کرده باشد قرص کافور دهند وهر روزی که تب گشاده شود پایها ازبن ران
تا شتالنگ به بندند چنانچه از رنج بستن اندکی آگاه باشد دیگر زمان در آب
گرم نهند وبمالند و پس بگشایند وبستن ازبن ران آغاز کنند وگشادن از
سوی شتالنگ ضرورست واز جهت نرم داشتن طبع از خیشوق وآلوسیاه و
زرد آلو وخرما هندی واز ماش مقشر اسفاناخ واز کشک جو همه بشیره
مغز بادام پسکه و در ترشی ها برگ چقندر در افگنند وبشکر چاشنی دهند واز
جهت بازگرفتن طبع از انار دانه وزرشک وآب سیب ترش وآب آبی ترش
وآب غوره همه بشیره مغز بادام بریان کرده واگر اندر فرود ده دو درم تخم
خشخاش کوفته در افگنند صواب باشد واز جهت تسکین صفرا وخون طفشیل از

عدس مقشر و زیره با عناب در روی پخته نافع بود سرسام خوسنے
این علت را بلغت یونانیان فلغمونی خوانند علامتها سرخی زبان و رگها
ممتلی و تپ گرم لازم و گرانی سر و درشتی زبان و نبض سریع و صلب باشد و با گاه دل بگیرد
و درشتی نخواهد علاج فرق میان علاج این علت و علاج فرانیطس نیست آنکه این
علت را نخست فصد کنند یا حجامت و دیگر علاجها همه بدان نزدیک باشد و نیز باید
باشد که حقنه قوی تر یا مسهلی قوی تر حاجت آید سرسام سرد و این را لیثرغس گویند
و ماده آن بخاری باشد از بلغم عفن که بدماغ برآید و سبب آن تخمه و بسیار خوردن
طعامهای سرد و تر باشد چون ماهی تازه و گوشت گاو و باقلا نپخته و بسیار پخته و خام
و میوه های تر و فقاع و مستی متواتر علامتها غلبه خواب فراموشکاری و صداع
و تپ آهسته و نبض متفاوت و بول غلیظ و خام و سفید و بسیاری آب دهان
علاج نخست حقنه تیز و یا شیافی تیز نهادن پس قی فرمودن پس ایارج فیقرا
فرمودن و شحم حنظل مرکب کرده در مطبوخ افتیمون پس هر بامداد گل انگبین با
مصطگی و انیسون دادن و مفاصل بروغن قسط و مانند آن مالیدن و اگر تپ
آید کشکاب با پودنه کوهی و نردفار خشک و تخم کرفس و بادیان و سعتر و مانند

آن در وی پخته بدادن و اگر تپ گرمتر باشد با دیان تر و برگ کرفس و قدری
نخود اندر وی پختن صفت حقنه تیز شحم حنظل و افتیمون از هر یک یکمثقال بسفائج
نیمکوفته و دو مثقال پودنه کوهی یکمثقال بپزند چنانچه رسم است و بپالایند و دو درم
بوره و ده درم انگبین حل کنند و ده درم روغن زیت و ده درم فانید در افکنند
و بکار برند و شیاف کنند از ترب تراشیده یا از صابون یا از شحم و بوره و نمک و
فانید درهم سرشته بر نهند و پس از آنکه همه استفراغها کرده باشند بخار سرکه و پودنه
و حاشا در وی پخته به بینی او بر سانند و بدارو های لطیف کنند و غرغره میفرمایند
و فلفل و جند بیدستر میبویانند تا عطسه آورد و هیچ وقت نگذارند که در خواب
غرق شود و فلافلی و سنجرینیا و مانند آن میدهند و اگر بیماری دراز گردد دو
دانگ جند بیدستر با انگبین سرشته بدهند و ضمادی از جند بیدستر و سعتر و پودنه
کوهی و حاشا و مرزنجوش بسرکه عنصل سرشته بر سر او می نهند و نطولی از طبیخ
بابونه و نمام و پودنه و حاشا و مرزنجوش و شبت بکار برند و موی سر مردم
سوخته با سرکه سرشته بر سر و پیشانی او مالند سودار و مالیخولیا علتی سوداوی است
و از بهر آنکه گوهر دماغ نازک است و گوهر روح نفسانی که در دماغ است

روشن است و سودا خلط تیره است و تاریک هرگاه که بخار سودا بدماغ برآید
مزاج دماغ بگردد و آن بخار بار روح نفسانی بیامیزد روح تیره و تاریک شود
از بهر آنکه مردم از هیچ چیز چنان ترسان نباشد که از تاریکی و از هیچ چیز چنان
شاد و ایمن نباشد که از روشنائی بسبب آنکه در تاریکی نیک و بد را و دوست و
دشمن را نتوان دیدن و در روشنائی توان دیدن و شناختن و بدین سبب مردم
همیشه از تاریکی ترسند و بگریزند پس بضرورت کسی را که تاریکی از درون دماغ
او باشد ترسان تر باشد و از بهر آنکه از تاریکی بیرونی بتوان گریخت و از خویشتن
و از تاریکی دماغ خویش نتوان گریخت خداوند این علت همیشه ترسان و بدگمان
باشد و از بهر آنکه ماده سودا غلیظ است و مزاج او سرد و خشک و چیزهای خشک
و غلیظ هر نقش که بگیرد نگاهدارد و در وی بماند همچنان هر خیالی و صورتی که خداوند
این علت را آید بدشواری از وی زائل توان کردن و این علت بمشارکت معده
و سپرز بود و خداوند این علت از قی کردن راحت یابد و آنرا مالیخولیای مراقی
گویند و سبب آن بسیاری سودا بود که هر روز از سپرز بمعده برآید و در هضم معده
تقصیر باشد بسبب آن تقصیر بادها اندر معده تولد کند و معده منتفخ شود و بر

طعام مشتغل نتواند گشت و قوت دافعه بدان سبب کار خویش تمام نتواند کرد و
بیشتری از آن در معده بماند و گرم شود و بخار آن بدماغ برآید علامات
خداوند این علت بسیار موی و سطبر موی بود و لون او سبزگونه باشد و یا
که سخت سرخ باشد یا اسمر باشد و کتف او قوی‌تر از اندامهای فرو سوی باشد
از بهر آنکه در تن او بادها بسیار تولد کند و باد قوت ببالا کند و حرکات چشم او
پیوسته باشد چنانکه پلک چشم برهم میزند و سخن بشتاب و ناهموار گوید و دل و جگر
گرم باشد و بدان سبب سودای سوخته در تن او بیشتر تولد کند و دماغ او تر باشد
و بدان سبب چون پذیرنده بخارها باشد و اندر احشاء او بادها و قراقر بسیار
باشد و بدان سبب فواق بر او غالب بود و بعضی را بسبب تقصیر هضم لعاب از دهان
میرود و علاج اندرین علت استفراغهای بسیار باید کردن و پیش از استفراغ
شربتها و غذاهای لطیف و خنک باید دادن و گرمابه و آبزن بکار داشتن و
آسایش فرمودن و اگر علت دماغی باشد اعنی اگر مبداء علت دماغ بود رگ
صافن بگشاید تا ماده از دماغ فرود آید و اگر علت مراقی باشد رگ باسلیق
زند یا اسیلم و اگر معده ضعیف باشد در فصد توقف کند و آنرا که فصد کند اگر

خون سیاه بود چندانکه حاجت باشد بیرون کنند و اگر سیاه نبود نشان آن باشد که هنوز ماده اندر دماغ است و در همه تن پراگنده نیست رگ پیشانی زدن صواب تر باشد و داروی مسهل نخست ایاره فیقرا دهند اغاریقون افتیمون و شحم حنظل با وی ترکیب کرده و حب اسطمخیقون و ایارج لوغاذیا دهر روز با سه درم سبحون سنجاج در مطبوخ افسنتین بسه بدهند صفت آن غاریقون نیم درم با نمک نفطی نیم درم فانید پنج درم بکوبند و بیزند و بسرشند و بدهند و افتیمون کوفته با موبزدانه بیرون کرده بسرشند و بدهند و هر بامداد مقدار پنج درم تا ده درم بدهند و افتیمون کوفته هفت درم با سکنجبین سرشته سود دارد و دل را شراب لسان الثور با مفرح قوت دهد و اگر مزاج سرد باشد دواء المسک معتدل و مثرودیطوس و تریاق بزرگ دهند صفت مفرح با درنجبویه پوست ترنج قرنفل مصطکی قرفه جوزبویه قاقله ناردسک بهمن سرخ و بهمن سفید درونج زرنباد زعفران تخم بادرنجو تخم فرنجمشک از هر یک دو درم مشک تبتی دانگی وطسوجی هلیله کابلی چهل درم شیر آمله شصت درم هلیله و آمله را در مقدار دو من آب بپزند تا به نیمه باز آید بپالایند و انگبین بر افگنند و بقوام آورند و داروها بدان بسرشند شربتی از درم

واگر ماده صفراوی بود گرمابه و آبزن فاتر بکار برند و استفراغ بما الجبن و سکنجبین افتیمونی کنند و در میان روزها ایاره فیقرا یا سقمونیا مرکب میباید دادن و اطریفل کوچک با ایاره فیقرا سود دارد و بگیرند اطریفل چهار درهم افتیمون دوازده درم ایاره فیقرا یکدرم همه بسرشند و بدهند واگر معده ضعیف باشد گلشکر با عود و مصطگی بدهند

دیوانگی علاج دیوانگی هم ازین نوع باشد و کنوابی را روغن کدو و روغن بنفشه بادام با شیر دختران آمیخته بر سر می نهند و طبیخ بنفشه و نیلوفر و برگ عنب الثعلب و برگ بید و کوکنار و خشخاش و بابونه و کشنیز و جو و تراشه کدوی تر بر سر می نهند و شراب خشخاش میدهند **سبات** این علتی است که بیمار چون خفته باشد **علامت** اگر بیدار کنند و زود بیدار شود سبب آن بخارهای گرم و تر باشد و اگر بیدار شود سبب آن رطوبتی غلیظ باشد در مقدم دماغ **علاج** اگر زود بیدار شود ایارج فیقرا و اطریفل کشنیزی بدهند و اطراف می بندند و میمالند و بطبیخ بابونه می شویند و سرکه و روغن گل می بویانند و اگر دیر بیدار شود بحقنه تیز نخست استفراغ کنند پس ایارج فیقرا و غاریقون و شحم حنظل و نمک هندی ترکیب کنند و بر سبیل شیاف بر بندند و بامداد مطبوخ افتیمون یا معجون نجاح بدهند و هر بامداد بلکه هر ساعت بسرکه

اسقیل غرغره فرمایند ولعوق اسقیل بدهند و نطولے از بابونه و اکلیل الملک و
سداب و مرزنجوش و نعناع و سعتر و برگ مورد بر سر بچکانند و فرفیون و جندبادستر
بروغن سداب سوده بر صدغ و پیش سر طلا میکنند فراموشکاری علاج
فراموشکاری بعلاج سبات نزدیک است و غرغره بخردل و مویزج عاقرقرحا و
پوست بیخ کبر کوفته و بیخته با انگبین سرشته سود دارد وایارج فیقرا باسکنجبین عنصلی
سود دارد و وج پرورده و زنجبیل پرورده و معجون لبان سود دارد معجون
لبان بگیرند کندر و وج و سعد و دار فلفل و زنجبیل از هر یک و جزو روغن گاو
ده جزو و انگبین سی جزو این داروها کوفته و بیخته با انگبین سرشند و در ظرفی کنند و
چهل روز در میان جو پنهان کنند پس از چهل روز بکار برند شربتی دو درم سکته
این علتی است که ناگاه افتد و بیکبار راه بر آمدن قوة روح حیوانی از دل بسوی
دماغ و راه فرود آمدن قوت نفسانی از دماغ بهمه اندامها بسته شود و همه
اندامها بیکار ماند و حاسها باطل شود و جز حرکت دم زدن هیچ حرکت دیگر
نماند و سبب آن خلط غلیظ لزج بود در تجویفها و منفذهای دماغ و بسیار باشد
که سبب سکته غلبه خون باشد چنانکه همه رگها و شریانها و تجاویف دماغ پر شوند

[Margin notes, handwritten:]
سبات
سر سبز شغل سر سبز
سر سبز
سر سبز
سر سبز
...
السکته
است... دماغ...
از مغز... ۱۲

و شریانها بسبب پیری دماغ حرکت نتواند کرد سکته فرو گیرد بعضی طبیبان این را
خناق قلبی گویند علامتها گرانی سر و دوار و طنین و دوی و کسلانی اندر حرکتها
و تاریکی چشم و اختلاج همه اندامها و بر هم سودن دندانها در خواب و امتلاء
رگهای گردن و سرد شدن دست و پا اینهمه مقدمات سکته بود و کفک اندر سکته
نشان زیاده شدن علت باشد و نشان دشواری دم زدن باشد و نشان سهلی
و صعبی علت آسانی و دشواری دم زدن بود لیکن دم زدن بی نظام باشد
نشان صعبی علت بود و انجاکه شبهت افتد که سکته افتاده است یا مرده پلک
چشم باز گیرند اگر مرده باشد حدقه ناپدید باشد و اگر سکته باشد حدقه برجای باشد
علاج نخست پر مرغ چرب کنند بروغن سوسن یا روغن دیگر و با ایارج فیقرا
آلوده کنند و بحلق او فرو کنند باشد که قی افتد پس حقنه تیز بکار دارند و مهرهای
گردن و پشت او بروغن فرفیون گرم کرده بمالند و تریاق بزرگ یا شرودیطوس
یا سجزینیا یا انقردیا با یک مثقال حلتیت یا جند بیدستر یا سکبینج اندر ماء العسل
حل کنند و بحلق او فرو برند و موی سر او بسترند و خردل و جند بیدستر با سرکه
گرم کرده بسایند و بر سر او طلا کنند و سداب و مشک و جند بیدستر می بویانند

وزهره کلنگ باآب مرزنجوش اندر بینی او چکانند و ترتفل وبساباسه خیربوا
وجوزبوا و وج همه کوفته وگرم کرده درخرقه کنند و برسرا و نهند و نمک سوده
وگرم نموده برنهادن سوددارد وازپس استفراغها گرمابه خشک و درآب گو گرد نشستن
سوددارد و هرگاه که سکته کشاده شود بست وچهارروز همین علاج میکنند
وطعام ونخود آب وشوربای گنجشک وکبوتربچه دهند باسعتر و دارچینی و
هربامداد ماءالاصول دهند یا روغن بید انجیر یا روغن تلخ با دام وهر هفته
ایاره فیقرا دهند باشحم حنظل وملح و افتیمون وغاریقون صرع این علتی
است که دران حال اندامهای برهیأت خویش نماند و افعال اندامهای
مردم درحس وحرکت بی نظام شود وسبب آن سده باشد تاتمام درمنفذهای
مقدم دماغ وبدان سبب تشنج پدید آید داگرسده تمام بودی سکته بودی
وحس وحرکت همه باطل شدی واگرسده نبودی افعال اندامها وحس وحرکت
نبی نظام نگشتی وسبب تشنج آنست که دماغ ازبخاری وکیفیتی ناخوش که
بدو رسد گریز جوید وخویشتن رابدان سبب فراهم گیرد همچنانکه معده چون
طعام ناپسندیده را خواهد که ازخویشتن دفع کند خویشتن را فراهم گیرد

و قواق و صرع کند و دماغ نیز هرگاه که کیفیت ناخوش بدو میرسد خویشتن را
فراهم آرد و بدان سبب اندر عصبها و عضلهای چشم و روی و دیگر اندامها
حرکت های مختلف و مضطرب پدید آید و تشنج کند و از بهر این گفته اند که صرع مر دماغ
را بجای قواق است معده را و چون معلوم شد که صرع تشنجی است که نخست در
دماغ افتد بدان میماند که عطسه صرع کوچک است و صرع عطسه بزرگ لیکن دفع
عطسه بسوی بینی باشد از بهر آنکه قوت قوی باشد و ماده اندک بود و لطیف
و دفع صرع بسبب بسیاری ماده و ضعیفی قوت بهمه جانب باز دهد و تا بخاری و
کیفیتی بد و ناخوش بدماغ نرسد صرع نیفتد و اگر این بخار پیوسته در دماغ
بودی صرع لازم شدی و می بینیم که ناگاه پدید می آید و زود زائل میشود
از ینجا بدانیم که آن بخار پیوسته در دماغ نیست از بهر آنکه هر عارضی که بیکبار
پدید آید و زود زائل می شود سبب آن ثابت و متمکن نباشد پس معلوم شد
که سبب صرع ناگاه بدماغ میرسد و مدد آن زود گسسته می شود و آن سبب
اندر عضو دیگر است از آن عضو بدماغ میرسد و بیشتری در معده و سپرز
و اطراف و بعضی را بود که صرع نه از تشنج باشد از بهر آنکه ماده رقیق

واندک باشد و سخت بد نباشد بدان سبب که تشنج بگذرد و علامتها زبان مصروع زرد باشد و رگهای زیر زبان او سبز و از چیزهای که موجب خشم باشد خشم گیرد و از اعراض مالیخولیا و نفخ خالی نباشد علاج اولا مصروع خویشتن را باید که از گرما و سرما نگاهدارد و بواجب بر گذرها و کنار آب ننشاند نشستن و جماع و مستی و در گرمابه دیر ماندن و در جایگاه دور و بلند نگریستن و اسپ تاختن و نظاره هر چه چشم را خیره کند و طعامهای غلیظ و شیرین بسیار زیان دارد و کرفس صرع را بجنباند و گوشت بز بسیار نخورد که بیم باشد که صرع آرد و فلفل و خردل و مانند آن زیان دارد و بطعام خرگوش و تدرو و دراج و طیهوج و گنجشک و سرخی گوشت بره و قلیه خشک مرغ بریان و اسفید با نخورد و دارچینی و گشنیز خشک و دیگر هر چه هست جز این زیان ندارد و دارو های گرم اندک اندک بتدریج میدهند و در حال صرع اندامهای مصروع را سست کنند و سخت بگیرند و نگاهدارند و دماغ او گرم کنند چنانچه در علاج سکته گفته آمده است تا زود بهوش باز آید و جند بادستر و حلتیت در ماء العسل بگدازند و بحلق او فرو برند و هر دو شب یا سه شب نیم مثقال ایارج فیقرا دهند

و استفراغ بحب قوقایا و حب اصطمخیقون و ایارج لوغاذیا و مطبوخ افتیمون
کنند و تغییر مزاج کنند به تریاق اربعه و معجون سیسالیوس و مثرودیطوس و
تریاق بزرگ و اگر دو دانگ شحم حنظل با مثرودیطوس و تریاق بزرگ ترکیب
کنند صواب بود و شلیثا با آب مرزنجوش در بینی چکانند و اگر صرع معدی باشد
قی فرمایند و ایارج فیقرا پیوسته همی دهند و این ضماد بر معده همی نهند
ضماد دیگر بگیرند گلسرخ و سنبل و مصطگی و قشور کندر کوفته و بیخته بشراب بسرشند و
بر معده نهند و اگر بخار از اطراف می بر آید بگیرند فلفل و فرفیون و خردل
و عسل بلادر بهمه بسرشند و بدان موضع نهند تا ریش گردد و در یم برود و مدتی
همچنان بگذارند تا ماده بپالاید پس جراحت باز بروپانند معجون سیسالیوس
بگیرند سیسالیوس عاقرقرحا اسطوخودوس از هر یک ده درم غاریقون پنج
درم قردمانا حلتیت زراوند مدحرج از هر یک دو درم و نیم کوفته و بیخته در
سکنکبین که از آب بصل الفار کرده باشد و انگبین بسرشند و هر بامداد یکدرم
تا یکمثقال خورند فالج این نام تازیست و در لغت عرب فالج حالی باشد که در
یک نیمه چیزی پدید آید و حال این نیمه از حال دیگر نیمه جدا گردد و نام این

فالج

علت از نیمه‌ی گرفته اند و بدین نام سستی یک نیمه تن خوانند علامت ها
نبض ضعیف و بطی و متفاوت باشد و دلیل اندر بیشتر حالها سفید یا باشد
و سرخ نیز باشد و سبب سرخی یا ضعیفی جگر بود یا ضعیفی گرده یا دردی سخت
یا آماسی و هرگاه که عضو مفلوج برنگ خویش باشد و لاغر و کوچک نباشد
امید وارتر باشد و هرگاه که برخلاف این باشد نشان ضعیفی قوت و علت
وناپذیرفتن علاج بود علاج اولا تا چهار روز یا هفت روز نگذرد هیچ
علاج قوی نشاید کردن و اگر علت سخت قوی باشد چارده روز لیکن حقنه
تیز روا بود و ماء الاصول که سخت قوی نباشد و سکنگبین با اندک زوفای
خشک صواب بود و از پس چهار روز ایارج فیقرا دهند و از پس هفته ایارج
فیقرا با غاریقون و شحم حنظل با اندکی ملح دهند پس از و استفراغ قوی
بحب فرفیون و شیطرج و حب شبیار و بطبیخ افتیمون و حب قوقایا یا باتریفل کنند
و از پس استفراغ ماء الاصول قوی دهند دانگی در ماء العسل حل کرده دادن
صواب باشد و غذا نان با ماء العسل و طبیخ گندم با انگبین اگر قوت قوی باشد
و اگر ضعیف باشد گنجشک بریان کرده و دراج و مانند آن دهند و قی کردن

سخت سودمند باشد و اگر فصل سال و عمر و مزاج بیمار مساعد باشد آغاز علاج
بفصد باید کردن از بهر آنکه مرکب همه اخلاط خونست و اگر ماده بلغمی باشد
نخست یکشربت سکنجبینیا یا مثرودیطوس یا تریاق بزرگ یا انقردیا یا یک
مثقال سکبینج یا جاوشیر یا حلتیت اندر ماء العسل هندبا پس بیکساعت فصد
کنند و بعضی اطبا گفته اند که هر روز یکمثقال ایارج فیقرا و نیم مثقال فلفل
ترکیب کرده بی عسل باید دادن تا در معده دیر بماند و اثر آن قویتر باشد
و بعضی گفته اند ایارج و جند بیدستر نیم نیم می شاید داد از یکدرم تا پنجدرم
لقوه علتی است که در عضلهای روی و چشم پدید آید و چشم و ابرو و بینی و پوست پیشانی
از هیات خویش برود و کوژ شود و علامت نا خداوند این علت آب دهان
راست نتواند انداختن و باد راست نتواند دمیدن و اگر سبب لقوه تشنج
باشد جانبها درشت باشد و پوست و عضله روی ترنجیده باشد و اگر سبب استرخا
باشد جانبها با خلل باشد و پوست عضلهای روی نرم باشد و پلک چشم فروسوی
آمده باشد و غشای کام فروآویخته باشد علاج احتیاط آنست که تا
چهار روز یا هفت روز نگذرد هیچ علاج نکنند لیکن چون طبع خشک باشد روز

دوم بحقنه معتدل طبیع فرود آرند و اگر بالقوه علامتهای فالج یا علامت سکته باشد در حال بحقنه تیز یا بمسهل قوی استفراغ کنند تا یکهفته نگذرد استفراغ قوی کرده نشود و بغرغره و عطسه علاج نشاید کرد و آنرا که علامت فالج نباشد از پس چهار روز ایارج فیقرا دهند و از پس یکهفته بحقنه استفراغ کنند یا حب قوقایا و ایارج فیقرا دهند و گوشت روباه یا کفتار یا گوشت گورخر بزنند و بکوبند و پس گردن و پس سر ضماد کنند یا روغن زیت یا بیروغن و پودینه و زوفای خشک و حاشا و سعتر اندر سرکه بزنند و روی و مهرهای گردن بدان بمالند و خردل در سرکه سوده بر صدغ و در روی او بمالند سود دارد و پیوسته جوز بوا در دهان بدارند و کندر و قرنفل بخایند و زهره کلنگ با شیر زنان در بینی او چکانند و عصاره چقندر و عصاره مرزنجوش در بینی چکانند سود دارد و بگیرند بوره سه درم نوشادر یکدرم پوست بیخ کبر دو درم بکوبند و بیزند و با سکنگبین غرغره کنند تا چهل روز نگذرد هیچ دارو در بینی نشاید چکانیدن سر گردش بتازی دوار گویند و سدر نیز گویند و این علتی است که مردم چون بر پای خیزد چشم او تاریک شود و بیم باشد که بیفتد و چنان نماید

که جهان گرد او میگردد و سبب خاصتر بدین علت خلطی باشد در تجاویف دماغ و
بهر حرکتی بخاری ازان خلط برخیزد و در منافذ دماغ بگردد و بسیار بود که
خلط اندر معده بود یا اندر رحم یا اندر گرده و شانه و بسبب مشارکت بدماغ برآید
علامتها اگر ماده اندر تجاویف دماغ بود دوار لازم بود و اگر از عضوی دیگر
می برآید نخست نشان آفت آن عضو پدید آید پس دوار حادث شود علاج
اگر ماده در دماغ باشد حب صبر و ایاره فیقرا و حب قوقایا و حب اصطمخیقون دهند
و اگر بمشارکت معده باشد قی فرمایند پس از قی معده را باطریفل کوچک و گلشکر
و مصطکی و عود قوت دهند پس غرغره و عطسه فرمایند و در طعام گشنیز خشک یا تر
بکار دارند و اگر ماده صفراوی باشد معده را از پس قی بشراب غوره و شراب
لیمو و مانند آن قوت دهند و اگر دماغ سخت ضعیف باشد بامداد و شبانگاه پستۀ چرب
و گشنیز خشک بریان کرده با شکر بیامیزند و لختی روغن گل یا روغن بنفشه
برچکانند و بدهند و از میوه ها سیب آبی و امرود موافق بود کابوس
این علتی است که چون مردم در خواب شود پندارد که چیزی گران بر سینه
او دست داد و را میفشارد و نفس او تنگ می شود و آواز نتواند داد و نتواند

جنبیدن و این علت چون بسیار افتد مقدمه صرع باشد یا سکته علاج
اگر خون غلبه دارد نخست فصد باید کرد پس استفراغ کردن با یارج فیقرا و
شحم حنظل و غاریقون یا بحب اصطمخیقون یا با یارج لوغاذیا و طبیخ افتیمون
و غذا هرچه لطیفتر داند کُزتشنج و کزاز تشنج سه نوع بود یکے آنکه عصب
و عضله عضوی ممتلی شود و عضله بهم باز آید و کوتاه شود و پهنای آن زیاده
شود و بدان سبب آن عضو را دراز نتوان کردن دوم آنکه عضلها از رطوبت
اصلی خالی شود بسبب استفراغ و تحلیل که پیش از ان بوده باشد و آنرا تشنج
خشک گویند سوم آنکه در باب صرع گفته آمده است علامتها تشنج امتلائی
بیکبار افتد و تشنج خشک اندک اندک و از پس استفراغها می بسیار افتد
علاج اما علاج تشنج امتلائی همچون علاج فالج است در روغن قسط و روغن
سداب مالیدن و تکمید کردن بنمک سوده و هزار اسفند و اندر طبیخ بابونه و سعتر
و شبت و پودنه دشتی و هزار اسفند و اکلیل الملک نشاندن و بخار شراب که
بر سنگها گرم چکانند به بینی او رسانیدن و بگیرند روغن زیت کهن یکرطل
بغدادی و موم یک اوقیه بگدازند و یک اوقیه یا بیشتر فرفیون سوده برا فکنند

و لبسه شند و طلا کنند پس از آنکه بخار شراب بدو رسانیده باشند از سنگ گرم و تشنج خشک را اندر طبیخ بنفشه و خطمی و برگ کنجد و چغندر و برگ کوک و برگ کدو نشانند و مهرهای پشت و گردن را بروغن بنفشه و روغن کدو چرب کنند و بنفشه و خطمی کوفته و بیخته اندر موم روغن سرشته نیمگرم بر گردن و سر او نهند و روغن کدو اندر بینی چکانند و کشکاب هند بار روغن بادام و شکر و شوربای مرغ فربه و علاج کزاز همچون تشنج باشد خدر رخفتن و گران شدن دست و پای را تازی خدر گویند و مقدمه فالج باشد علاج قی کردن و حقنه تیز و داروی مسهل استفراغ کردن و حقنه تیز و داروی مسهل استفراغ کردن و ماء الاصول دادن بار روغن بادام تلخ و بر طریق علاج فالج باید رفتن رعشه لرزیدن دست و پای را تازی رعشه گویند پیران را افتد و کسانیکه آب سرد بسیار خورند و کسانیکه شراب پیوسته خورند علاج همچون علاج فالج باشد و باز ایستادن از شراب درین باب نافع است و روغن گل با روغن مورد بر سر مالیدن با اندکی سرکه صداع و شقیقه گرم علاج آن از علاج سرسام گرم بر باید گزیدن بقدر حاجت صداع و شقیقه سرد علاج آن از علاج سرسام سرد

و علاج سبات بود در هرد و باب تامل باید کردن باب دوم اندر بیماریها
چشم رمد و آن آماس طبقه ملتحمه ست لیکن از بهر آنکه آماس از درد و گرانی و
خلیدن خالی نباشد همه انواع درد چشم را رمد گویند و طبقه ملتحمه طبقه ظاهر
است از چشم و گوهر آن گوشتی است سفید و چرب با عضلهای چشم آمیخته
و همه اجزای چشم بدان پوشیده است و لحام گرفته و استوار شده بدین سبب
آنرا ملتحمه گویند و گاه باشد که این آماس چنان شد با که حدقه بپوشد و پلک چشم
دشوار بر هم توان زدن از عظیمی آماس و این کودکانرا بیشتر افتد علامتها
درد با سوزش نشان ماده صفراوی با و گرانی سر چشم نشان بسیاری ماده
باشد و سرخی و تری نشان غلبه خون با شد و اگر سخت سرخ نباشد و بدان تری
نباشد غلبه صفرا باشد و اگر تری بسیار باشد و سخت سرخ نباشد نشان ماده
بلغم باشد و اگر تری و سرخی کمتر باشد نشان ماده سودا باشد علاج اگر
غلبه خون ظاهر شود نخست رگ قیفال بزنند از انجانب که رمد باشد پس طبع را نرم
کنند بآب میوها و با قرص بنفشه و بآخر بحب صبر دایاره فیقرا و حب قوقایا و
حب الذهب و اگر نشان غلبه صفرا باشد استفراغ بطبیخ هلیله زرد و خرمای هند

کنند و بماء الرازیانج و نخست اندر چشم شیر دختران چکانند با سفیده خایه مرغ
پس شیاف ابیض بشیر دختران سوده دارد و شیاف کافور بشیر دختران سوده
و پنیر تر بی نمک نارسیده و کباب گوشت تازه و گوشت چوجه و زرده بیضه مرغ
جوشانیده با روغن گل بر پشت چشم به بندند در و نشانند و سود دارد و باخر
زرده بیضه و آرد جو و بابونه و بنفشه بهم بسرشند و ضماد کنند و صبر و صندل و آب کشنیز و
شیاف مامیثا و فوفل و صمغ عربی و افیون و اقاقیا در آب عنب الثعلب و
کسنه و آب کشنیز تر و آب کوک و طبیخ خشخاس سرشته طلا کنند در صعب آس سکن
کنند و اگر ماده بلغمی باشد استفراغ با یارج فیقرا و افتیمون و غاریقون و تربد و
شحم حنظل کنند و بطبیخ هلیله کابلی و اگر ماده سوداوی باشد با یارج فیقرا و افتیمون
و غاریقون و شحم حنظل و نمک نفطی و بطبوخ افتیمون و مروانزروت با آب حلبه و
لعاب تخم کتان سوده طلا کنند و طبیخ حلبه اندر چکانند و اگر مدت دراز گردد و سرخی
و آب رفتن کم نشود و بباید دانست که اندر طبقهای چشم خلطهای بد رست تو تیای
مغسول نشاسته و اسفیداج بباید کشیدن جز این علاج دیگر صواب نباشد و
خارش و سوزش و دمعه و سبل را ببرد و به غوره و شیاف سماق علاج کند خاصه از

پس فصد و حجامت و داروی مسهل و شیاف احمر لین بعد آخر ربذ تا سود دارد
دیگر با به و شراب سفید سود دارد طرفه نقطه باشد سرخ بر سفیدی چشم پدید
آید بسبب زخمی و مانند آن علاج نخست رگ قیفال زنند و از گوشت و شراب
باز دارند و از شیرینیها پرهیز کنند و کبوتر بچه بگیرند و زیر بال او رگ زنند و قطره
قطره خون او گرم بچشم در چکانند و شیر زنان اندر چکانند سبل این علتی
است که رگهای چشم پر خون شود و خارش اندر چشم پدید آید و عطسه آرد و
آفتاب نتواند دیدن و آب بسیار رود علاج رگ قیفال یا رگ پیشانی زدن
و ایارج فیقرا بکار داشتن و از گوشت و شیرینی و شراب و شیر پرهیز کردن و
برود غوره و شیاف سماق کشیدن و بالش بالین بلند کردن و چپ یا بستن و
بسیار پاکوفتن و آواز بلند نا کردن جرب این علتی است که چون پلک باز
گرداند سرخ و درشت و ناهموار شود علاج رگ قیفال زنند و بر گردن حجامت
کنند و پلک چشم باز کنند و تبر اشند تا هموار شود و زعفران سوده بر آن موضع
کنند و پنبه بروغن بنفشه چرب کنند و بر پشت چشم نهند و به بندند و هشت
ساعت صبر کنند پس بگشایند و روز دیگر شیاف احمر در کشند یا شیاف

اخضر یا شیاف سماق با گلاب سوده متوحی فسر و علاج آن
استفراغ کردن بایارج فیقرا وحب قوقایا و شیاف احمر لین و ستر با سلیقون
کشیدن و موی فزونی کنند بدن و زهره کرگس و زهره بز دیگر زهره تا
باجند بید ستر بخون کبوتر بسرشند شیاف کنند و بآب دهن مردم حل کنند
در جایگاه موکه برکنده باشد طلا کنند و یکزمان صبر کنند پس بشویند قرحه
اندر چشم علامتها درد خلنده ضربان و اشک بسیار و بر سفیدی چشم نقطه
سرخ یا بر سیاهی نقطه سفید پدید آید علاج فصد و خون بسیار بیرون کردن
بسحند کرت و غذاهای سرد و تر و لطیف بکار داشتن چون اسفاناخ و کدو و کوک
و خیار و نیشو[illegible] شیاف ابیض کشیدن بشیر زنان سوده لیکن اگر ضربان ساکن
نشود شیاف کندر باید چکانیدن و رفاده برنهادن و بر فوق بربستن باید
تا آنروز که بر فاده ریم بینند پس شیاف آبار و اسیرین بکار دارند فرود
آمدن آب سبب آن سردی مزاج دماغ باشد علامتها پیش چشم چیزی
چون دود و یا نقطهٔ یا خطی سیاه می بیند پیوسته و لازم علاج استفراغ
با یارج فیقرا وحب قوقایا و از طعامهای سرد و تر و از جماع و از شراب و از

امتلا پرهیز کردن و از پس استفراغ غرغره نمودن که رطوبت از دماغ فرود
آرد سود دارد و شیاف مرارات و دیگر علاج قدح باشد و دستکاری
شب کوری علاج آن با یارج فیقرا و قوقایا و غرغره بود و بگیرند فلفل و
دار فلفل و سنبل از هر یک راست بکوبند و بیزند و بچشم اندر میکشند و قلیه از جگر بز
و بخار ان سود دارد و کباب جگر بز بر آتش کنند و آن آب که از وی بیرون آید
بگیرند و دار فلفل بدان ترکنند پس خشک کنند و بکوبند و بیزند و در میکشند
دمعه این علتی ست که پیوسته اشک می آید و گوشه چشم تر باشد علاج
استفراغ با قرص بنفشه و قوقایا و ایارج جالینوس و ایاره فیقرا با اطریفل
کوچک سرشته و هر بامداد اندر گرمابه رفتن مقام کردن چندانکه عرق کند و بروغن
بکار داشتن و از هر چه دروی انگبین و خرما و سیر و پیاز و بادنجان و فلفل و خردل
باشد پرهیز کردن خارش و سوزش پلک و گوشه چشم علاج استفراغ
با یارج فیقرا مرکب با شحم حنظل و غاریقون و افتیمون و نمک نفطی و بحبه قوقایا
و غرغره با بکامه با یارج فیقرا و از شیرینی و طعامهای تیز پرهیز کردن و
هر بامداد تخم خرفه و سکنجبین خوردن و بگیرند عدس مقشر و گل سرخ و شحم انار ترش از هر یک راست

بیزند در گلاب و بکوبند و سیخنج را فکنند چندانکه بر چیزهای دیگر غالب نشود و آنرا چون خبیصی کنند بر سر آتش و نیمگرم بر چشم نهند و بر بندند پیش در مژگان پدید آمدن علاج استفراغ کنند بایارج فیقرا مرکب با شحم حنظل و غاریقون و افتیمون و نمک نفطی و حب غاریقون و غرغره با بکامه و ایاره فیقرا و پلک را با آب شور بشویند و بگیرند شب یمانی و مویزج و بوره کوفته و بیخته بمیل نرم در چشم و مژگان بمالند و یکزمان صبر کنند همه از وی فرود آید و پاک شود باب سوم در بیماریهای گوش باید دانستن که از حاسهاکه ایزد تعالی مردم را و بیشتر جانوران را داده است دو حاسه در بایسته تر است یکی لمس و دیگر حس سمع و هر آفتی که درین دو افتد خلل آن در تن بزرگ باشد از بهر آنکه چون حس لمس نباشد حیوان از سرما و گرما و چیزهای موذی خلنده و سوزنده خویش را آگاه ندارد و از آن نگریزد و بدان سبب هلاک شود و چون حاسه سمع نباشد کودکان که از مادر زایند سخنگوی نشوند که سخن گفتن از شنیدن توان آموختن نه بینی که هرکه از مادر کر زاید سخنگوی نشود و ناقص و بی زبان بماند از بهر آنکه سخن نشنیده و نه آموخته باشد و بسیار کس بود که

نابینا زاید و با آفت نابینایی هم چیزها بیاموزد و بداند و سخت زیرک باشد و
همچنین از آفت حس بویایی و آفت حس ذوق آن خلل نباشد که از آفت حس
شنوایی افتد درینجا فضیلت حس شنوایی ظاهر است بر دیگر حاسها و بدین سبب
تیمار این حاسه بیشتر باید داشت علامتها اگر سبب گرمی ماده صفرا باشد که
از دماغ بر آمده باشد از هوای گرم رنج یابد و سر پوشیده نتواند داشتن و
گاه گاه چیزی بشنود و اگر سبب ماده غلیظ باشد هیچ نشنود علاج صفرای
را استفراغ با قرص بنفشه و بار الرمانین یا شیرخشت و طبیخ هلیله زرد و به حب
قوقایا و حب جالینوس باید کرد و بر دو دهان نیمگرم در گوش چکانند صفت آن
بگیرند انار ترش و سر آن ببرند و دانه او بیرون کنند و آنرا با دانه یک انار
دیگر بیفشارند و آب آن بدین پوست باز کنند که دانه بیرون کرده باشند و اندکی
کندر و سرکه و روغن گل با آن بیامیزند و بر آتش نهند تا قوامی گیرد و در گوش
بچکانند و هیچ چیز سرد هیچ وقت در گوش نباید چکانید همه نیمگرم باید و اگر
ماده غلیظ باشد استفراغ با یارج فیقرا و شحم حنظل و غاریقون و افتیمون و
نمک کنند و حب اصطمخیقون و روغن سداب و روغن بابونه و روغن بادام تلخ

کوهی با یک قطره زهره گاو در چکانند نیمگرم و شحم حنظل در روغن بادام تلخ بپزند و در چکانند درد گوش اگر در سر و دمی حرارت باشد و با دردی و ضربانی باشد علاج فصد قیفال و استفراغ با قراص بنفشه و حب صبر قوقایای جالینوس و طبیخ هلیله زرد و خرمای هند و بگیرند روغن گل ده درم و سرکه سی درم بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند قطره قطره بگوش در میچکانند نیمگرم و شیر دختران و بخار طبیخ بنفشه بد و رسانند سود دارد و اگر درد صعب باشد یک حبه افیون با شیاف ابیض بروغن گل و زعفران بسایند و قطره سرکه در افکنند واندر چکانند و اگر ضربان معاودت کند باید دانستن که آنجا بثره ایست باید پزانیدن بدین تدبیر بگیرند پیه بط و پیه مرغ خانگی با روغن کنجد بگدازند و هر ساعت نیمگرم در چکانند و پس از یکزمان باز میگردند تا روغن بیرون آید و باز اندر میچکانند چون درد ساکن شود لعاب تخم کتان و حلبه و تخم مرو در چکانند با شیر زنان و چون پخته شود و پالودن گیرد پلیته با نگبین آلوده در گوش می نهند تا پاک شود و پس اندکی زاگ سوخته سوده در دمند تا خشک شود و اگر آنچه می پالاید غلیظ باشد یکدرم زنگار در هفت مثقال سکنگبین عسلی

حل کنند و در می چکانند یا یک قطره زهره گاو و یا یک قطره روغن بادام تلخ آمیخته
اندر چکانند و اگر درد سر و روی حرارتی نباشد سبب درد رطوبتی و سردی
مزاج بود بگیرند شیره خسک روغن زیت و روغن بید انجیر بپزند و در چکانند
و جند بیدستر با روغن بادام سود دارد و گرمابه ناشتا و شراب کهن صرف
سود دارد و اگر با درد که از سردی بود طنین و دوی باشد تکمید کنند بنمک و کاورس
گرم کرده و گوش بر بخار پودنه و شیح و سداب مرزنجوش دارند و اگر درد از زخمی
و آسیبی خاسته باشد کندر بشیر تازه فرغار کنند تا حل شود و در چکانند نیم گرم
درد زائل شود خارش گوش و حیوان که بگوش اندر شود و کرم که
اندر گوش تولد کند صبر در آب حل کنند و در چکانند و افسنتین و می اندر آب بپزند
یا اندر عصاره پودنه در چکانند و قطران و مر و عصاره ترب و عصاره برگ شفتالو
باندک سقمونیا اندر چکانند حیوان را بکشد و بگیرند شراب انگوری ده درم
انگبین سه درم روغن گل یک درم سفیده و بیضه مرغ با هم بیامیزند و نیم گرم
کرده پشم بدان تر کنند و بگوش در کنند و بران گوش اعتماد می کنند بر دست
یکساعت پس یکبار آن پشم پاره در گوش بر بایند هر کرمی که تولد کرده باشد

باشد با آن پشم بیرون آید باب چهارم اندر بیماریهای بینی
تا یافتن بوی اگر سبب این علت خلط غلیظ باشد سر گران باشد و از صداع
خالی نباشد علاج استفراغ بایارج فیقرا یا توقایا پس غرغره کردن و عطسه
آوردن و اگر در منفذ بینی سده باشد شونیز و زرنیخ سرخ و پودنه کوهی همه بیخته
دود کنند و پیوسته بخار سرکه به بینی رسانند و زهره کلنگ و شحم حنظل و خربق
سفید راستا راست بهم بسرشند و همچون علاسی بروغن مرزنجوش حل کنند و
به بینی برکشند کنند بدین بینی اگر ریشی و ناصوری باشد بشراب ریحانی بشویند
و به بینی بیکشند و سعد و سنبل و گل نسرین و قصب الذریره کوفته بیخته بر می کشند
و نافع ترین چیزی بول خر است بدان می شویند قروح بینی بعضی خشک باشد
و بعضی غبر باشد بر ظاهر و باطن و بعضی ریشهای پلید باشد و بعضی را آ
علاج خشک را موم روغن از روغن بنفشه و موم صافی با مغز ساق گاو
سازند و طلا کنند و اگر تر باشد هلیله زرد کوفته و بیخته و پیه مرغ و روغن گل
بو نارد و بهم بسرشند و طلا کنند و ریشهای پلید را پیوسته بصابون می شویند
پس سعد و زعفران و مر و صبر و انزروت و شب یمانی و زرنیخ سرخ همه راستا راست

کوفته بنجیته دردمند و اگر درد ناک باشد لب سوخته و اسفیداج و مردارسنگ و
دوغنگل و موم در هم گداخته و سرشته طلا کنند و باسور بینی را گیرند انار ترش
تمام نارسیده و بکوبند با پوست با هم بفشارند و آب آنرا بپزند تا غلیظ شود
و در غرغره مسین کنند یک شبانه روز و آن انار که کوفته باشند و آب گرفته
یکبار دیگر بکوبند نرم و از آن شیاف کنند و بدان انار که کوفته و بنجیته باشند
در غرغره مسین کرده آلوده کنند و به بینی اندر نهند باسور را پاک کند بی درد
و رنج لیکن بروزگاری دراز تر خون آمدن از بینی علاج عصاره
بادروج یا عصاره برگ خرفه با اندکی کافور چکانند و نخست رگ قیفال زنند
و مقداری خون تغاریق بیرون کنند و پلیته بسفید و بیضه مرغ تر کنند و بوره
زرگران بر روی پراگنند پس آن پلیته در بینی نهند و عصاره سرگین خر در چکانند
آزموده نافع است و شراب غناب یا طفشیل یا چه لسماق پخته و سیت عدس و
مانند آن سود دارد باب پنجم در بیماریهای دهان و زبان و دندان و
حنجره و حلق ترقیدن لب علاج پیه مرغ با روغن گاو بگداز ند و لشاسته
و کتیرا و مازو می کوفته بنجیته همه را در دهان بمالند تا هموار شود و طلا کنند

بر لبها

و پوست اندرون بیضه مرغ بزیر آن نهند و چند روز بگذارند و سپیدگی
دهان اگر سرخ باشد نخست به فصد و حجامت و چهار رگ مشغول شوند پس
باستفراغ بمار الرمانین بطبیخ هلیله زرد پس مضمضه برب توت و بطبیخ سماق
و عدس و گلنار و حب الآس و اگر لعاب بسیار آید اقاقیا در آب عنب الثعلب حل
کنند و سرکه در چکانند و بدان مضمضه کنند و آبکامه سپیدی سفید و سرخ را سود دارد
و اگر سخت سفید باشد نمک سوده با انگبین بسرشند و در دهان گیرند و نگاه دارند
چندانکه توانند پس سکنگبین مضمضه کنند و یا آبکامه سعد و فلفل و کبابه و عاقرقرحا
بکوبند نرم و در آبکامه کنند و بدان مضمضه کنند و اگر سیاه باشد زرنیخ سبز و زرد
و بوره و شب یمانی و قلقطار و زاج و کف دریا و مازو و اقاقیا و انار پوست
کوفته و بیخته با انگبین سفید بسرشند پس در خرقه بندند و در گل گیرند و در آتش
نهند تا گل بریان شود پس از گل بیرون کنند و بکوبند بیزند و بدان در می پراکنند
پس حب الآس و کزمازو در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه میکنند و اگر
بسوزاند روغن گل و گلاب در دهان گیرند خورده بن دندان گوشت و
بن دندان و خون آمدن و سستی دندانها

نخست فصد و حجامت و چهار رگ و مسهل و مضمضه و داروهای چنانکه در علاج
دمیدگی دهان که سرخ باشد یاد کرده آمده است پس مازو و انار پوست و
شب یمانی و قلقطار و جوز سرو و برگ سرو و گزمازو و سماق در سرکه بجوشانند
و بدان مضمضه کنند و خورده شدن گوشت را اشخار کوفته با شهد بسرشند و بن
دندانها بدان بمالند گوشت پوسیده را پاک کند و گوشت درست بر رویاند
ناخوشی بوی دهن اگر ناخوشی از بن دندانها باشد بخلال و مسواک پاک دارند
و هرگاه طعام خورند نخست چیزی بخوانید چون سیب و آبی و مغز بادام تا در میان
دندانها که گوشت درماند و تباه شود و بوی دهان را ناخوش کند از این چیزها
درماند و گوشت را جائی نباشد که درماند پس چون از طعام فارغ شود بخلال
پاک کند و سنونی بکار دارد از این نوع بگیرند سعد کوفی مقشر کوفته و بیخته و
بشراب ریحانی تر کرده و سرشته اقراص کنند و چنانچه بآتش خشک کنند که
سوخته نشود و بکوبند و بیزند از این نوع بگیرند یک اوقیه نمک اندرانی سه درم کف دریا
سه درم گزمازو پنج درم عود خام پنج درم حب الآس بریان کرده قرنفل کبابه
خیربوا سنبل از هر یک دو درم کوفته بیخته بدان مسواک کنند و مردم محرور

بعوض عود و قرنفل صندل و فوفل کنند و اندکی کافور بدان یار کنند و اگر
نا خوشی بوی از معده باشد اطریفل کوچک شراب افسنتین و نقیع صبر و ایارہ فیقرا
بکار برند و زرد آلوی خام پخته و ما ر الفواکه سود دارد و درد دندان و
علاج آن نخست بآب سرد و آب گرم بیازمایند اگر بآب سرد ساکن شود فصد
و حجامت کنند و یا قراص بنفشه و حب صبر استفراغ کنند و لب کہہ و گلاب غرغره
نمایند و برگ مورد بخایند پس رگ زیر زبان یا چهار رگ بزنند و عاقرقرحا و
اندکی کافور سوده اندر بن دندان کنند و اگر بآب گرم ساکن شود ایارہ فیقرا
خورند پس عاقرقرحا و پودنه و سعتر و زرنباد و گلنار و شحم حنظل در سرکه بجوشانند
و بدان مضمضه کنند و سجزنیا و تریاق اربعه خورند و در بن دندان نهند و اگر
بآب گرم و سرد ساکن نشود تکمید کنند بکاورس و نمک گرم کرده و فلفل و حلتیت
و سعد در بن دندان بکنند و تخم بادیان بخایند و اگر دندان کاواک باشد
سجزنیا و تریاق اربعه و تریاق فاروق و شونیز بریان کرده و با سرکه
بهم سوده در کاواکی نهند و اگر در بن دندان کرم باشد تخم گندنا و بذر البنج
بکوبند برابر و با موم بسرشته و دود کنند و دهان بر بالای آن باز کنند تا دود

بدندان رسد و بن دندان پاک شوند گندی دندان علاج آن برگ خرفه
خائیدن و یا بادام تلخ با موم و نمک مالیدن سیاه شدن دندان
بگیرند قسنبیل ده درم فلفل چار درم حماما سه درم مازوی سوخته ساذج هندی
از هر یک دو درم بکوبند و بیزند و بدان سواک کنند آماس زبان علاج آن
همچون علاج سپیدگی دهان و علاج خناق باشد ترقیدن پوست زبان
سپستان در دهان بگیرند و لعاب اسپغول و لعاب بهدانه تجرع می کنند
و در دهان نگاه میدارد و طعام و شوربای مرغ فربه و یا پاچه و سکبه و بیضه مرغ
نیمبرشت ضفدع و ورم لهات علاج آن اگر علامت های گرم ظاهر
شود عنب الثعلب و آب انار ترش و طبیخ سماق و گل سرخ و انار پوست و
خرنوب و حب الآس و گزمازو در دهان میگیرند و بدان غرغره و مضمضه میکنند
و آب تخم خرفه و آب کشنیز و آب میوها خورد و ذرور گلنار بکار دارد ذرور
گلنار بگیرند گلنار هشت درم شب یمانی چهار درم زعفران دو درم کافور
و نوشادر از هر یک یکدرم بکوبند و بیزند و ملازه بدان بردارند و اگر
حرارتی نباشد راماک و نوشادر و شب یمانی راستارسیت کوفته بیخته باذرور گلنار

بکار دارند و قسط با نوشادر در ماء العسل حل کنند و بدان مضمضه و غرغره کنند
گرانی زبان سبب آن خشکی بافراط بود یا تری بافراط علامتهای نشان
خشکی آنست که استفراغها بافراط افتاده باشد یا تبهای محرقه بوده یا چیزهای
تر قطع شده و عطش خورده باشد علامت تری علامتهای فالج باشد علاج اما آنرا
که سبب خشکی باشد بشیر خرو طبیخ حلبه و طبیخ انجیر غرغره باید کردن و مهرهای
گردن و بناگوش بروغن بنفشه مالیدن و آنرا که سبب تری بافراط باشد
علاج فالج باید کردن و استفراغ بایاره فیقرا و قوقایا و ماء الاصول بکار
داشتن و هر روزی بن زبان بنوشادر و فلفل و عاقرقرحا و خردل سوده
مالیدن در آویختن دیوچه اندر حلق علامت آن سوزش حلق و آب
دهان باخون رقیق آمیخته بود علاج بسرکه و خردل و یا سرکه و حلتیت
یا سرکه و نمک غرغره کنند و شونیز و خردل بسایند و بحلق اندر دمند و اگر
بمعده فرو رفته باشد داروها که کرم از روده پاک سازد بکار دارند
و چون دیوچه بیفتد بطبیخ سماق و بلوط و غیر آن غرغره کنند نافع بود
خناق اگر علامتهای خون ظاهر باشد فصد کنند و رگ زیر زبان بزنند و

و بر ساق حجامت کند و روز نخستین رب جنده و لعوق رمان غرغره کنند نافع بود

لعوق رمان بگیرند انار ترش و شیرین اندر آب بپزند و بکوبند و بفشارند

و آب بکشند و شب یمانی سوده و گلنار کوفته و نیم برین آب بنهند و بیامیزند و

بقوام آورند و بدان غرغره کنند و اگر درد صعب باشد بشیر تازه و شراب

بنفشه غرغره کنند و روز دوم باب گشنیز و سپستان و تا نعبه با دیان که خیار شنبر

و سپستان دران حل کرده باشند و اگر ماده بلغمی باشد یا سلامتی پدید آید طبیخ حلبه و انجیر

بگیرند و خمیر ترش و سپستان دروی حل کنند یا خیار شنبر و بدان غرغره کنند و اگر

بروغن گاو غرغره کنند سود دارد و هرگاه که گشاده شود و ریم پدید آید آب

گرم با روغن بنفشه یا روغن گاو بیامیزند و بدان غرغره کنند تا پاک شود

پس بطبیخ سماق و مانند آن بچیزهای قابض غرغره کنند سود دارد

باب ششم در زکام و نزله و سرفه و شوصه و ذات الریه و ذات الجنب و ضیق النفس

زکام گرم علامت ها از بینی آب رقیق آید و منفذ بینی را بسوزاند علاج شراب خشخاش دهند و کشکاب

عناب و سپستان در وی پخته باشند و تخم خشخاش کوفته با سپستان سرشته یا با

جلاب بدهند و باقلا بسرکه حل کرده بر آتش افگنند و منفذ بینی بگشایند بخار آن سود دهد و بخار سبوس و سرکه و صندل سفید و مشک و گل سرخ و برگ مورد و شکر طبرزد سوختن سود دارد و از پس سه روز فصد کردن و اگر نزله گردد و ماده بسینه فرود آید و سرفه آرد بنفشه پرورده در آب باقلا یا کشکاب در شراب وفا گرم کرده بدهند و حب السعال نرم در دهان دارند و آنرا که سرفه نباشد فصد بکنند و آنرا که زکام و نزله بسیار افتد استفراغ کردن بحب قوقایا و هر بامداد بگرمابه شدن سود دارد **زکام و نزله و سرفه سرد** علامت آن چنان بود که ماده در بینی فرود آید غلیظ باشد و بدشواری فرود آید **علاج** کاورس گرم کرده بر سر نهند تا حرارت آن بدماغ رسد و بقعر او گرم کند و سنگهای گرم کرده در شراب افگنند و بخاران در بینی کشند و قسط و شونیز و عود و لادن هر کدام که باشد دود کنند و تخم کتان بریان کرده و کوفته با اندکی فلفل یا انگبین سرشته اندک میدهند و شونیز بسرکه تر کرده و بریان نموده و کوفته می‌بویند و هر بامداد شراب وفا یا معجون زوفا خورد و گل انگبین عسلی در شراب زوفا سود دارد و سرفه کهن را هر بامداد تخم بادیان در شیره بجوشانند تا بقوام

آید و بخورند و طعام سبوس آب طبیخ گندم با روغن بادام و شکر یا عسل یا فانید و انجیر خشک سعتر و جوز مغز سود دارد **شراب زوفا به نسخه عام** سوس منقی انجیر شستنی از هریک بست عدد حلبه تخم کرفس تخم بادیان بنفشه پرسیاوشان زوفا خشک از هریک پنجدرم بیخ سوسن ده درم زراوند مدحرج نیکوفته سه درم فراسیون پنجدرم همه را در دو من آب بپزند تا به نیمه باز آید بپالایند و هر بامداد چهار اوقیه با سه درم معجون زوفا بدهند **معجون زوفا** زوفا رب السوس پرسیاوشان از هریک ده درم فرد مانا فلفل از هریک سه درم مغز بادام تلخ زراوند مدحرج تخم انجره از هریک پنجدرم کوفته و بیخته با انگبین سرشته شربتی سه درم **حب السعال گرم** رب السوس فلفل بادیان تخم کرفس پرسیاوشان از هریک یکدرم مغز بادام تلخ پنجدرم فانید هفتدرم بسرشند و حب کنند چنانچه رسم است و پیوسته در دهان همیدارند **برآمدن خون بسرفه** گل ارمنی و گل مختوم اندر عصاره برگ خرفه میدهند یا عصاره برگ لسان الحمل و تخم لسان الحمل کوفته بمقدار دو درم با عصاره برگ او میدهند و عصاره برگ خرفه میدهند و در حالیکه خون آمدن آغاز کند

فصد کنند و اندک اندک بمقدار قوت خون بیرون کنند و برنج پاک کرده و شسته
اندر آب بسیار بپزند تا آب غلیظ شود و مقدار یکدرم کندر سوده با آن بدهند
و یکدرم پنیر مایه خرگوش اندر آب سرد بدهند بسه شربت و سفوف الطین و
اقراص کهربا و سرطان نهری اندر کشکاب پخته سود دارد و غذا پاچه بره
و حریره و نشاسته نیک سود دارد ضیق النفس علاج آن ریاضت و پرهیز از
هرچه تری فزاید و از خواب بسیار خاصه خواب روز و شربت سکنجبین بزوری
یا عنصلی دگاه گاه کشکاب یا اندکی فرفیون و سکبینج و حب الرشاد کوفته مقدار
نیمدرم با انگبین و روغن بادام یا مقدار چهار دانگ زراوند مدحرج یا فانید
سرشته هر بامداد دهند و چهار دانگ سکبینج اندر آب سداب حل کرده بدهند
شراب دفا و معجون زر دفار گرم موافق بود و حب السعال گرم پیوسته در دهان
باید داشتن و استفراغ بحب غاریقون باید کرد حب غاریقون غاریقون چهار
دانگ و نیم شحم حنظل دو دانگ رب السوس نیمدرم کتیرا نیمدانگ اینجمله یکشربت باشد
نسخهٔ دیگر غاریقون تربد از هر یک یکدرم ایارج فیقرا رب السوس فرفیون انیسون
از هر یک دو دانگ شحم حنظل انزروت صبر از هر یک چهار دانگ شربتی سه درم

حب السعال ب السوس و نخود رم فلفل قرد ما نا مغز بادام تلخ از هر یکی دو درم حلتیت یکدرم در ماء العسل بسرشند و حبها کنند **ذات الریه و ذات الجنب** و شوصه ذات الریه آماس شش باشد **علامت** ها تپ گرم و تنگی نفس و سرخی رخسار و گرانی سینه و نفث با کف و ذات الجنب سام بود یعنی آماس عضلهای پهلو و سینه و شوصه آماس حجاب و عضلهای آن بود یا آماس معالیق جگر و سپرز **علامتها** تپ گرم و تشنگی و تنگی نفس و دشواری دم زدن و درد خلنده **علاج** نخست فصد باید کردن و ماء الشعیر دادن با شراب بنفشه و روغن بادام و بران اقتصار کردن تا چهار روز و اگر نفث آغاز کند در ماء الشعیر عناب و سپستان و مویز دانه بیرون کرده و انجیر بستی و بیخ سوسن و بنفشه باید پختن و اگر نفس دشوارتر بر آید و کمتر باشد طبیخ زوفا دهند بدین صفت عناب بست عدد سپستان پنجاه عدد بنفشه هفت درم بیخ سوسن ده درم کشک جو ده درم تخم خطمی و بیخ خطمی از هر یک پنج درم مویز دانه بیرون کرده ده درم بپزند چنانچه رسمست و با شراب بنفشه بدهند یا با کشکاب و شکر و ضمادی از بابونه و آرد جو و بیخ خطمی و بیخ سوسن و بنفشه و روغن بادام و موم و صفا بر نهند

می نهند و غذا بسبوس آب باشکر و روغن بادام و استفراغ بطبیخ عناب و
آلوی سیاه و بنفشه و لسان الثور و بیخ سوسن بیخ خطمی و سپستان و ترنجبین و
فلوس خیار شنبر کنند **باب هفتم در بیماریهای دل علامت دل گرم**
تشنگی و خفقان و رحت یافتن از هوای خنک و آب سرد **علاج** اگر علامت
خون بینند از دست چپ رگ باسلیق زنند و شراب ترشی ترنج و شراب سیب
ترش و انار ترش و شیرین و آب خیار ترش و قرص کافور و شراب صندل دهند
و صندل و گلاب و کافور و عصاره آبی و سیب بر سینه می نهند و پیراهن بصندل و گلاب
آلوده بپوشند و شربتها از اقراص خنک همه باندکی زعفران و لسان الثور
سازند و اگر تب نباشد دوغ ترش سود دارد خاصه باندکی طباشیر و گل ارمنی
و کشنیز خشک **علامت دل سرد** رنگ روی همچون ارزیز باشد و تازگی و
رونق رفته باشد و گرانی و کسلانی آورد **علاج** شراب ریحانی بمقداری معتدل
و دواء المسک و مثرودیطوس تریاق بزرگ و مبدل المزاج و انوشدارو بکار دارند
و گوارش عنبر موافق بود و اگر تری غلبه دارد نخست قی فرمایند یا مسهل دهند پس
ازین شربتها دهند که یاد کرده آمد **علامت خشکی مزاج دل** خشکی دهان

و تشنگی و بیخوابی و لاغر شدن و بیطاقتی اندر حرکت و بمزه خشک در گلو
شدن از غباری اندک و دودی اندک رنج کشد علاج همچون دق
باشد و شیر خر و کشکاب و آب انار شیرین همه با روغن بادام شیرین و روغن
بنفشه و کدو اندر سینه و پهلوها بمالند و در آبزن نشستن چنانچه در علاج
دق یاد کرده آمد باب هشتم در امراض معده درد معده گرم علامتها
تشنگی و راحت یافتن از شربت خنک علاج اگر در معده گرانی باشد قی کنند
با آب گرم و سکنگبین و کشکاب با سکنگبین و از پس قی سکنگبین سفرجلی دهند و شراب انار
ترش و شراب ریواج و شراب لیمو و شراب حماض و ترنج و شراب صندل و اگر ماده در
قعر معده باشد و قی دشوار باشد استفراغ کنند بطبیخ هلیله زرد یا حب صبر یا ایارج
فیقرا و هلیله زرد و ستارست بهم سرشته مقدار دو درم سنگ سود دارد و ماء الرمانین
سخت موافق باشد خاصه با شیرخشت درد معده سرد علامت آن گرسنگی
زود از دود آروغ ترش و بادها در شکم و تشنه نابودن علاج اگر در
معده گرانی باشد نخست قی کنند بطبیخ شبت و سکنگبین عسلی و مانند
آن پس چند کرت ایاره فیقرا خورند و اگر باستفراغ قوی تر حاجت

حاجت افتد حب اصطمخیقون دهند و هر بامداد ماء الاصول دهند بار دغن
باوام تلخ و گل انگبین که با عود و قرنفل و مصطکی سرشته باشند یا معجونهای
گرم چون کمونی و فلافلی و سنجرینیا و فنداد یقون و زنجبیل پرورده و دوا المسک
و مثرودیطوس و تریاق بزرگ این معجونها از پس استفراغ بکار برد و دیبه و جوارش
عود و اقراص گل سود دارد اقراص گل بگیرند گلسرخ سه درم عود خام مصطگی
و سنبل و اذخر و دارچینی و سلیخه و افسنتین رومی از هر یکی یکدرم کوفته و بیخته
بشراب کهن بسرشند و اقراص کنند هر یک یکمثقال و هر بامداد یک قرص با
گلنگبین بسرشند و اندر طبیخ انیسون میدهند و ضمادی از سعد و سنبل و مصطگی و چراییته
و اذخر و افسنتین بعصارهٔ آبی سرشته بر معده می نهند و اگر نخست دار در را
بشراب ریحانی تر کنند و آبی را در آتش بریان کنند و دار و با گوشت آبی
بسرشند و گرم بر معده بر نهند سخت صواب باشد و بروغن مصطگی مالیدن نافع است

ضعیفی قوت و نابودن شهوت علاج آن هر بامداد ریاضت معتدل
و از پس ریاضت گرمابه و مالیدن و ترنج پرورده بکار داشتن و اندر طعامهای
کبر بسرکه و پیاز بسرکه و انبیر بسرکه و شلغم بسرکه شهوت طعام را بجنباند و تنها آن

بود نه که باب انار ترش و سکنگبین سفرجلی و پست جو با اندک سرکه و آنجا شناخته
شهوت محرور را بجنباند و ناهنجاییه شهوت پدید آرد و از بوی مرغ بریان و بوی
نان خانگی گرم شهوت پدید آید و گاه باشد که ایارج فیقرا سود دارد شهوت
کلبی این علتی است که مردم را هر ساعت بطعام حاجت آید و سبب آن بیشتر اندر
حالها سردی معده باشد و علامت و علاج آن یاد کرده آمده است و باشد
که سبب آن بسیاری سودا باشد که بمعده بر آید علاج آن رگ باسلیق یا اسلیم
باید کشود و جوارش خوزی بکار باید داشت و استفراغ و دیگر علاجها از باب
علاج مالیخولیا باید جستن و گاه باشد که سبب سردی معده نزله دماغ بود علاج آن
ایارج فیقرا و حب قوقایا و علاج نزله باشد چنانچه اندر جایگاهش یاد کرده
آمده است جوع البقر این علت بیشتر از پس شهوت کلبی افتد و جوع البقر از
بهر آن گویند که این علت گاو انرا بسیار افتد و این گرسنگی بهمه اندامها
باشد چنانکه همه اندامها بغذا حاجتمند باشد و معده غذا نخواهد و علامت
نخست شهوت کلبی و اسهال بوده باشد و بسبب اسهال رگها تهی شده و گاه غشی
افتد و گاه باشد که سبب غشی بلغم زجاجی باشد که در فم معده گرانی کند

ومزاج آن تباه کند وقوت جاذبه را البطوءیق استفراغ ازکار باز دارد
وشهوت باطل کند بدین سبب اندامها گرسنه بماند وقوت ساقط شود وعلاج
مشکل گردد از بهر آنکه بتنقیه معده حاجت آید وباستفراغ وضعف قوت این
استفراغ باز دارد واین علت مردم سرد مزاج را افتد وکسانی راکه در سرما
سفر کنند علاج آن قوت را بماء اللحم ونان که در شراب ریحانی تر کرده
باشند وبوهای خوش چون سیب آبی ومشک مرغ بریان وبره بریان
وبوی نان خانگی گرم نگاه دارند که هم شهوت بدین تدبیر پدید آید وهم قوت
بجای ماند واگر غشی افتد اورا بیدار کنند ورخسار اورا بشکنند وموی
صدغ او بکشند وآوازهای قوی ناگاه بسمع او رسانند چون آواز بوق و
طبل وچیزی از بام بفگنند وبشکنند چون بیدار شود شراب ریحانی در حلق
او بریزد وخاصه شرابی که اندروا اندکی زیره یا حب الآس فرغار کرده باشد و
ماء اللحم بدهند وضمادی از مشک ولادن وسعد وسنبل ومصطگی وعود وعنبر
وآب برگ مورد وآب سیب آبی بر معده نهند آرزوی گل خوردن ومانند
آن سبب آن خلطهای بد باشد در معده علاج آن قی باید فرمودن باایاره فیقرا

و شراب افسنتین آمیخته با مقداری مصطکی با زیره و نانخواه بخایند و با گلشکر بخورند و از پس طعام نیز لختی بخایند و نیز گلشکر و اگر این عارضه زنان آبستن را افتد داروی قی نشاید فرمودن مگر که خود افتد و باسانی برآید و معده را بگوارش عود و بیه قوت دهند **فواق امتلائی** علامت آنکه سبب ماده غلیظ باشد در فم معده تدبیرهای گذشته بران گواهی دهد علاج قی باید فرمود بماهی شور و ترب و سکنجبین عسلی و طبیخ شبت و لوبیای سرخ و از پس قی انجدان و جند بیدستر بوییدن و کندر در آن و زیره و نانخواه و سعتر و تودری خائیدن و اندر طعام بکار داشتن و معده را با یارج فیقرا پاک کردن پس ایارج کونی و سجزنیا و قندادیقون و تریاق اربعه و تریاق بزرگ سود دارد **فواق خشک** آن از پس استفراغهای بسیار افتد چون قی با فراط و اسهال با فراط و از پس هیضه و از پس نزف طمث و مانند آن و از پس جماع بسیار علاج شیر تازه و کشکاب با روغن بادام دادن و ضمادی از بنفشه و خطمی و بیه مرغ و روغن بنفشه و موم صافی بر گردن و مهرهای گردن و بر معده نهادن و همه مفاصل را بروغن بنفشه چرب کردن و ماء اللحم دادن

و بیضه مرغ نیم برشت و کشکاب غلیظ با روغن بادام و شکر منش
گشتن قی بسیار علامتها اگر سبب ماده صفرا باشد پیوسته دهان تلخ باشد
و تشنگی دائم بود و اگر ماده بلغمی باشد دهان پر آب می شود و طعم دهان خوش
باشد علاج اگر ماده صفراوی باشد قی فرماید به سکنجبین سکری و آب گرم و طبیخ
شبث اگر قی نتواند کردن ایاره فیقرا و سقمونیا باید دادن و از پس
استفراغ آب انار ترش و شیرین دادن و آب غوره و ضمادی از صندل
و لادن و مشک و گل سرخ و کافور و آب سیب و آبی و آب برگ مورد تر بر فم معده
نهادن و اگر ماده بلغمی باشد قی فرمایند پس شراب پودنه و بیه بکار دارند
هیضه علاج هرگاه که حس آن بیابد که طعام اندر معده تباه می شود قی
فرماید و معده را پاک گرداند و اگر قی دشوار افتد معده را گرم دارد و روغن
مصطگی گرم کرده طلا کند و پوست سمور و مانند آن بر معده نهد و تکلیف خواب
کنند و هیچ طعام نخورند و بر گرسنگی صبر کنند و اقراص عود بکار برند مردم محرور
را ضمادی از صندل و مورد و آبی و سیب بر معده نهند و از پس آنکه قی کرده
باشند ضمادی از آرد جو و نان جو با آب مورد یا سرکه سرشته بر نهند و آب انار

هیضه

و آب سیب شیرین و آب سیب ترش کوهی و آب آبی ترش سود دارد و
اسراف هیضه را اقراص ریاسن و اقراص حب الاس باز دارد و معجون فلونیای
رومی یکدرم در حال باز داشت اقراص عود قرنفل و کبابه از هر یک یکدرم
مصطکی و سنبل از هر یک نیمدرم مشک و عود خام از هر یک چار درم شکر چند
وزن همه شربتی یکمثقال با شراب سیب یا گلشکر اقراص ریاسن قرنفل
ده درم شک یکدرم خرفه دو درم ریاسن یکدرم و نیم مصطکی و افیون و پوست
بیخ لفاح از هر یک یکدرم و نیم اقراص کنند از جمله دو شربت باشد خواب آرد
و هیضه باز دارد اماس معده بیشتر از غلبه خون افتد یا از صفرا علامتها
تب گرم و درشتی زبان و بیهوش گشتن و اگر صفرا غالب تر بود دهان تلخ
بود و تشنگی صعب علاج اگر اماس خونی بود نخست رگ باسلیق زنند و آب انار
دهند و ضمادی از صندل و نوفل و آبی و سیب و آب مورد تر و تراشته کدو و
برگ خرفه و کوک و کسنه بر معده بر نهند و غذا باز گیرند و برکشکاب اقتصار کنند و آب
شراب بنفشه و شراب نیلوفر و شراب انار دهند و از پس چهار روز آب کسنه و آب
عنب الثعلب و شاهتره و نیم صافکرده دهند و چهار درم فلوس خیار شنبر و حبه عفران

در وی حل کرده بدهند و از پس هفت روز آب کرفس و آب بادیان با این شربت بیامیزند و اگر طبع نرم بود بجای فلوس خیارشنبر اقراص طباشیر دهند و ضماد پس از هفت روز از بنفشه و خطمی و برگ عنب الثعلب و بابونه و آرد جو و بیخ سوسن اکلیل الملک سازند با موم روغن سرشته لختی زعفران مرکب کنند سالند و باخر اندر ضماد حلبه لعاب تخم کتان و سنبل و سعد زیاده کنند اقراص سنبل دهند و اگر آماس کهن گردد اندر آن ضماد مقل و اشق و تخم کرنب و مصطکی و حب البان زیاده کنند اقراص سنبل دهند و مزوره از ماش مقشر سازند و عشوی از آرد باقلا و سبوس آب بدهند اقراص سنبل نقاح اذخر و سلیخه و گل سرخ و ریوند چینی و قصب الذریره و سنبل از هر یک سه درم مصطکی دو درم اشق یکدرم شربتی یکمثقال با سکنجبین یا گلنگبین و اگر بدان حاجت آید که نضج شده و سر کند پس از آنکه تب زائل شده باشد و درد ساکن شده آماس ماند کشیر تازه و سپید دهند هر ساعت و طبیخ انجیر و لعاب کتان و لعاب حلبه از هر یک ده درم بهم آمیخته و چهار درم خمیر ترش و دو دانگ زعفران و دو دانگ صبر در وی حل کرده ضماد نمایند و اگر هنوز تب می آید خمیر ترش و فلوس

خیارشنبر اندر آب گرم بجای آب جلاب دهند و هرگاه که پخته شود و سر کرده باشد
و آماس فرو نشسته و ریم پدید آمده ماء العسل و جلاب همی دهند و هرگاه که پاک
شود و بگیرند کندر ودم الاخوین از هر یک نیم درم و گل سرخ و کهربا دو درم و گل ارمنی
سه درم کوفته بیخته شربتی یکدرم تا یکمثقال با رب سیب و رب آبی یا سفنج بشر ماکه
در معده بر آید علامت آن تشنگی صعب و دهان نیز درشت شود علاج با ماء
دوغ ترش سرد کنند و با یکدرم طباشیر و یکدرم بذر حماض همی دهند و باقی علاج
دیگر دانسته باید بود **باب نهم در اسهال** اسهال صفراوی علامت آن سوختن
اندامها و تشنگی و براز رقیق و زرد باشد و باشد که تپ آید **علاج** اقراص
طباشیر با رب آبی ترش دهند بر بامداد و شبانگاه اسپغول بریان کرده
و گل ارمنی و صمغ عربی با شراب آبی و آب سرد دهند و اگر تپ نباشد دوغ
ترش پالوده و طباشیر و بذر حماض از هر یک یکدرم سود دارد و غذا عدس
مقشر در آب پخته سه بار و آب از وی ریخته و چهار بار با آب غوره پخته یا
آب انار ترش و مغز بادام بریان کرده و پاچه بسماق پخته **اسهال صفرا**
و بلغم علامتها در براز پدید آید **علاج** سماق و حب الاس و کزمازو و سک از

هر یک یکدرم هلیله زرد پنجدرم کوفته و بیخته حب الرشاد ناکوفته دو نیم درم شکر طبرزد
دو درم باشراب مورد یا بیه دو درم تخم سلمه الحمل یکدرم انیسون هر دو بریان
کرده نار پوست کوفته و بیخته نیمدرم دم الاخوین نیمدرم یکشربت بود در آب
باران یا در آب آهنگران دهند اسهال بلغمی علامتها در براز پدید آید
علاج دو درم حب الرشاد بریان کرده ناکوفته باآب گرم بدهند و تخم
خشخاش سفید دکندر از هر یک راستاراست بکوبند و مقدار یک کف باشراب
مورد و یاشراب آبی بدهند اسهال کهن باز دارد دکندر رومی و زعفران
و مرد سندروس و افیون راستاراست بکوبند و حب کنند شربتی یکدرم و نیم
اسهال بلغمی باز دارد حب دیگر بگیرند مرکی دارچینی افیون جدید جند بیدستر
راستاراست حب کنند چون فلفل شربتی هفت حب از کودکان دو حب
تا سه حب اسهال سوداوی علامتها مزاج سوداوی آنچنان باشد که
طعام چرب سود دارد علاج رگ باسلیق بزنند یا اسیلم و بگیرند ناردان
بریان کرده دو درم زرنبا د بریانکرده یکدرم کهربا یکدرم شاهسفرم ناکوفته
ناکوفته دو درم بهمن سرخ بریانکرده نیمدرم شربتی سه درم باشراب سرد اسهال خونی

علاج ان اقراص کهربا دهند و و و درم طباشیر سوده در شراب مورد
بدهند و و و درم تخم لسان الحمل بریانکرده درآب لسان الحمل یا رب آبی
دهند و و و درم حب الآس از تخم پاک کرده و و و درم کندر هر دو کوفته تا بیخته
سفوف کنند اسهال خون باز دارد و خداوند بواسیر را سود دارد و طعام
در همه انواع اسهال یا چه باشد یا زرده بیضه مرغ نیمبرشت و از ان پوست
کشیده و کرنج بریانکرده بشیره مغز بادام نخته و یا چه و گاورس پوست کشیده
بسماق بخته و گوشت تدرو و کبک نبار دان بخته زحیر علاج زرده بیضه
مرغ با روغن گل بیامیزند و مرداسنگ مغسول و صمغ عربی و اسفیداج بدان
بسرشند و طلا کنند و حمول سازند و شیاف زحیر بکار دارند و مقلیاثا دهند و
اگر تب نباشد نان در شیر تازه ثرید کنند و بدهند و اگر سبب زحیر سرما باشد
حب الرشاد دهند با آب گرم و گوگرد با پیه بز بسرشند دود کنند چنانچه
بر ستم و بگیرند مغز جوز بریانکرده سه درم نانخواه یکدرم نیم کنند نیمدرم
بکوبند و سفوف کنند بر خشت گرم و بر تابه گرم نشستن سود دارد و بر ازار جستن
و نمک گرم نشستن سود دارد باب ۶ هم در قولنج - قولنج با آماس علامتهای

آن تپ گرم و تشنگی و احتباس بود علاج اگر قوت قوی باشد نخست رگ باسلیق زنند و اگر حاجت آید نیز رگ صافن زنند و آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب انار و آب کاکنج و آب لوبا طلوس خیارشنبر و روغن بادام سپید بنهند و بوقت حاجت اگر قدری سقمونیا درین شربتها حل کنند صواب باشد و از کشکاب و روغن بابونه حقنه کنند و ضماد بنفشه و خطمی و آرد جو و بابونه و اکلیل الملک و موم و روغن بنفشه بر شکم نهند قولنج ریحی که از باد غلیظ و خلط غلیظ باشد علامتها علامت خلط غلیظ درد و گرانی باشد و اسباب تولد خلط غلیظ از پیش آن رفته باشد و علامت باد غلیظ درد باشد باتمدد و پندارد که درده او بمثقب سوراخ کند علاج حقنه تیز کنند یا شیافی تیز نهند حقنه که قولنج ثفلی و بلغمی و بادی را بگشاید بگیرند تخم بادیان و تخم کرفس و انیسون و تخم شبت از هر یک سه درم در آب بپزند و بپالایند و هفت درم بوره ارمنی در آن حل کنند و ده درم روغن کنجد یا روغن تخم معصفر با وی بیامیزند و حقنه کنند حبی که قولنج بگشاید سکبینج و ده درم شحم حنظل و دو درم سقمونیا دو درم و دو دانگ سکبینج را آب سداب حل کنند و باقی را بدان سرشته کنند

شربتی دو درم دتا نخست بجفته وشیاف راه کشاده نکنند داروی مسهل نشاید دادن واگر غثیان رنجه فرماید سفرجلی مسهل دهند یا معجون راحت

معجون الراحت مصطکی قرنفل زنجبیل دارفلفل وفلفل وجوزبویه از هر یک دو درم کوفته بیخته سقمونیا دوازده درم همه را در جلاب که از آبی وشکر کرده باشند بسرشند شربتی دو درم **حبی** که زود تر **اطلاق کند** شحم حنظل دو درم سقمونیا درمی مصطکی نیم درم انیسون نیم درم کتیرا دانگی حب کنند با آب کرفس شربتی از یکدرم تا یکمثقال **نوعی قولنج است** که سبب او انواع کرمهاست که در روده‌ها تولید کنند وتری از ثفلی که بر روده‌ها فرود آید ایشان بخورند غذای ایشان گردد وبدان سبب طبع خشک میشود **علامتها** تولد کرم چنانست که گاه گاه در ثفل کرمی فرود آید واحساس درد وخلیدنی باشد ورنگ روی زرد وتیره شود وقوت ضعیف گردد وزود گرسنه شود از بهر آنکه هرچه بروده‌ها فرود آید کرمان بخورند وروده‌ها مزیدن گیرند بدان سبب گرسنگی وپیچش ناف ودغدغه وغثیان پدید آید وخواب بیداری تیز تب نباشد ودر خواب دندانها بر هم ساید واز دهان لعاب رود **علاج** بگیرند

شیح ترمس و برنگ کابلی مقشر و خس قنبیل و درمنه ترکی از هر یک پنج درم
تربد سفید محلوک پانزده درم کوفته و بیخته پنج درم ازین جمله با شیر تازه آمیخته
بدهند بر گرسنگی و نیز بگیرند برنگ کابلی مقشر هفت درم و بوزن آن خرمای
کهنه و مغز جوز از هر یک هفت درم هر سه را بکوبند و بسرشند و شبانگاه بر گرسنگی
بخورند و بخسپند بامداد کرم کدو دانه پاک کند و از پس استفراغ یکهفته بامداد
پنج درم آنجا مه بخورند ناشتا باده تولد کرم را پاک کند و اگر زهره گاو و
صبر و آب پودنه راستا راست پنبه بدان تر کرده بردارند کرمان خود را پاک کند
و کودکان را برگ شفتالو کوفته بر شکم ضماد کنند و زهره گاو و قطران و پیه گوزن
و صعتر و ترمس بهم بسرشند و بر ناف طلا کنند و شونیز بسرکه سائیده طلا کنند

سود دارد باب یازدهم در بیماری مقعد بیرون آمدن مقعد

علاج گلسرخ و انار و مازو و انار پوست و برگ مورد و خرنوب بپزند و در ان
آب نشانند و گلنار و مازو و انار پوست و صدف سوخته و اقاقیا و سفیداج
و شب یمانی کوفته و بیخته بر آن موضع پراگنده به بندند چنانچه رسم است و غذا دهند
مزاج سرد را دارو با ورشان قابض بپزند و مرزنجوش زیاده کنند و اگر

مقعد بیرون آید و ریش باشد بشراب قابض که داروهای قابض در وی پخته
باشد بشویند و سرب سوخته و شسته بگیرند و هر درم گلسرخ سماق از هر یک
پنج درم مر دو درم و نیم کوفته و بیخته بر آنموضع پراگنده ببندند **شقاق مقعد**
طرقیدن لبهای شرج را اشقاق گویند و گاه باشد که سبب آن خشکی مزاج
باشد و گاه باشد که رگها ممتلی گردد و دهن رگها بشگافد **علاج** اگر
سبب امتلای رگها باشد رگ باسلیق زنند یا صافن یا مابض یا بر میان هر دو
سرین حجامت کنند و اگر آماسی و حرارتی باشد سفیده بیضه مرغ در روغن گل در
هاون سرب بسایند تا سیاه شود طلا کنند و مرهم کافوری طلا کنند و اگر حرارت
قوی نباشد مرهم مقل بکار دارند و مغز ساق گاو با خمیر جو بسایند و جوشانیده
مرهم کنند خداوند مزاج خشک را سود دارد و اگر بیرزد با آن یار کنند هر سه
را ستا راست صواب باشد **خارش مقعد** اگر سبب خارش کرم خرد باشد
علاج آن یاد کرده آمده است و اگر سبب آن کرم نباشد و خارشی سوزان
بود و مقعد سه با سوز بود **علاج** رگ باسلیق زنند و بر میان سرین حجامت
کنند و مطبوخ افتیمون استفراغ کنند و از طعامهای سوداوی پرهیز کنند

وآنموضع را بروغن مغز زرد آلوی تلخ که مقل وردی حلکرده باشد چرب
سکنند بواسیر این علت از خون سوداوی بود علامتها آنچه از
خون گرم صفرائی بود باخلیدن وسوزش سخت باشد وآنچه از خون غلیظ
باشد خلیدن وسوزش کمتر باشد لیکن گرانی بیشتر و باد باسور بادی
غلیظ باشد فرا قر در ناف پدید آید و گاه گاه بجانب زهار وخایه وقضیب
فرود آید و گاه لبر اشیف وکتف برآید و گاهی اسهال خون آرد و گاهی
شکم باد گیرد و دردی بقرار همچون درد قولنج تولد کند و گاهی درد اندامها
پدید آید و از مفاصل و از انوبا هنگام برخاستن ونشستن آوازی همی آید
که تبازی آنرا فرقعه گویند علاج اگر خون صفرائی باشد نخست رگ باسلیق
زنند پس مطبوخ هلیله وسپستان وخیارشنبر وعناب وآلوی سیاه استفراغ
کنند واطریفل کوچک اطریفل مقل بکار دارند و اگر خون روان باشد وغلیظ و
بی درد باشد وبوقتی معلوم رود بازنشاید داشتن الا که قوت ضعیف شود
وهرگاه که خواهند باز دارند اقراص کهربا دهند ومعجون خبث الحدید وحب مقل
حب مقل بلیله کابلی بریانکرده در روغن گاو دهی درم کهربا پانزده درم مقل چهل وهشت درم و

مقل را در آب حل کنند و داروها بدان بسرشند و حب کنند شربتی هر بامداد
دو درم و اندر طبیخ داروهای قابض می نشینند و بگیرند مازو و کزمازو و اقاقیا
و کندر و مرداسنگ اسفیداج رستاراست کوفته بیخته آن موضع را بشراب قوی بشویند و
این در وی پراگنند و ببندند و اگر باسور بدان گرمی نباشد هم نخست رگ زنند
پس طبیخ افتیمون دهند و علاج اصحاب سودا بکار دارند و بلیله پرورده بکار دارند
و اگر دردناک باشد بگیرند مرهم داخلیون در روغن گل و اندکی زعفران و اندکی
افیون در سفیده خایه سرشته بکار دارند درد بنشاند و نافع باشد بابونه و اکلیل الملک
و اندکی زعفران بلعاب تخم کتان بسرشند و بر وی نهند و اگر باسور ممتلی باشد و درد
سخت باشد اندر آب گرم نشانند و روغن دانه زردآلوی تلخ و روغن گوشتان
طلا کنند پس بگیرند آب پیاز و پشم پاره بدان تر کنند و بخویشتن بر دارند و
بکرمان صبر کنند زود گشاده شود و درد ساکن شود و بگیرند شحم حنظل و مغز
بادام تلخ رستاراست بکوبند و شیاف کنند و هر ساعت یکی بنهند تا اندر پنج
ساعت پنج شیاف نهند داروی که باسور را خشک کند بگیرند مار افعی
از جایگاهی که از آب دور باشد و سر و دنبال او بیفگنند و شکم او پاک کنند

وبشویند و بپزند تا مهرا شود و سر دیگ به تهبن پوشیده دارند پس روغن
زیت در افکنند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند آن روغن نگاه دارند و
طلا کنند خشک کند و بریزاند آهسته آن میگوید باسور را بروغن زیت چرب
کردن و اشنان سبز کوفته بروی پاشیدن خشک کند و بریزاند داروی
که باسور را بشکند بگیرند هلیله سیاه و آمله و بلیله و شیطرج هندی و عاقرقرحا
و نوشادر و فلفل و دار فلفل و تخم گندنا و سقل تا راست بکوبند و ببیزند و مقل را
بآب موز حل کنند و دارو با بدان بسرشند و حب کنند شربتی سه درم

باب دوازدهم در بیماریهای جگر

علامت جگر گرم تشنگی و حرارت اندر
جانب راست و موضع جگر علاج رگ باسلیق زدن و سحرگاه آب تخم خرفه
بسکنگبین دادن و چاشتگاه کشکاب با روغن بادام و از پس چهار روز یا هفت
روز آب کشنیز و آب عنب الثعلب هندو و طبع را بآب میوها نرم دارند و فلوس خیار شنبر
در آب کاسنی گداخته و شراب غوره و شراب انار و شراب زرشک و آب انار
سود دارد و اگر طبع نرم باشد قرص طباشیر دهند و ضماد تا از صندل و گل سرخ و
تراشه کدو تر و آب کوک و آب عنب الثعلب آب برگ مورد سازند و از اندکی

مصطکی و دارچینی خالی نگذارند و بجگر می نهند علامت جگر سرد زبان سفید باشد و رنگ روی رصاصی و بول غلیظ و سفید باشد و اشتهای طعام زود پدید آید ولیکن دشوار گوارد و باید دانستن که اسهال غسالی با بسیاری شهوت نشان سردی جگر باشد و با سقوط شهوة نشان گرمی و ضعف جگر باشد علاج اما جگر سرد را ما ء الاصول با روغن فستق و روغن بادام تلخ و دو دانگ جگر کرگ خشک کرده و کوفته دو دانگی ریوند چینی با پنجدرم گلشکر بسرشند سخت سودمند باشد خاصه اگر سه بامداد بدهند از بهر آنکه از جگر جانوران هیچ جگر معتدلتر و با جگر مردم ملائمتر از جگر کرگ نیست و اگر سه شب بوقت خواب انانا سیا بزرگ دهند سود دارد و شیر اشتر اعرابی اخلاط سرد را باسهال و ادرار پاک کند و سده بگشاید خاصه اگر اندک بول اشتر اضافه کنند و ضمادی بر نهند بدین نسخه صفت ضماد صبر و مصطکی و افسنتین رومی از هریک ۵ درم و گلسرخ پنجدرم عود خام سنبل و شک از هریک سه درم زعفران یکدرم با موم روغن بسرشند و بر جگر نهند باب سیزدهم در بیماریهای سپرز علامت سپرز گرم حرارت از جانب چپ تشنگی غالب دلیل رنگین باشد علاج رگ باسلیق و اسیلم از دست

چپ بندند و آب کسنه و آب بادیان باهم آمیخته دهند و آب عنب الثعلب و آب
کرفس از هر یک دو اوقیه بهم آمیخته بدهند و استفراغ کنند بداروی اصحاب سودا
و ایارج فیقرا و غاریقون از هر یک یکمثقال حب کنند و بدهند و دو درم غاریقون
با دو اوقیه سکنجبین سخت نافع بود و آب سبزی گز و آب برگ بید و آب برگ بید از هر کدام
که حاضر باشد یک اوقیه صافی کرده با سکنجبین بدهند و برگ بید و برگ بید بلخ خشک
کرده در سایه مقدار دو درم کوفته هر بامداد با دو درم شکر سفوف کنند سپرز را
زائل کند **علامت سردی سپرز** طرف چپ گرانی بیشتر باشد و دلیل سخت
رنگین نباشد **علاج** ماء الاصول با روغن بادام تلخ و چهار دانگ تریاق اربعه
در وی حل کرده بدهند و پنج درم افتیمون سوده با یک اوقیه سکنجبین سپرز را پاک کند
و افتیمون و پوست بیخ کبر از هر یک استار است کوفته و بیخته با انگبین سرشته از
پنج درم تا پنج مثقال سخت نافع بود و اشق را با سرکه حل کرده و مغز بادام تلخ کوفته
و برگ سداب خشک کوفته از هر یکی برابر بدین محلول سرشند و بر سپرز طلا کنند
و بربندند و انجیر به سرکه بپزند و خردل کوفته و پوست بیخ کبر کوفته و بیخته بهم سرشند
و ضماد نمایند و غضاره یا قدحی سازند از چوب گز و طعام و شراب از آنجا بخورند

در مدت چهل روز سپرز گرم و سرد را بگداز و و پاک کند باب چهار و نهم یرقان

یرقان زرد و باید دانستن که یرقان علتی است که رنگ چشم و زرد و همه تن بگرداند چنانکه یا زرد شود و یا سیاه امّا یرقان زرد از فزونی صفرا باشد و بیشتری از جگر باشد و از سده که در منفذ زهره افتد و یرقان سیاه از سپرز افتد و شرح آن در کتاب ذخیره گفته آمده است علامتها اندر یرقان زرد تشنگی غالب شود و دهان تلخ و بول سخت رنگین باشد و کفک بول رنگ بول دارد و علاج اگر یرقان محکم باشد رگ باید زد و از اسلیم یا از باسلیق از دست راست و مسهل طبیخ افسنتین و هلیله زرد و عناب و اجاص و خرمای هند و تخم کشوث و تخم کسنه و بیخ سوسن و غاریقون و غافث و شاهتره باید ساختن اگر مسهل سبکتر باید فلوس خیار شنبر اندر آب کسنه کفایت باشد و ماء الجبن سخت نافع بود و هر بامداد سکنجبین بزوری دهند آب کسنه و از پس سکنجبین بچهار ساعت کشکاب دهند و اندر کشکاب بیخ کرفس و بیخ بادیان و بیخ کاسنی و تخم کاسنی در افگنند و اگر تپ باشد هر بامداد سکنجبین ساده دهند با آب کسنه و یا آب تخم خرفه و آب انار ترش و شیرین دهند موافق باشد و کشکاب با روغن بادام و شکر دهند

و انبذ کشکاب تخم کاسنی و بیخ کاسنی در افکنند و در آبزن نشستن صواب بود و اگر بعد آبزن دو اوقیه آب ترب یک اوقیه شراب ریحانی و نیم درم بوره نان در افکنند
زردی فرود آورد و خاصه اگر هم در آبزن بول کند و یک استار برگ بکنند خشک کرده و کوفته بیخته اندر جلاب یا اندر ماء العسل بدهند و اگر یکدرم روناس کوفته
بیخته با زرده تخم مرغ نیمبرشت بدهند مفید بود و اگر چهار درم پرسیاوشان در طبیخ انیسون بدهند یرقان و زردی فرود آرد و یرقان سیاه خداوند یرقان سیاه
را رگ باسلیق یا اسیلم از دست چپ باید زدن و استفراغ بمار الجبن کردن و تدبیر کشادن سده و استفراغ سودا باید کردن باب پانزدهم در انواع
استسقاء استسقاء سه نوع است یکی لحمی است و سبب آن ماده بلغمی بود که با خون در همه رگها بگذرد و دوم طبلی است و سبب آن ماده باد ناک اندر
احشا مانده و سوم زقی است و سبب آن ماده آبناک باشد که در فضای شکم گرد آمده باشد و اصل نقصان همه هضم است و پارسی استسقاء آب خواستن بود
و سبب آن ضعیفی جگر باشد و بسبب ضعیفی آب که بدو رسد از خویشتن دفع نتواند کردن
و باندامها نتواند فرستادن بدان سبب همه تن تشنه ماند و از جگر آب خواهد

نی آنکه جگر را با آب حاجت باشد و همچنانکه جوع البقر گرسنگی همه اندامها
باشد دوم آنکه جگر آب خواهد و از بهر آنکه جگر ضعیف باشد و آب را باندامها
نتواند فرستاد و هر آب که خورده شود اندر جگر بماند و جگر را سرد کند و آن آب
بترشح اندر فضای شکم جمع شود و مزاج همه احشا تباه کند و بدان سبب علت
بمشارکت همه احشا مستحکم شود و چگونگی ترشح از کتاب ذخیره باید جستن و اما استسقا
که سبب آن گرمی جگر باشد و آنچنان باشد که بسبب گرمی جگر رطوبتها گداختن
گیرد و استفراغها تولد کند چون ادرار بول و عرق بسیار و اسهال خون و افراط
طمث و بدان سبب خشکی تولد کند و بسبب خشکی رطوبت اصلی که مدد حرارت غریزی
است تحلیل پذیرد و بسبب تحلیل آن قدر حرارت که باشد ضعیف گردد و هرگاه که
حرارت غریزی ضعیف باشد جگر ضعیف شود و کیلوس را خون نتواند کردن باستسقا
ادا کند علامتها اما علامت زقی آنست که شکم گران باشد و بملمس همچون مشک
پر آب باشد و علامت طبلی آنست که ناف بیرون آید و شکم بدان سبب گرانبار
باشد و بملمس همچون مشکی باشد که باد اندر دمند و اگر دست بر وی زنند آواز طبل دهد
و علامت لحمی آنست که اندامها آماسیده شود و هرگاه که انگشت بر وی نهند در نشیند

واثر آن بگیرانان بماند ورنگ روی وانداما برنگ زندگان نماند و بیشتر را
طبع نرم باشد علاج زقی بهترین علاج تشنگی کشیدن وگرسنگی بردن بود و
ازدیدن آب وبکار داشتن منع کردن و هر بامداد ریاضت کردن معتدل و هر سه روز
قے کردن و در گرمابه خشک عرق آوردن و در ریگ گرم نشاندن سخت صواب بود
چنانکه سر او از آفتاب در سایه باشد و تن در آفتاب در ریگ گرم و تدبیر ادرار
بول کردن و در آب دریا و آب معدنها چون آب گوگرد و آب زاک نشاندن
و آنجاکه آب دریا نباشد نمک در آب افگنند و چندروز در آفتاب نهند بجای آب دریا
باشد و استفراغ با حب غاریقون کنند صفت حب غاریقون غاریقون ده درم
عصاره غافث ریوند چینی از هر یک دو درم شکر طبرزد ده درم حب کنند و هر بامداد
یک درم وهند و اگر اسهال بسیار گردد باز گیرند و شیر شتر اعرابی باندک بول او
سود دارد و آنجاکه شتر اعرابی نباشد اشتر را العلف بیرون برند و آرد جو خمیر
کنند و هر روز تخم کرفس و تخم بادیان و نانخواه مقدار صد درم اندر آن خمیر بسرشند
و بدو دهند تا شیر او نیک شود و طعام او نان بریان کرده با خمیر نیک خاسته باید
و خمیر را با آب تخم کرفس و تخم بادیان بسرشند و هر روز مقدار ده استار از آن شیر باید

خرنوب

نان را تبه او کنند و اگر نیز از ین نان در نخود آب تر کنند شاید و چرب بروغن سپید پخته یا روغن بادام یا روغن فستق و ترب خام و پخته سود دارد لیکن خام نافع تر باشد چندانکه بخورد و اگر از گوشت صبر نکنند گوشت تدرو و گوشت کبک و گوشت گنجشک بریان دهند یا اندر نخود آب پخته و اگر بضرورت آب دهند باندکی شراب بیامیزند یا آب انار قناعت کنند و اگر حرارتی و تپی باشد هر بامداد آب برگ ترب و برگ کرفس و برگ کسنه فشرده جوشیده و کفک برداشته دیا لوده باندک شکر دهند علاج طبلی شکم را بتلکید گرم کنند به سبوس گرم و نمک دارزن و پوسته سمور و روباه پوشیده دارند و مارالاصول دهند معجون فندا دیقون و کندر و زیره پیوسته بیخایند و طعام نخود آب خورند علاج لحمی قی کردن و ریاضت معتدل و دماغ را بغرغره و معده را بایاره فیقرا پاک کردن و در آب دریا و آب گوگرد انشستن و آنجا که آب دریا نباشد نمک در آب افگنند و چندروز در آفتاب نهند بجای آب دریا باشد باب شانزدهم در بیماریهای گرده و مثانه و اعضای تناسل آماس گرم در گرده علامت آن تب لازم و تشنگی و گرانی در گرده و دشواری گردیدن از پهلو بدیگر پهلو و مانند آن و باشد

که غشیانی رنجه دارد و باشد که زبان سیاه شود علاج فصد باسلیق و سکنجبین با روغن بادام و شکر و کم خوردن آب حقنه نرم کردن و خیارشنبر دادن در آب کاسنی یا در آب ماء الجبن آماس سرد در گرده علامت آن تشنگی نباشد و گرانی بیشتر باشد و علامت کسلانی و بلغم ظاهر باشد علاج قی کردن و شراب افسنتین و گلنگبین دادن و حقنه از بابونه و اکلیل الملک و برگ شداب و اطراف کرنب و اطراف چقندر از هر یک دسته خسک دو مشت پرسیاوشان حلبه تخم کتان سبوس گندم برگ خطمی انجیر سپستان بنفشه از هر یک یکمشت تخم خربزه روغن کنجد از هر یک ده درم روغن بید انجیر پنج درم و ضماد از تخم کتان و حلبه و تخم خطمی و تخم شبت و بابونه و اشق و علک البطم سازند و آن موضع را پیه بط و پیه مرغ و مغز ساق گاو گداخته و اندک مقل و ریتیانه در وی حل کرده میمالند و سبوس آب با عسل و روغن بادام هند بول الدم و قت حرقت بول علامتها اگر بول خون از کلیه باشد خون با بول آمیخته نباشد لیکن فسرده باشد و پاره پاره آید و از غشیان خالی نبود و در نواحی کلیه الم باشد و گاهی الم در میان پشت بود و اگر آنها فرود آید و گاهی بمیان دو کتف بر آید و

از مثانه باشد خون با بول آمیخته باشد و رقیق بود و از خلیدن مثانه و
سوختن خالی باشد علاج فصد باسلیق و از همه چیزهای تلخ و شور و تیز و ترش
پرهیز کردن و کشکاب شراب بنفشه و شراب خشخاش خوردن و اگر با بول خون
سوزش و حرارت نباشد بگیرند فطراسالیون تخم کرفس انیسون دو قود و
تخم خیارین و تخم خرفه و تخم خربزه و تخم کدو همه بکوبند و مینفخج بسرشند و
بکار دارند شربتی دو درم با ماء العسل یا با ماء الشعیر و حلغوره و تخم
خیارین تخم خربزه کثیرا را بکوبند و مینفخج بسرشند و بکار آرند سوزش و
قروح را سود دارد و تخم خیار با شیر بز یا با شیر خر قروح مثانه را سود دارد
قرص کهربا خون آمدن را سود دارد و اقراص کاکنج قروح و سوزش را با زدارد
و نسخه اقراص در قرابادینها توان یافتن سلس البول بیرون آمدن
بول باشد بیخبر و بیمراد مردم و سبب آن سردی مزاج و سستی مثانه باشد علاج
قی کردن و در آب گوگرد نشستن و روغن سداب و روغن فرفیون مالیدن و
مثرودیطوس و سنجرنیا خوردن و ماسک البول بکار داشتن ماسک البول
کند حب الاس تخم محلب مقشر سعد خولنجان قرفه وج راسن کثیرا است کوفته

ونبیته در سفیختج بسرشند شربتی بامداد و شبانگاه سه درم و گوشت روباه
بریانکرده کوفته اندک سود دارد ذیابیطس این علتی است که سبب آن
گرم شدن مزاج کلیه است علامتها تشنگی و بیصبری از آب بیرون آب
در حال که خورده باشند هنوز رنگ ناگرفته بیرون آید علاج آب انار و تخم خرفه و
شراب غوره و کشکاب با شکر و به شب وقت خواب اسپغول اندر آب خیار ترش با شکر
دا اقراص طباشیر و اقراص کافور دهند سرکه و گلاب روغنگل در موضع کلیه
مالیدن و ضماد از طحلب است جو دالی کوفته و برگ بید و برگ مورد تر کوفته برنهادن
و اگر این برگها نباشد صندل سرخ و سفید و فوفل و اندک کافور بگلاب بسوده
و قدری سرکه بر چکانیده طلا کنند و طعام دوغ ترش و مزوره نبشوق
و ماش مقشر و اسفاناخ و مزوره کشک جو و مزوره کوک و غوره و مانند این
دهند و سبب پیش مزوره آلوی ترش و خرمای هندی و طفشیل مقشر آب غوره
حبس البول باز گرفتن بول را اسر البول گویند و دشواری آنرا عسر البول
خوانند و اسباب آن زخمی بود یا سقطه یا ضعیفی در قوت دافعه یا بادی غلیظ
یا چیزی در مجرای بول گرفته شود چون سنگی یا خونی فسرده علاج اگر

ذیابیطس

سبب زخمی یا سقطه باشد رگ باسلیق بزنند و در آبزن فاتر نشانند و در و عنگل

بسیار نهند و لبقا تا طیر بول بیرون گیرند و اگر حرارتی یا ورمی باشد آب عنب الثعلب

و آب تخم خرفه دهند و بحقنه نرم استفراغ کنند و اگر سنگی در مجرای بول مانده باشد

علاج در جایگاه خویش یاد کرده آید و اگر خونی فسرده در مانده باشد شب یمانی

در سرکه فرغار کنند یک شبانروز و بپالایند و شکر برافگنند و بقوام آرند در بامداد

بید هند و داروها که سنگ مثانه را بریزاند سود دارد و اگر سبب بادی غلیظ باشد

ماء الاصول دهند یا روغن بید انجیر یا روغن بادام تلخ و اگر سبب ضعیف قوت مثانه

باشد باب گوگرد نشانند و بوره ارمنی اندر آب حل کنند و به احلیل فرو چکانند و

زهره گاو و زهره بز و مکاب تلخ در چکانند سود دارد و شپش که در جامه مردم

افتد با احلیل در نهند بول کشاده شود **سنگ و ریگ که در گرده و مثانه**

تولد کند علامت آن بود که ریگ اندر بول پدید آید و درین قار دردی سوز

کند و مجرای بول را بخراشد و بسوزاند و گرانی کند و آب تاختن زرد و ازده گیرد

و انچه از کلیه آید زرد باشد و انچه از مثانه آید سفید باشد یا خاکستر گون **علاج**

اندر آبزن فاتر نشانند و کمرگاه و مثانه بر روغن عقرب چرب کنند و بروغن

شبت و از طعامهای غلیظ پرهیز کنند و تخم خیار و تخم بادیان و تخم کرفس و حب القلت
بادرنگ و تخم خربزه و حجر الیهود و آب بادیان و معجون عقرب سود هند و آب
ترب مقدار ده درم با شیر تازه و سه روز بدهند مثانه را از ریگ پاک کند

جرب مثانه

علامتها بیرون آمدن بول با دغدغه باشد و رسوب بول همچون سبوس باشد
علاج کشکاب بروغن بادام دادن و لعاب اسبغول با شیر زنان و بروغن گل
حقنه کردن و با حلیل در چکانیدن و طعامهای نرم و چرب خوردن

فتق

علامتها هرگاه که بر پشت باز خسپند بجای باز شود و قرار کند روده فرود
آمده باشد و اگر نه قرار باز شود آن بیضه که آنرا شرب گویند فرود آمده باشد
علاج از حرکاتها و کار سخت پرهیز کنند خاصه در پس طعام و آواز بلند نکنند و چیز گران
نیز بر ندارند و آن موضع را بسته دارند و اگر دشوار بجای باز شود شبت پخته نیم گرم
بر نهند و بر هم فشانند و چون بجای باز شود این ضماد بر نهند جوز السرو و برگ
آن و سعد و مازوی نارسیده و کندر و مرزنجوش و نانخواه و سریشم همه را راست
کوفته بیخته و در سریشم ماهی بپزند و بر نهند و ببندند و بگذارند تا خود بیفتد و دیگر باره
بر می نهند تا سخت شود و از طعامهای بادناک و میوه پرهیز کنند و کمونی بکار دارند

آماس قضیب و خایه اگر حرارتی باشد رگ باسلیق زنند و طلاء آرد جو با آب کشنیز تر و آب کسنه برنهند و اکلیل الملک و آرد گندم و زرده بیضه مرغ هم اندر سنفنج حنبص کنند و برنهند و ضمادها که در علاج آماس پستان یاد کرده آمده است درین باب نافع است ریش قضیب و خایه علاج قی کنند و رگ باسلیق زنند و از طعامهای تیز پرهیز کنند و صبر و کندر و انزروت و گلنار و مرداسنگ بسایند و بروی پراکنند خارش قضیب و خایه علاج قی و فصد باسلیق فرمایند و از چیزهای تیز پرهیز کنند و بر روی ران حجامت کردن یا دیوچه برافکندن و اشنان بسرکه ترکرده هر روز یکبار به بدان شویند و همچنین گل بسرکه ترکرده می شویند و اگر بسوزاند روغن گل با سفیده بیضه مرغ طلا کنند بر بالا شدن خایه از آب سرد و هوای سرد خویشتن را نگاهدارد و هر روز یکزمان در آبگرم نشیند بسیار بی ندی و ودی بگیرند زنبون و جند بید ستر و سعد و عاقر قرحا و قسط و دار فلفل اجزا را کوفته بیخته و اندکی مشک تبتی سوده بروغن سداب ترکنند و بر زهار و خایه حوالی آن بمالند و قی کنند و از طعامهای تری فزا پرهیز کنند و کمونی و دوا المسک بکار دارند ضعیفی قوت مباشرت

مردم محرور چند دارد تا ی گرم بیشتر خورد دران کار ضعیفتر باشد لیکن از
دوغ تازه و خیارات تازه و امرود و نخود خام شهوت کرده قوت تمام حاصل
آید و بعضی باشند که از تخم خرفه و بوی کافور چندان قوت گیرند که عجب دارند و فتیله
نرگسی که در وی نخود و باقلا بسیار باشد و اندکی زنجبیل سوده در و باشد خداوند
مزاج معتدل راسخت سوددارد و مرطوب مبرود راقی کردن و نیمدرم انکزد
در پنج زرده بیضه مرغ سود دارد **باب هفتم در بیماریهای زنان**
بسیار رفتن خون حیض اسباب آن از بسیاری خون باشد در تن یا گرمی و
تیزی خون یا قرحه اندر رحم علامتها آنچه از بسیاری خون باشد نبض عظیم
باشد و رنگ روی سرخ و تازه باشد و همه تن قوی باشد **علاج** فصد و طعام
از سماق و ناردان دادن و عدس مزوره و پاچه بره و گوشت گوساله و اقراص
کهربا و حمول از پشم پاره که از آب مازو ترکنند و بسرمه آلوده کنند و آنچه از
گرمی و تیزی خون باشد تن ضعیف شود و خون رقیق باشد **علاج** تسکین حرارت
بشربتهای خنک و غذاهای غلیظ چنانچه یاد کرده آمد از عدس و پاچه مزوره
و مانند آن و آنچه از قرحه باشد خون عفن و گنده باشد **علاج** رگ باسلیق زدن

ورگ بالبش ودر بار العسل نشستن و طبیخ بلیله و اقراص کاکنج و بنادق البزور
و آب گوگرد اندر نشستن سود دارد **باز ایستادن حیض بیوقت**
اسباب آن یا کمی خون باشد اندر تن یا غلیظی و سردی خون و فربهی **علامتها**
اما علامت کمی خون آنست که پس از استفراغها بوده باشد چون رعاف و عرق
آمدن بسیار و مانند آن و تن لاغر و ضعیف باشد و لون او زرد باشد **علاج**
در آبزن نشستن هر روزی یکساعت و غذاهای معتدل تری دهنده دهند
چون ماء اللحم و زرده بیضه مرغ نیمبرشت و شادکامی **علامت** غلیظی و سردی
خون آنست که اندامها بملمس سرد باشد و فربهی از پیه باشد نه از گوشت **علاج**
غذاهای لطیف و گرم واندکی و ریاضت معتدل کند هر روز یکزمان و سکنجبیا
و کمونی و فلافلی و معجونها دادن و در طعامها زیره و نانخواه و انگزد و دارچینی
و ضردل و انگدان بکار داشتن سود دارد **اختناق الرحم** سبب آن یا احتقان
مرد باشد **علامت** حالی پدید آید همچو صرع که با لکنت و تشنج و اضطراب باشد و درین علت لکنت
و تشنج و اضطراب نباشد **علاج** مباشرت و دغدغه و عطسه آوردن بکندش
و فلفل و غیر آن و بوی نیلوفر و کافور و بنفشه و صندل سود دارد و زرحبامه

خالی باشد همچون حال آبستنی و علامت های آن هیچ نباشد علاج
ماء الاصول با روغن بادام تلخ در روغن بید انجیر و استفراغ با یارج فیقرا
یا غاریقون مرکب و حب منتن و مانند آن نافع است حمل ناپذیرفتن
آنچه از جهت زن باشد سبب آن یا فربهی با فراط و غلبه سردی و تری منی و
خشکی مزاج یا بادی غلیظ باشد و علامتهای آن اسباب پوشیده نیست و
در بسیاری جایگاه یاد کرده آمده است علاج اگر سبب سردی و تری باد
غلیظ باشد ماء الاصول با روغن بادام تلخ در روغن بید انجیر و استفراغ
بحب سکبینج و حب منتن و سجزنیا و دواء المسک کردن و پشم پاره بروغن
بلسان آلوده کردن یا بغالیه مشکین بخویشتن برداشتن و نخود آب و
قلیه خشک خوردن با توابل چون فلفل و دارچینی و مانند آن و اگر سبب گرمی و
خشکی باشد علاج کشکاب با روغن بادام شیرین در آب تخم خرفه و آب انار
و لعاب بزر قطونا و شکر بکار داشتن و طعام قلیه کدو و قلیه خیار و اسفاناخ
و مانند آن از اسفید با ها دشواری زادن چون وقت آن نزدیک آید
هر روز دیگر مابه شوند و در آبزن نشینند و پشت و شکم را روغن بنفشه و روغن

بادام بمالند و شوربای چرب بخورند و در حال دشواری زادن خرما و حلبه بپزند و بمقدار صد درم آب آن بچند کرت بدو دهند یا روغن بادام و یکمثقال غالیه در شراب ریحانی بدهند و عطسه آرند بفلفل و کندش و بینی بگیرند تا عطسه باز گردد و قوت فروسو کند و اگر مشیمه بماند یا بچه بمیرد بگیرند مُر و بیرزد و کوکرد و جاوشیر راستاراست و بزهره گاو بسرشند و زیر او دود کنند چنانکه رسم است مشیمه و بچه مرده جدا گردد آماس رحم و ریش آن علاج همچون علاج آماس و قرحه مثانه بود خارش رحم سبب آن رطوبتی باشد گرم و سوزان علاج همچون علاج جرب مثانه باشد رگ باسلیق زنند و بر زیر ران حجامت کنند و حلبه و تخم کتان در ماء العسل بپزند و پشم پاره بدان تر کنند و بخویشتن بردارند کمی شیر اگرچه شیر و منی و خون هر سه بصورت مخالفند و تولد هر یک در عضوی دیگر است اما اسباب بیشی و کمی هر یک یکسانست هرگاه که غذا در کمیت و کیفیت معتدل باشد و مزاج همه تن با مزاج جگر معتدل باشد خون تمام و نیک تولد کند و هرگاه که برخلاف این باشد خون بد تولد کند واندک و بدان سبب شیر و منی کمتر تولد کند از بهر آنکه تولد هر دو از خون نیک باشد

پس هرگاه که شیر اندک باشد یا بد باشد غذا را الصلاح باید آوردن و
تدبیر باعتدال باز آوردن تن و تدبیر اعتدال مزاج جگر باید کرد علاج اگر شیر
زرد و رقیق باشد سکنکبین ساده و آب انار ترش و شیرین و آب تخم خرفه
باید داد و طعام نانخورش از گوشت بزغاله و گوساله و مرغ مصوص و زیره با
و مانند آن و اگر شیر غلیظ باشد سکنجبین بزوری بدهند و ماهی شور و قی فرمایند
و طعام نخود آب و آبکامه و ترب و مانند آن و اگر اندک باشد کشکاب بدهند با روغن
بادام و برنج با شیر و خطمی و شوربای شلغم و کندر و اسفاناخ و مانند آن
و کنجد آس کرده اندر شراب ریحانی بمالند و بپالایند و آن شراب بدهند و
پستان بز و گوسفند سود دارد اما پستان علتهای گرمی و سردی
چندین جای معلوم شده است علاج اگر آماس گرم باشد سرکه با آب گرم بیامیزند و
بدان تکمید کنند نخست رگ باسلیق زنند و سکنکبین و روغن گل باهم بیامیزند
و آرد باقلا بدان بسرشند و ضماد کنند و اگر آماس سرد باشد بابونه کوفته
بپخته اندر آب بادیان و کرفس بسرشند و ضماد کنند باب هیژدهم
اندر اوجاع و دواے داء الفیل و نقرس

اوجاع مفاصل و نقرس سبب این علت ضعیفی عضو درد مند باشد و بسیاری
ماده و فراخی منفذها و رگها **علامتها** اگر ماده گرم باشد آن عضو سرخ شود و
گرم باشد **علاج** اگر ماده خونی باشد نخست رگ زنند لیکن در اوجاع مفاصل
رگ اکحل زنند از هر دو دست و در نقرس درد اندامها فرو سوی رگ باسلیق
زنند از آن جانب که درد باشد و شربتهای خنک دهند پس داروی مسهل دهند
اگر بمسهل دفع توان کرد یا اندر قاروره نضج پدید آید دفع کند و موضع درد
اندر آب سرد یا فاتر یا گرم می نهند تا درد آرام گیرد و داروی مسهل با سورنجان
و سنا مکی و قنطوریون دهند یا آنچه مشاهده قاروره کند و خاصیت سورنجان
آنست که خلط سرد با سهال از مفاصل دور کند و منفذها و رگها را قوت دهد تا
خلطی دیگر در آن منفذ گذر نکند و بمفاصل باز نتواند ریخت و بیشتر می داروها اگر چه
خلط را دفع کنند منفذ را کشاده بگذارند و اخلاط دیگر هم اندر آن بجای باز
شود لیکن سورنجان باین خاصیت معده را زیان دارد آنرا با ادویه که معده
را قوت دهد بکار باید داشت چون زیره و زنجبیل و فلفل و صبر یا سقمونیا تا اسهال
بقوت باشد و بسیار خوردن سورنجان عصب ها را سخت کند بدین سبب هرگاه

بسیار خوردہ شود مفاصل را بموم روغن نرم باید داشت و پیہ بط و پیہ
مرغ و مانند آن و ہند و از پس مسہلہا و ادرار بول مشغول شوند تا مادہ اوجاع
مفاصل از رگہا پاک شود اما داروی مسہلہا ترکیب چنان باید کرد کہ صفرا و
بلغم را دفع کند و اگر استفراغ بلغم تنہا کند در حال سود مند باشد لیکن دیگر بار صفرا
بجنبد و رطوبتی دیگر را بموضع باز آرد مسہل نافع سورنجان بوزیدان از
ہر یک یکدرم ماہی زہرہ دو دانگ و تربد یکدرم و زنجبیل و زیرہ کرمانی و سقمونیا
از ہر یک دانگی و نیم مقل دانگی حب کنند و بدہند اینجملہ یک شربت است اندر دوالقرسیہ
جلاب ہند مسہل دیگر سورنجان ہلیلہ زرد تربد از ہر یک چہار دانگ شحم حنظل
سقمونیا از ہر یک دانگی و نیم مصطگی و انیسون از ہر یک دانگی کتیرا نیم دانگ حب کنند
و از ضماد ہا نخست رادع بر نہند پس مرکب پس محلل ضماد رادع بگیرند طحلب یا
بذر قطونا کہ تر کنند و بر نہند دیگر سماق و نار پوست و لیست جو بشراب
بسرشند و بر نہند و اگر درد سخت باشد بگیرند زعفران و افیون رستا است بشیر
بسایند و با موم روغن بسرشند و طلا نمایند و لوبیا در آب بپزند و بکوبند و ضماد
کنند تحلیل کند و درد بنشاند و آماس ببرد و اگر مادہ صفرائی بود استفراغ

بمطبوخ بلیله زرد و خرمای هندی کنند و کماد و ضماد و لائق آن باید او وجاع
مفاصل و نقرس سرد علامتهای آن عضو درد کند و هم رنگ همه تن باشد و گرم نباشد
و گرانی کند علاج قی فرمایند و مار الاصول دهند با روغن بادام تلخ و
روغن بید انجیر و گلنگبین و استفراغ بحب سورنجان و حب شبطرج و حب منتن کنند
و طعام شوربای گنجشک و مانند آن نافع است و ضمادی ازین نوع سازند
بگیرند حضض مکی و در شراب و روغن زیت بسایند و طلا کنند و اگر حاجت آید
اشق و حضض یار کنند و آنجا که محلل باید فرفیون بر روغن سوسن یا روغن
یاسمین بسایند و طلا کنند و سرگین گاو ضمادی نیک است و مقل و جاوشیر و
پیه گداخته ضمادی محلل است عرق النساء و آن دردی باشد که از سرین
فرود آید تا زانو و گاهی باشد که تا قدم و خنصر فرود آید علاج آن همچون
علاج اوجاع مفاصل و نقرس باشد و قی کردن و طعام کمتر خوردن و از پس طعام
حرکت ناکردن و هر بامداد ریاضت کردن سود دارد و خداوند این علت و
خداوند اوجاع مفاصل و نقرس را شراب نشاید خوردن و هر گاه شفا
یابند تا چهار فصل سال بر وی نگذرد و بسلامت بشراب معاودت نشاید کرد

دوالی رگهای غلیظ باشد که بر ساق پا پدید آید و سبب آن فراخی رگها
باشد و طعامهای غلیظ خوردن و از پس طعام حرکت کردن و این علت حمالان و
پیکان را بیشتر افتد علاج سرقی فرمایند بداروها که سودا و بلغم برآرد و رگ
باسلیق زنند و استفراغ بماء الجبن کنند و بمطبوخ افتیمون و مانند آن و حبها
ایارج فیقرا و غاریقون و افتیمون و حجر ارمنی ترکیب کنند و بدهند و از پس طعام
هیچ حرکت نکنند داء الفیل این علتی است که سبب آن همچون سبب دوالی باشد و قدم
ساق پا غلیظ گردد همچون ساق فیل لیکن ماده این علت برخلاف ماده دوالی
بود و از بهر آنکه ماده دوالی عفن نباشد بدان سبب متقرح نشود و ماده این
علت از عفونت خالی نباشد بدین سبب متقرح گردد علاج این همچون علاج
دوالی باشد و پس از آنکه استفراغها کرده باشند با خاکستر کرنب و چوب کز و آرد حلبه
و سرگین نر و تخم جرجیر بروغن زیت سرشته طلا کنند نافع است +

مقاله سوم اندر تب و حصبه و آبله و مانند آن

تب بباید دانستن که تب حرارتی غریبی است که در دل برافروزد و با هوائی
که در تعریف دلست که طبیبان آنرا روح گویند با خون در رگها بگذرد و در همه

تن پراگنده شود و همه تن را گرم کند بر جائی که مضرت آن در فعلهای طبعی
پدید آید و فعلهای طبعی شهوت طعام و شراب است و هضم آن و قوت بر خاستن
و نشستن و رفتن و خفتن و غیر آن اما گرفتن و گساریدن تب گرفتن چنان باشد
که ماده فزونی در تن گرد آید و حرارت غریزی از هضم آن عاجز باشد و
از آن ماده بخاری پدید آید و روح را در شریانها غلیظ کند تا بدان سبب
بدشواری گذر تواند کردن و بدشواری هم تواند زدن و بدان سبب گرم شود و
گرمی آن بدل باز دهد و از دل در شریانها باز دهد و اندر همه تن پراگنده
شود و تب پدید آید از بهر آنکه سوء المزاج گرم اندر عضوی پدید آید شریانها
و روح آن عضو را و حوالی آنرا گرم کند و این حال تب آن عضو باشد از بهر آنکه
از دل رسته است هرگاه که روح و شریانهای عضو گرم شود گرمی آن
اندک اندک بدل باز آید و هوای آن که در تجویف دل است آن حرارت غریب
را و آن سوء المزاج را قبول کند و باز آنرا هم در شریانها به همه تن باز دهد و همه
گرم کند بدین سبب همچنانکه دل مبداء حرارت غریزی است مبداء حرارت غریب
گردد و از بهر این گفته اند که تب حرارت غریبست که در دل بر فروزد و با خون

در روح که در شریانهاست در همه تن پراگنده شود تب پس بدین سبب پدید آید و هرگاه
که تن از اخلاط بد پاک شود تب حمی یوم باشد و اگر در تن خلطی بد باشد حرارت اندر
آن دیز دو تبی که بدان خلط منسوبست تولد کند و گسارنده تب چنان باشد که
بخار آن ماده که هوای دل را که روح است و خون را که در شریانهاست غلیظ
و گرم کرده باشد و تب آورده میل بظاهر تن کند و از بهر آنکه گرم باشد لطیف
گردد و تحلیل پذیرد و تب گسارده شود و انواع تبهای خلطی که از عفونت
اخلاط باشد چهار است از بهر آنکه اخلاط چهار است صفرا و خون و بلغم و سودا
لیکن از بهر آنکه عفونت اخلاط یا باندرون رگها باشد یا بیرون رگها انواع
این تبها هشت گردد چهار بیرون و چهار اندرون و باز این همه تبها را با یکدیگر
ترکیب افتد و انواع آن بسیار گردد و همعنی از کتاب ذخیره باید جستن حمی الیوم
علامتها اندرین تب تکسر گرانی و کسلانی و دردی اندامها چنانکه در دیگر انواع
تبها باشد هیچ نباشد و اگر صداعی و کسلانی و دردی و تکسری باشد لازم و
قوی نباشد و قاروره و نبض خوب باشد علاج هرگاه که فاتر شود در آخر
تب آبزن و گرمابه خورش آب فاتر صواب باشد و زود و تدبیر غذا باید کرد از فروج

حمی یوم

یا از بر غاله و کشکاب جو و اسفاناخ و غوره و مانند آن تپ دق بسیار
باشد که حمی یوم بدق باز گردد و تپهای دیگر نیز بسبب درازی مدت و تخلیط بیمار و
خطای طبیب بسیاری بدق باز گردد و نادر باشد که تپ دق با بتدا پدید آید علامتها
نبض صلب باشد دقیق و متواتر و ضعیف و موضع رگ و حوالی آن گرمتر از جای دیگر
باشد و بیمار از حرارت سخت آگاه نباشد و چشمها در اندر شود و پوست پیشانی
بر استخوان کشیده شود و کتفها بر افراز د و بینی باریک شود و رونق و تازگی
از رنگ و بر و د و هر گاه که غذا خورده باشد حرارت تپ ظاهر شود و همچون چراغی
که روغن یابد بر افروزد و نبض قوی تر شود و این درست ترین نشانها ست علاج
تا قوت بر جای باشد و استخوانها بگوشت پوشیده باشد و ذبول ظاهر نباشد
امیدوار تر باشد اما هوای خانه و بستر بیمار خنک باید و آبزن و گرمابه خوش آب
فاتر و روغن بالیدن سود دارد و شیر زنان و شیر خشت دادن و بر اندامها د وشیدن
و شراب خشخاش و کشکاب که در وی کدوی ترو سرطان تازه پخته باشند با روغن
بادام و شکر بدهند و بشب لعاب اسپغول دادن و اندر کشکاب یا از پس آن
قرص کافور و شراب صندل دادن و طعامها همه تری فزاینده چون قلیه کدو

وقلیه خیار و اسفاناخ و ماهی تازه کوچک و بیضه مرغ نیمبرشت و مزوره کشک جو
و ماش مقشر و یا چه در کشک پخته و دوغ تازه و مانند آن و بنفشه و نیلوفر و برگ بید
شسته و میوه های خوشبوی و گل تازه و شاهسفرم سرد کرده می بویند و اندوه
و خشم و اندیشه از خود دور دارد و آب کدو و آب خربزه هندی و آب خیار ترش و آب
انار شیرین با روغن بادام هر بامداد بدهند سود دارد تپ ۳ مطبقه سبب این تپ عفونت
خون باشد یا بسیاری و گرمی آن علامتها رنگ روی و رنگ چشم سرخ باشد
و رگها ممتلی و طعم دهان شیرین و حرارت تپ حرارتی باشد بی لذع همچون حرارت
کسی که از گرمابه بیرون آید علاج فصد باید کردن و خون مبلغی وافر در خور
وقوت و عمر و فصل سال بیرون کردن و از پس چند روز بمطبوخ هلیله استفراغ
کردن و سکنگبین ساده تسکین دادن تپ محرقه سبب این تپ عفونت صفرای سوخته
باشد از اندرون رگهای همه تن یا از اندرون رگها که نزدیک دل و جگر و
فم معده است یا عفونت بلغم شور باشد که با صفرا آمیخته باشد و تولد بلغم شور از
رطوبتی رقیق باشد که با صفرای سوخته بیامیزد علامت حرارت این
تپ لازم باشد و باطن سوزان تر از ظاهر باشد و تشنگی عظیم و زبان درشت

و سیاه باشد یا زرد و روز بحران در آغاز تپ فراشا کند و در آخر عرق
علاج در تسکین حرارت مبالغه باید کردن و هوای خانه خنک داشتن و تن
جامه پوشیده داشتن تا هوای نسیم خنک بتنفس بدل بیمار رسد و حرارت
تحلیل پذیرد و با اندرون باز نگردد و سکنگبین و شراب غوره و شراب ریواج دادن
و حرارت بشراب صندل و شراب حماض ترنج و قرص کافور تسکین دادن و بعوض غذا
آب کدو آب خربزه هندی و آب خیار ترش و کشکاب قیق دادن و اگر باستفراغ
حاجت آید فلوس خیار شنبر در طبیخ خرمای هندی حل کنند و بدهند تپ غب خالص
این تپی است که یکروز با دیگر روز نه و درازی مدت این هفت ساعت باشد و
بیشترین دوازده ساعت و کمترین چهار ساعت و هر چه از دوازده ساعت بگذرد
و بچهار ده ساعت شود یا بیشتر بدان انداز ه از خالص دور باشد و اگر تدبیر صواب
رود عدد نوبتها از هفت بیش نباشد و باشد که بچهار نوبت بگذرد و لیکن باشد
که بسبب لطافت ماده یکنوبت بیش نیاید و یا بقی و یا بعرق یا باسهال صفرا
بگذرد و اما نبض عظیم و قوی و مختلف باشد و قاروره سرخ و ناری و رقیق
باشد و حرارت این تپ سوزانتر از دیگر تپها باشد و سرما که اندر آغاز تپ باشد

نیک باز ماند و زود ساکن شود و پیدا بدید دانستن که سبب آنکه از آغاز تبها پدید آید حرارت تبی است رطوبتی را باید که بگداز د و بر عضلهای همه تن ریزد تا سرمای آن رطوبت محسوس گردد سبب آنکه پیش از تب اگرچه آن رطوبت در تن باشد سرمای آن محسوس نبود آنست که آن رطوبت در تن ساکن شود نه از حالی بحالی میگردد و نه از جای بجای میشود هرچه در تن ساکن باشد اجزای تن با اجزای آن خوکرده باشد و هر دو چیزی که در یکجای یکدیگر دیر بمانند و در میان ایشان مشابهتی و خوکردگی پدید آید پس هرگاه که آن رطوبت از حالی بحالی شود و از جای بجای حرکت کند هر جزوی از وی از قرارگاه خویش بجنبد مجاورت و خوکردگی همه اجزای تن با همه اجزای رطوبت بگردد و هر جزوی از تن سردی آن جزو که با او خوکرده نباشد سرما یافتن گیرد و سرما محسوس گردد و لرزه پدید آید علاج هر بامداد سکنجبین دهند و کرده باشد اب غوره یا شراب لواج یا شراب آلو روز نوبت در آنحال که سرما و نوبت پدید آید سکنجبین با آب گرم دهند تا باشد که قی کند و ماده صفرا بر انداز د و اگر قی کند لرزه زود ساکن شود و هرگاه که تب باز دیده شود اندکی کشکاب دهند و روز دیگر که نوبت نباشد آب انار رین با تخم آن دهند یا شکر

تا تمام حرارت را ساکن کند و بقوت شحم و شکر صفرا را دفع کند یا شراب آلو یا شراب
گل بکر ریا سکنجبین و یخ دهند یا آب خرمای هندی با اندکی خیارشنبر یا پانزده درم
بنفشه پرورده اندر گلاب شسته و پالوده با مقداری دو درم بذر قطونا در آب آلو
و شکر دهند و مزوره از آب غوره یا از آب لو یا از خرمای هندی و یا از منیشوق یا از
کشک جو همه بشیره بادام و اگر با تپ صداعی باشد و تاسه بود طبع را بحقنه نرم
بجیب یا بدکرد اولیتر آن باشد که شیافی از بنفشه و شکر و سقمونیا سازند و بکار دارند
و تدبیرهای دیگر همچون تدبیر تپ محرقه باشد **شطر الغب** این تپ و غب غیر خالصه
از جمله تپها است که از ترکیب صفرا و بلغم تولد کند و کمی بیشی هر یک را ازین دو
ماده و چگونگی ترکیب آن را حدی نتوان نهاد از بهر آنکه گاهی بلغم غلیظ تر و بسیار تر
باشد و گاهی رقیق تر و اندکتر و گاهی صفرا بیشتر باشد و گاهی بلغم بیشتر بدین سبب
تپهای مرکب هر یک را نامی خاصه نیست غیر از شطر الغب و غب غیر خالصه **علامتها**
فرق میان شطر الغب و غب غیر خالصه آنست که ماده شطر الغب صفرا باشد و رطوبت
لیکن بهم آمیخته نیست و چون یکچیز گشته نباشد بدین سبب نوبت هر یک جدا باشد و
آن روز که نوبت حرکت صفرا بود تپ گرم تر و آشفته تر بود و روز دیگر که نوبت حرکت

رطوبت باشد تپ آهسته تر و دراز تر باشد و ماده غب غیر خالصه هم صفرا و رطوبت باشد لیکن بهم آمیخته باشد و بیکدیگر کشته بدین سبب فعل هر یک جداگانه پدید نتواند آمد و بسیار باشد که در شطر الغب و غب غیر خالصه در یکنوبت دو بار یاسه بار سرما و فراشا پدید آید و باز گرم شود و علامت غلبه هر خلطی از اعراض تپ بتوان دانستن علاج طریق صواب آنست که تدبیر طبع نرم کردن و تدبیر قی و تدبیر ادرار بول و تدبیر گشادن مسام و عرق آوردن و پاک کردن تن از مادهٔ تپ بچیزهای سهلتر و سبکتر و بدان طریق که اساس باشد فزون از تدبیر تسکین حرارت کنند و استفراغ قوی از پس پدید آمدن نضج کنند و در اعراض تپ نگاه میکنند و بدفع ماده غالب بیشتر کوشند اگر تلطیف باید کردن در کشکاب نخود و تخم بادیان و سعتر و زوفای خشک و پودنه کوهی و سنبل آنچه درخور باشد در افگنند و پیش از کشکاب سکنگبین ساده دهند یا سکنکبین بزوری و بزور بمقدار حاجت کنند و آب بادیان و گلشکر رومی گداخته و سکنکبین ساده عسلی و شراب غوره عسلی و گلشکر با سکنجبین سرشته موافق بود و اگر حاجت به تسکین حرارت بیشتر بود سکنکبین سکری بسیار دهند و اگر بزوری کنند تخم کاسنی و بیخ کاسنی و تخم کشوث

بنیفزاید و اگر بجای آب آب خیار و خیار با درنگ دهند بهتر باشد و اگر طبیب تخم خیارین زیاده کنند صواب باشد و اندازه و ترتیب شربتها بر طبیب باشد که بحکم مشاهده تصرف کند و می افزاید و میکاهد و هرگاه که اثر نضج پدید آید و تدبیر استفراغ کند برفق و گلشکر گداخته با سکنجبین آمیخته صواب باشد و شراب افسنتین موافق باشد و نیم درم تربد با نیم درم غاریقون یا نیم درم سقمونیا با شراب گل یا گلشکر سرشته بدهند و از پس استفراغ قرص گل دهند با این نسخه قرص گل گلسرخ ده درم سنبل سه درم اصل السوس پنج درم مغز تخم خیارین تخم کاسنی از هر یک چهار درم شربتی یکمثقال و اگر صفرا و بلغم با یکدیگر برابر باشند بگیرند گل سرخ ده درم مصطگی یکدرم سنبل دو درم تخم کسنه پنج درم شربتی یکمثقال تبهای بلغمی هرگاه که حرارت غریب اندر رطوبت طبیعی اثر کند عفونت اندر وی پدید آید و ناطبیعی شود و تب بلغمی تولد کند علامتها سرما و لرزه قوی باشد و پاینده تر از سرمای دیگر تبها باشد و گاه باشد که پندارد که در میان برف نشست و دیگر گرم شود و این نوع سرما از بلغم غلیظ باشد که آنرا بلغم زجاجی گویند و طعم دهان ناخوش و فم معده ضعیف و شهوت باطل و تاسه و غشی بسیار افتد

ونبض صغیر وضعیف ومتفاوت باشد وقاروره رقیق وسفید باشد ودر آخر
سرخ وتیره شود علاج مدت یکهفته سکنجبین عسلی دهند کشکاب که در وی بادیان
ونخود پخته باشد یا ماء العسل که در وی زوفا بود ودر آ
در آغاز تب قی بسکنجبین عسل...
دهند وطبع را بگلشکر مسهل محببت کنند یا دردرم گلشکر ... سکنجبین ... بدهند
وتربد ومصطگی وزنجبیل ... گوفته بیخته وشکر چند وزن ... شربت از یکمثقال
تا دو درم طبع را نرم دارد سود مند باشد وتبهای بلغمی بعضی باشد که با آن سرما ولرزه
نباشد وگرانی آن ظاهر نباشد ومانند تب دق باشد اندر علاج آن شربتهای
نرانند ولطیف کننده چندان لیری نشاید کردن در تب بلغمی نائب از بهر آنکه
بیم باشد که ماده لطیف گردد و بدماغ برآید وسرسام تولد کند خاصه اگر صداع
باشد یا در دماغ ضعفی باشد وصواب آن باشد که از گلقند وسکنگبین ساده زنگر زند یا سکنجبین
که در آن اندکی بیخ بادیان پخته باشند واین تصرف هم مشاهد توانگر دو بقراط
از بهر اینمعنی گفته است الحمی فی المشائخ لبثه فلا تغار قیهم بیلادة الحمی
بلینتها ولا تقدم علی التشخیص الا بعد الاحتیاط والتثبت

واگر دماغ قوی باشد استفراغ بلغم بشحم حنظل باید کردن و ادرار بول بماء الاصول
واز پس استفراغ قرص گل دادن تپ ربع دو جنس است تا سه و لازمه و اسباب
تپ ربع تولد سوداست و بیشتر تپها کم خطر باشد اگر اندر تدبیر و علاج خطا نکند و
نیفتد و مدت درازتر [illegible] ایمن باشد و بدین تپ از بیماریهای سوداوی
چون صرع و مالیخولیا و تشنج برهند لیکن اگر اندر علاج خطا افتد و ماده سخت خام
بوده باشد که دوازده سال بکشد و آنچه دراز کشد بیشتری باستسقا راه کند علامت
نخست سرما و قرقعه اندک بود و هر نوبت زیاده میشود تا وقت انتهاء سرما
و درد استخوانها بود و نیک بلرزاند و دیر گرم شود از بهر آنکه ماده غلیظ و شور باشد
و نشان نضج کمتر شدن سرما باشد که غب تابستانی اندر خریف بربع باز گردد
از بهر آنکه ماده رقیق بقوت عرق و دیگر استفراغها خرج شود و غلیظ باشد
مدت ربع خالصه بست و چهار ساعت بود و مدت آسایش چهل و هفت ساعت اما اگر ماده
سودا ر بلغمی باشد نوبت درازتر آرد و نبض لطیفی نرم باشد و بول غلیظ و اگر ماده سودا
خونی باشد علامت خون ظاهر بود و اگر ماده سودا ر سودائی بود عسر باشد و فصل سال و
مزاج بیمار و سخنه و عادت بیمار و تدبیر بار گذشته بر هر یک گواهی دهند و علاج آن نوبت

روزه گیرد یعنی از طعام و شراب باز ایستد خاصه از آب سرد و اگر در آغاز تب قی توان کردن صواب باشد و روز دیگر که پس از روز نوبت باشد شوربای گوشت نخود و شبت دهند و روز دیگر که فردای آن روز نوبت خواهد بود نخود آب دهند یا زیره با یا چوجه مرغ خانگی یا بروغن گاو و روز دیگر که تب خواهد بود هیچ نخورد و در آغاز تب قی کند و هر روز که نوبت نباشد بامداد گلقند با سکنجبین سرشته بدهند و بعد از آن بچند ساعت کشکاب دهند با نخود پخته و تا اثر نضج پدید نیاید هیچ استفراغی قوی نکنند و تدبیرات دیگر چون تب بلغمی باشد و علاج تبهای خمس و سدس و سبع و ثمن بر همین قیاس باشد آبله و حصبه بباید دانستن که آبله و حصبه هر دو یک جنس باشد و هر دو از جوشیدن خون باشد لیکن ماده آبله خونی باشد گرم و بسیار و میل تیزی دارد و ماده حصبه خونی باشد صفرائی و اندک میل بخشکی و بدین سبب است که بثرهای حصبه کوچک است و از پوست برداشته نیست و از بهر آنکه حصبه از خون تباه تر باشد کشنده تر است و جوشیدن خون در تن مردم گاهی طبیعی باشد و گاهی نا طبیعی عارضی و آنچه طبیعی باشد خون کودکان بود از بهر آنکه خون کودک همچون شیره خام است و خون جوان همچون شیره پخته در رسیده و خون پیر همچون شیره که قوت از و رفته باشد و سرکه خواهد شدن پس همچنانکه شیره خام

بطبع و رخم بجوشد و کفک و دردی از وی جدا شود و شیره پخته و صافی جدا گردد
چاره نیست از آن که خون کودک در تن او بجوشد و خامی بگذارد و قوامی دیگر گیرد
از بهر آنکه ممکن نیست که چیزی گرم و تر پخته شود و قوام گیرد تا بجوشد و همچنانکه
طبیعت واجب کرد که دندان شیر بیفتد و دندانی قوی‌تر برآید واجبست که خون
در تن کودک بجوشد و فضله غذای نخستین که از خون حیض یافته باشد و فضله
غذاهای مخالف که از بی‌ترتیبی کودکان در تن ایشان جمع شده باشد از خون
ایشان جدا شود و بدین سبب کم کودکی باشد که او را آبله برنیاید لیکن از بهر آنکه مزاجها
و تربیتها و هوای هر موضعی و قوت هر تربیتی یکسان نیست و نیز بعضی را چنان اتفاق
افتاده است که مادر او در احمل از پس پاکی بوده باشد و بدان سبب ماده تولد فرزند
پاکیزه‌تر باشد و فرزند تندرست‌تر آید آفت آبله بدو کمتر رسد و بعضی را وقت
دیگر حمل افتاده باشد ماده تولد او با اخلاط بد آمیخته باشد و فرزند نا تندرست
باشد و آفت آبله بدو بیشتر رسد بدین سببها بعضی را آبله زود تر برآید و بعضی را
کمتر و بعضی را بیشتر و بعضی با سلامت و بعضی با خطر باشند پس برین قیاس
واجب بود که جوانانرا آبله برنیاید مگر جوانی را که در کودکی برنیامده باشد یا اگر

برآمده باشد اندک بوده باشد یا مزاج او گرم و تر باشد و غذا های گرم و تر بسیار خورد تا خون او رطوبت ناک شود بدین سبب ممکن است که اگرچه در کودکی آبله کشیده باشد در جوانی نیز برآرد و هرچه ازین نوع باشد جوشیدن خون او عارضی باشد و مردم پیر را آبله برنیاید مگر وقتیکه هوا بد شود و بسیاری را در شهر برآید تا هوای بد و بخار و نفس ایشان در وی اثر کند علامتها تپ آبله با تاسه عظیم باشد و با درد پشت و درد سر و گرانی همه تن و سستی و ماندگی و ترسیدن اندر خواب و سرخی چشم و دمعه و خارش بینی و بعضی را سرفه و درد گلو و تنگی نفس و گرفتگی آواز پدید آید و آبله سفید یا سرخ یا زرد و اندک و پراگنده امیدوار تر باشد خاصه آنچه زود بتمامی بیرون آید و زود پخته شود و آنچه پهلوها دارد و در هم پیوسته باشد و بنفش یا سبز یا سیاه بود و بر سینه و شکم بسیار بر آید و دیر بیرون آید و دیر پخته شود خطرناک باشد و اگر نخست آبله بیرون آید پس باندرون شود بد باشد و اگر آبله برآید و تپ گسیاریده شود هم بد باشد **علاج** هرگاه که در شهری آبله بسیار برآید کسانی را که آبله برنیامده باشد فصد باید کردن یا حجامت و از گوشت و شیرینی و چیزهای گرم پرهیز کردن و چون آبله پدید آید هوای خانه معتدل

باید داشتن و تن بجامه پوشیده داشتن و جرعه جرعه آب گرم مرادن و صندل و کافور
بو یانیدن و سرکه و گلاب بینی بر کشیدن و آب کشنیز تر یا نقیع سماق یا عصاره
انار ترش یا ماز و بگلاب سوده بچشم اندر چکانند سود دارد و سرمه بگلاب حل کرده با
اندکے کافور در چشم نیز چکانند و اگر حلق گرفته شود بشراب خرتوت غرغره کنند و
آب یخ و غذا پست جو با پست عدس آمیخته در آب انار ترش یا در آب غوره و طفشیل
آب غوره یا بسرکه و شبیره مغز بادام دهند و اگر اندر سینه درشتی باشد پست در
جلاب دهند و کشکاب از کشک جو و عدس مقشر دهند و در حصبه لعاب اسپغول و لعاب بهدانه
و کشکاب قیق و آب کدو و آب خربزه هندی تا آب غوره و آب ریواج و آب انار ترش
آمیخته و همچنین آب تخم خرفه با این آبهای ترش آمیخته موافق تر باشد +

مقاله چهارم در آماسها و جراحتها

آماس گرم علامت آن سرخی رنگ و گرمی با ضربان و سوزش باشد علاج فصد
و حجامت و استفراغ به مطبوخ هلیله یا بمار فواکه یا با قراص بنفشه و طلا ازاول صندل
سرخ و سفید و فوفل با آب عنب الثعلب و در میانه شیاف مامیثا و حضض و زعفران و مر
اندر آب کشنیز تر و با آب خرار دجو و آب کشنیز تر و اگر ترسند که صلب شود کشنیز تر بکوبند و

با روغن گل بسایند و چون مرهمی کنند و بر نهند و در و بنشانند و اگر سبب آماس ضربتی یا سقطی باشد صندل سرخ زعفران رستا است با آب کشنیز سوده طلا کنند و پشم پاره بروغن گرم کنند و بنهند درد بنشاند آماس سرد و علامت آن گرانی بود اما گرم نبود و هم رنگ دیگر جاها بود علاج شب یمانی در سرکه حل کنند و آن سرکه با آب بیامیزند و پنبه پاره بدان تر کنند و بر نهند و ببندند و بروغن و نمک بمالند و پنبه با آب خاکستر چوب رز و خاکستر چوب بلوط تر کنند و ببندند و اگر حاجت باستفراغ رطوبت باشد تدبیر آن کنند

طاعون علاج طاعون علاج مالیخولیا است و آنچه طلا باید کردن بهتر آنست که صبر و اسفیداج در قعر و صلایه سبز بسایند و با آب کشنیز تر طلا کنند

خنازیر علاج خنازیر استفراغ بلغم و پرهیز از طعامهای غلیظ و بسیار و مرهم داخلیون نهادن

طاعون آماسی گرم باشد سرخ یا سبز یا سیاه با سوزش صعب و خفقان و غشی

علاج دل را بشراب صندل و قرص کافور و شراب حماض قوت دهند چنانکه در علاج دل گرم یاد کرده شده و آن موضع را بپازنند و خون اندک اندک بمحجمه بکشند و هیچ طلا سرد بکار ندارند

خصم آماسی باشد که در بن ناخن پدید آید **علاج** نخست فصد کنند و بزر البنج و افیون بسرکه سوده طلا کنند و بزر قطونا بسرکه تر کرده بر سر آن نهند

و خرقه تر کرده و آب سرد بر سر آن بپوشند و هر ساعت بر میگیرند و سرد میکنند
و باز میپوشند و اگر همه روز انگشت در آب سرد نهند صواب باشد و اگر ساکن نشود انگشت
در روغن گرم کرده نهند دمل علاج فصد و حجامت و استفراغ بطبیخ هلیله کنند
و نخست چیزی که بر نهند بزرقطونا بسرکه تر کرده بر نهند و از پس سه روز آرد گندم و نان
خشکار در آب و روغن بپزند و نهند شری رشیدی یا بسیار خوردن با صفرا باشد
یا بلغم شور علامتها انچه خونی بود حرکت آن بروز باشد و سرخ باشد و انچه بلغمی
باشد حرکت آن بیشتر شب باشد و هر گاه تن باشد علاج انچه خونی باشد با آب غوره
طلا کنند و آب غوره خورند و چون ساکن شود رگ اکحل بزنند و طبع را با آب میوها و
خرمای هندی نرم کنند و دوغ ترش و آب انار و قرص کافور سود دارد و اگر بدن
آن در اثر گردد دو درم هلیله زرد و دو درم ایارج فیقرا با سکنجبین بشند و بدهند و بلغمی
را نخست گز زنند پس گلشکر مسهل دهند و ایارج فیقرا یا تربد و غاریقون و نمک هندی و
افتیمون و شحم حنظل ترکیب کنند و بدهند و گرمابه سود دارد نمله و جمره و نار فارسی و
کاو سیه انهمه از جمله بثرات و آماسهای گرم باشد اما نمله بثرهای خورد باشد
در هم پیوسته میگردد و پهن باز می شود و با خارش و سوزش باشد همچون سوزش

گزیدن مور و بعضی باشد که بثرات او چون ثولول بود و بعضی بکثره باشد
جمره بحیم بثراتی باشد گرم سوزان و زرد و سیاه شود و تری کمتر دارد نار فارسی
بثراتی باشد پر آب رقیق با خارش و سوزش صعب کاورسیه بثراتی خورد باشد
و میل بصلابت دارد از بهر آنکه ماده بلغم غلیظ باشد علاج همه یکدیگر نزدیک
است نخست تسکین صفرا کنند آب غوره و آب انار و مانند آن پس فصد کنند
پس مطبوخ هلیله یا مار فواکه یا آب انارین استفراغ کنند و صندل و فوفل و شیاف
ماميثا و اسفیداج ارزیر و گل ارمنی آب کشنیز و آب کاسنی و آب عنب الثعلب سرکه
و گلاب طلا میکنند و جمره را از پس فصد و مسهل انار ترش بسرکه بپزند و بسایند و
بر خرقه طلا کنند و بر وی نهند و اندر شبانه روز سه بار تازه کنند و کاورسیه را همین
تدبیر علاج کنند ولیکن استفراغ بمطبوخ هلیله کنند و از تربد و افتیمون خالی
نگذارند گرد و خارش هم خشک باشد و هم تر علاج خشک بگرمابه خوش آب
و شستن آب چقندر و آرد نخود و استفراغ بماء الجبن کنند و بگیرند تخم ریوج
و مغز زرد آلو تلخ از هر یک ده مثقال نمک و سیماب کشته از هر یک یکدرم باهم بسایند
و بسرکه و گلاب تر کنند و بخورات بسرشند و در گرمابه طلا کنند سه روز علاج تر

فصد کنند و بطبیخ شاهتره استفراغ کنند و بگیرند کندش د درم زرآوند طویل چهار درم خبث الفضه شانزده درم زرد چوبه سه درم سیماب کشته سه درم بکوبند و باهم بیامیزند و بسرکه ترکنند و بروغنگل حل کنند و در حمام یا آفتاب طلا کنند

سعفه و شیرینچه علاج اگر خشک باشد رگ پس گوش زنند و آن خون در مالند پس مرهم شرخ طلا کنند و رگ قیفال زنند و بر گردن حجامت کنند و بگیرند کشنیز خشک سوخته و سفال تنور کهنه و حنا همه بکوبند و با سرکه و روغنگل طلا کنند و اگر تر باشد بگیرند روی سوخته و مرو قنبیل از هر یک یکدرم زراوند طویل قلقطار صبر از هر یک یکدرم بسرکه و روغنگل طلا کنند قوبا صمغ عربی و کتیرا و هلیله زرد بسرکه ترکرده طلا کنند و اگر سخت قوی باشد بگیرند مازو ناسفته در سرکه و بول گاو بیامیزند تا مازو نرم شود بسایند و طلا کنند نافع بود سوختن آتش و جهال سفیده تخم مرغ با روغنگل طلا کنند پس مرهم اسفیداج برنهند و بگیرند سفیداب ارزیز و مرداسنگ زرد از هر یک سه درم صبر یکدرم زراوند طویل یکدرم با موم روغن بسرشند و طلا کنند ریش بلخی علاج فصد و استفراغ صفرا کنند و شراب غوره و شراب زرشک شراب ریواج شراب لیمو و قرص کافور دهند و طلا

مرهم اسفیداج ریشهای پلید علاج دردی روغن زیت و شب یمانی و
انگبین بیتا راست مرهم سازند ریش پلید را پاک کند و خشک گرداند مرهم دیگر
مس سوخته ریتیانه نمک اندرانی بیتا راست روغن مورد و موم چندانکه کفایت
باشد مرهم سازند و هر جراحتی که تازه باشد و راست افتاده باشد اولیتر
آنست که هر دو لب آن فراهم گیرند و نگذارند که چیزی در میان آن افتد
چون موی و روغن و مانند آن و خشک بند کنند و اگر جراحت ناهموار باشد و زاویها
داشته باشد بشگافند و مشرح کنند پس علاج کنند و از داروهای تر دور دارند
و ذرور خشک بکار دارند صفت آن اسفیداج ارزیز مردار سنگ از هر یکی جزو
مر مازو از هر یک نیم جزو بسایند و بکار دارند و اگر جراحت بر سر افتاده باشد
زرآوند مدحرج اندر شراب بخته و خشک کرده و کوفته بیخته سود دارد و خمیر
خشک کوفته و بیخته اندر شراب هم سود دارد ذروری که خون باز دارد صبر
یکجزو قشور کندر یکجزو دم الاخوین انزروت از هر یک نیم جزو کوفته بیخته بکار دارند
در سرگین اسب و سرگین خر سوخته و ناسوخته خون باز دارد خار و پیکان که
عضو بماند زرآوند مدحرج کوفته با انگبین شتر و بیخ نی کوفته و بیخته با انگبین

سر رشته بر نهند خار و پیکان بیرون آرد باذن الله عز و جل +

مقاله پنجم در علاج شکستگی استخوانها و کوفتگی و فشاردگی و بیرون آمدن بندها

علاج هرگاه که این نوع آفت رسد در حال فصد کنند اگر مانعی نباشد و اگر مانعی باشد محجمه برابر آن موضع نهند و خون را بدیگر جانب کشند و طبع را بحقنه نرم کنند یا بآب میوها فرود آرند و شیر و دیلوص نهند یا ریوند چینی اندر جلاب حل کرده و غذا کشکاب اسفاناخ و ماش مقشر بروغن بادام اما الی که بمعده رسد سکنجبین سیب و هندو یا کهربا و بسد از هر یک نیم مثقال و بگیرند سیب پاک کرده و بگلاب بپخته پنجاه درم گلسرخ ده درم مصطکی و اقاقیا و برگ مورد و سنبل از هر یک پنج درم و جوز سرو زعفران و صبر از هر یک یک درم آب لسان الحمل سرشند و نهند و ببندند و اگر الم بجگر رسیده باشد بگیرند ریوند چینی ده درم رزناس ده درم لک مغسول طباشیر از هر یک پنج درم کوفته و بیخته شربتی دو درم با سکنجبین و بگیرند صندل سفید گل سرخ بنفشه خشک از هر یک پنج درم آرد جو سه درم زعفران یک درم کافور نیم درم بگلاب و روغن گل بسرشند و بر جگر نهند و اگر حرارت کمتر باشد بگیرند گل سرخ نیم درم مصطکی و سنبل و دارچینی از هر یک ده درم برگ مورد سه درم لادن ده درم لادن را بروغن خیری

یا بروغن یاسمین حل کنند و دارو را بدان لبه سرشند و بکار دارند شکستگی و
از جای برآمدن اندامها علاج کشیدن است چندانکه بجای باز شود و
درست کردن و بستن لیکن کشیدن برفق باید چنانکه دردی عظیم تولد نکند و
آزرده شدن عضو را بروغن گل چرب کنند و برگ مورد کوفته و بیخته بروی پاشند
و ببندند و تا سه روز نگشایند و اگر آسیب عصب آمده باشد ضماد بروغن نرگس یا
بروغن سوسن سرشند و نخست بشراب تر کنند پس بروغن سرشند و روغن شبت گرم
کرده و روغن بابونه و روغن سداب برچکانند و داروهای شکستگی ازین نوع سازند
بگیرند مغاث ماش مقشر از هر یک ده درم صبر مرخطمی سفیداج اقاقیا از هر یک پنج درم
گل ارمنی بیست درم سفیده تخم مرغ لبه سرشند و بکار دارند و اگر بچیزی گرم تر
حاجت آید مرزنگوش و اکلیل الملک و سوسن و برگ مورد و برگ سرو زیادت کنند و
اگر از بستن درد بیفزاید بگشایند و آسایش دهند باز برفق ببندند مقاله ششم در زینت و
آرایش داء الثعلب علاج آن ایارج فیقرا با شحم حنظل و غاریقون دادن و اگر کسی را احوال ضعیف
باشد شحم حنظل نتواند داد و بطبیخ افتیمون چند داد و مزاج گرم را اطریفل کوچک و بطبیخ هلیله زرد
استفراغ کنند و ایارج فیقرا و معجون نجاح بکار دارند موافق و بیخ کبر بپزند و ایارج فیقرا

در موی حل کنند و بدان غرغره کنند و عاقرقرحا و فرفیون بزهره گاو بسایند و طلا کنند و پیاز نرگس مالیدن سود دارد و **سبوسه** علاج آن خطمی سوده و آرد نخود بسرکه بسرشند و بسر طلا کنند و یکساعت صبر کنند پس بشویند و اگر زهره گاو و شحم حنظل با این یار کنند موافق تر باشد **دراز کردن موی** تا آب چقندر و آرد نخود بشویند و صبر در آب برگ مورد تر بسایند و طلا کنند و یکزمان صبر کنند پس بشویند و پیوسته موی را آمله و هلیله سیاه میشویند و روغن مورد و روغن آمله بکار دارند **کلف** رگ قیفال زنند و بمطبوخ هلیله و افتیمون استفراغ کنند و ایارج فیقرا بکار دارند و زرنیخ با آب کشنیز تر بسایند و پیوسته طلا کنند و تخم ترب مغز بادام تلخ و آرد باقلا و مغز تخم خربزه کوفته و بیخته بزرد آب معصفر سرشته طلا کنند پس از آنکه از گرمابه بیرون آمده باشد **بهق** علاج آن مطبوخ هلیله و افتیمون کنند و اطریفل و معجون نجاح بکار دارند و بگیرند تخم ترب ۳ ناز کندش شیطرج شحم حنظل بادریون خربق سفید خردل سفید راستیاریست کوفته بیخته بسرکه سرشته طلا کنند در گرمابه یا بآفتاب یا نزدیک آتش **برص** علاج ان قی کردن و بمطبوخ افتیمون و ایارج لوغاذیا استفراغ کردن و اطریفل

کلف

تا مان بکار داشتن و داروهای قوی طلا کردن داروی قوی برگ ما ذریون

محرق سیاه فلفل و بوره سرکه بپزند و قطران و ذراریح و سونش آهنگران

و کف دریا کوفته بیخته در روی افگنند و بسایند تا چون غالیه شود و در آفتاب

طلا کنند و چندانکه توانند صبر کنند پس بشویند و اگر آبله کند آنرا بکفانند و آب

بیرون کنند و بگذارند تا خشک شود باز معاودت کنند بطلا طلاء دیگر بگیرند

شیطرج نیل فوه شب یمانی مغره دردی خمر خشک کرده کوفته بیخته بسرکه بسرشند

و بکار برند و فوه را در آب بپزند و بپالایند و دارو بدان آب حل کنند و طلا

کنند هموار به روز رنگ این دارو بماند رنگ روی روشن کردن

آرد باقلا آرد نخود آرد جو نشاسته کتیرا تخم ترب کوفته در شیر تازه بسرشند

و طلا کنند و همه شب بدارند و بامداد بآب گرم بشویند و اندرین آب سبوس و نخفته

خشک بیخته باشند و پالوده و شیر تازه و پیه مرغ و پیه بط و مغز استخوانها

و انار شیرین و زرده تخم مرغ نیمبرشت و انجیر خشک و ترب کند تا و اندکی انگژد

و اندکی زعفران و اندکی سیر خوردن رنگ روی را صافی کند و تازه و برافروخته

دارد بوی عرق و اندامها خوش کردن هلیون و شفت و زرد آلو

و نقیع آن خوردن و شراب ریحانی بوی عرق و بوی همه اندامها خوش کند و معجون نوشدارو و این معجون مفرح است بوی دهان و بوی عرق و بوی همه اندامها خوش کند و رنگ روی را صافی کند و معده را قوت دهد و طعام بگوارد و آنرا از طعام و پس از طعام بکار توان داشت طرقیدن پای علاج پای را از آن و مانند آن نگاه باید داشت و بگیرند مازو و صمغ عربی کوفته و بیخته نرم بروغن سندروس یا با پیه بکوبند و بسرشند و در کفشکی کنند و کاغذی بر روی آن نهند تا دارو در وی خشک شود و این دارو پس از آن بکار دارند که پای را در گرمابه شسته و مالیده و پاک کرده باشند +

مقاله هفتم اندر علاج زهرها

اولا کسانی را که دشمن ها باشند و گمان آن باشد که ایشانرا چیزی زیانکار دهند طریق احتیاط است یکی آنکه جایگاه تهمت طعامی و شرابی که طعم آن سخت قوی بود نخورند مثلا چیزی که سخت شیرین یا سخت ترش یا سخت شور بود نخورند از بهر آنکه طعم چیزهای زیانکار و بوی آن اندر چنین طعامها و شرابها پوشیده شود و دیگر طریق دوم آنجا که ایمن نباشند طعام

شراب ناخورده نزدند از بهر دو کار یکی آنکه اگر چیزی زیانکار دهند طعم و
بوی آن بسبب در یابست طعام و رغبت دران پوشیده گردد و دوم آنکه
چیزهای زیانکار اندر حال گرسنگی و تشنگی زود اثر کند و اندر رگها در آگندر
زود راه یابد و بگذرد و قوت آن بدل رسد و اگر طعام خورده باشد قوت آن
نخست بطعام آید و ضعیف شود و از بهر آنکه رگها ممتلی باشد گذر نیابد و
زود بدل نرسد و باشد که اندر طعام که خو کرده باشد چیزی بوده باشد که قوت
آن با قوت زهرها باز کوشد طریق سوم انکه بر سبیل احتیاط فصد کنند
نخست چیزی خورند که مضرت زهرها دفع کند و قوت آنرا از دل باز دارد و
نافع بود صفت داروئی که از جنس غذا باشد و مضرت بیشتر زهرها دفع کند
و در وی هیچ مضرتی نباشد بگیرند مغز جوز پاک کرده شش درم برگ سداب خشک و
نمک درشت از هر یک یکدرم انجیر خشک چند انکه دیگر چیزها بدان توان سرشت
بکوبند و بسرشند شربتی چند یک جوز بدهند و گوشت قدید راسو که آنرا تازی
ابن عرس گویند بخاصیت بیشتر زهرها دفع کند و تریاق بزرگ و مثرودیطوس
و تریاق اربعه و تریاق ثمانیه و تریاق الطین همه پیش ازان و پس ازان مضرة

زهرها دفع کننده است لیکن باشد که مزاج هر شخصی بهر وقت این معجونها را احتمال
نکند تجربه بر خویشتن نقد نشاید کردن هنوز بمضرت دیگر نارسیده و اگر کسی
این معجونها چیزها بخورد و حرارتی اندر وی پدید آید آب یخ و روغن گل میباید داد
و قی بسیار فرمودن اما قانون علاج زهرها آنست هرگاه که حس آن
بیابند که زهری دادند در حال سعی بقی کنند و پیش ازانکه قوت آن در تن
پراگنده شود آب نیمگرم و روغن شیرخشت بخورند بسیار قی میکنند و طبیخ شبت
که بوره و روغن بسیار قی بیشتر آرد و هرگاه که قی تمام کرده باشند شیر
تازه خورند بسیار و اگر نیز از شیر تازه قی افتد سخت نیک باشد و اگر شیر
حاضر نباشد مسکه گداخته و روغن گاو گداخته بجای آن باشد و لعاب تخم
کتان و پیه بط گداخته و شراب شیرین سود دارد و اگر از معجونهای بزرگ چون
تریاق و مثرودیطوس و غیر آن حرارتی تولد کند آب یخ و روغن گل می باید
خوردن و بدان قی میباید فرمودن و اگر در خواب شوند نباید گذاشتن و
بهر طریقی که ممکن باشد بیدار باید بودن و اگر طعام خورند بسیار باید خورد
تا اگر قی افتد بسیاری طعام بران غلبه کند و باشد که معده ممتلی گردد و قی

کردن آسان شود و اما دارو ها که از بهر گزیدن جانوران

زهردار دادن شیلاغیه که آنرا تریاق پوشنجه گویند گزیدن افعی را سخت نافع است و شراب انگور تیک نعنع در وی افتاده مرده را با مضرت گزیدن همه جانورانرا نافع است و اگر مقدار دو درم تخم ترنج بدهند ضد همه زهرهای جانوران است و بیخ انکدان پا زهر همه است و دارو ها که طلا کنند نفط سفید است و سیر خام و پخته با روغن گاو سرشته و جند بیدستر بروغن زیت سرشته و عصارهٔ سداب عصارهٔ کندنا و عصارهٔ پودنهٔ جوئی و زهرهٔ گاو و سیر نمک و سرگین بز بهم بسرشند و ضماد کردن این پا زهر همه جانوران گزنده است

تمت

الحمد لله والمنة که این کتاب افادت الکتاب بتصحیح و تنقیح افلاطون زمان حکیم

محمد یوسف خان صاحب بتاریخ چهارم ماه ربیع الاول ۱۲۸۰ھ

در مطبع صدیقی واقع محلهٔ خواجه قطب شهاب

مرحوم رونق طبع یافت

فقط